

## در شفاف سازی تاریخ بعد از انقلاب – ۲

مکاتبات محمد جعفری

با

صادق طباطبائی،

حمید اکبری ،

رادیو زمانه

تاریخ انتشار : بهار ۱۴۰۳

انتشارات: برزاوند



## مقدمه:

این کتاب دومین کتاب در باب «در شفاف سازی تاریخ بعد از انقلاب» است. هدف از نگارش و تدوین آن ها، شفاف سازی در تاریخ بعد از پیروزی انقلاب ۵۷ که سعی شده است در آن ها با گشودن باب گفتگو با دیگر طرفها و شنیدن و خواندن مقاله ها و استدلال های آن ها با اطلاعاتی که اینجانب به دلیل شرکت در بخشی از امور و فعالیتهای قبل از پیروزی انقلاب و به دلیل فعالیتهای و حرفه کاری که بعد از پیروز انقلاب - تا کودتای خرداد ۱۳۶۰ علیه اولین منتخب تاریخ ملت ایران - داشته ام و تقریباً در مرکز جریان وقایع آن دوران قرار گرفته ام و با تکیه بر اسناد تاریخی و وقایعی که خود شاهد بوده و یا تحقیق شده است، بعضی از داده های تاریخی که اشتباهاتی در آن ها رخ داده یا تحریف هایی به هر قصدی در آن صورت گرفته و یا تحریف بعضی از اعمال شخصیتی در آنها صورت گرفته است، روشناسی انداخته شود.

همچنانکه بارها نوشته و گفته ام، بعد از اینکه در ساعت حدود ۵-۴ صبح ۲۱ خرداد ۶۰ توسط سپاه پاسداران دستگیر و راهی زندان شدم در زندان با خودم عهد کردم که اگر سالم از این محبس ولایت مطلقه رهائی حاصل شد و عمری باقی بود، حد اقل مسئولیت و وظیفه ام در قبال ملت ایران و این است که آنچه را خود شاهد بوده، عمل کرده، دیده و یا توانسته ام تحقیق کنم آن را برای تجربه از تاریخ در اختیار ملت ایران و نسلهای آینده در اختیار قرار دهم. خدای را سپاس که این فرصت در اختیارم قرار گرفت که عهد خود را به ملت ایران و نسلهای آینده ادا کنم و تا جایی که استعداد، توانایی و علم و اطلاع داشتم و یا توانسته ام آن ها را تحقیق و کنکاش کنم، آن ها را در معرض دید همگان قرار دهم. و تا کنون ۱۸-۱۹ جلد کتاب در زمینه های مختلف و بیش از ۱۵۰ مقاله به تحریر در آمده و طبع گردیده

و پد-اف آنها مجانی در سایت اینجانب برای استفاده در اختیار همگان قرار گرفته است.

کتاب پیش رو نیز که در بر گیرنده سه گفتگو پیرامون مسائل مختلف انقلاب ۵۷ و بعد از آن با آقایان صادق طباطبائی، حمید اکبری و رادیو زمانه است که هر کدام از آن به دلیلی که در متن نامه نگاریها و گفتگوها آمده و نیاز به توضیح آن در اینجا نیست اتفاق افتاده است. نظر به اینکه بنظرم این نامه نگاری ها در بر گیرنده پاره ای از تجربه است، و می تواند برای تجربه گیرنده ها مفید واقع شود، اقدام به تدوین و تنظیم آن بصورت کتاب گرفته شد. و اینک در اختیار شما خوانندگان و علاقه مندان به چنین مسائلی قرار داده شد. قضاوت هم نسبت به آنچه در این سه گفتگو که بصورت نامه نگاری آمده بر تک تک خوانندگان است و هر شخص هم می تواند قضاوت خود را در مورد آن ها داشته باشد. و قضاوت نهائی هم با خداوند یگانه و بصیر است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

محمد جعفری ماربینی لندن ۱۴۰۳

## فهرست

- مقدمه: ..... ۵
- فتح باب ..... ۷
- بخش اول گفتگو و مکاتبات با آقای صادق طباطبائی ..... ۱۱
- نکاتی در مورد آشنائی اینجانب با آقای صادق طباطبائی ..... ۱۱
- برقراری رابطه تلفنی و مکاتبه ای مجدد ..... ۱۴
- پرونده تریاک آقای صادق طباطبائی و آقای خمینی ..... ۱۸
- شروع مکاتبات ..... ۲۱
- ادعاهای آقای بنی صدر توهمی بیش نیست! ..... ۳۷
- نقد خاطرات سه جلد خاطرات آقای صادق طباطبائی ..... ۱۰۹
- بخش دوم گفتگو و مکاتبات با آقای دکتر حمید اکبری ..... ۱۴۸
- ارزیابی نتایج سیاسی، اجتماعی و تاریخی دولت بختیار ..... ۱۴۹
- به عنوان آخرین تلاش برای احیای مشروطه در ایران ..... ۱۴۹
- توضیح کوتاهی در مورد خانم لادن برومند ..... ۱۷۸
- عوامل موثر در استقرار ولایت فقیه ..... ۱۹۱
- بخش سوم گفتگو و مکاتبات با رادیو زمانه. توضیح مقدماتی: ..... ۱۹۴
- تاریخننگاری به مثابه یک پروژه؛ ..... ۱۹۷

نکاتی در باره نوشتار اخیر سحاب سپهری ..... ۱۹۷

نامه نگاری ها ..... ۲۱۲

نتیجه گیری و ختم کلام ..... ۲۳۵

## فتح باب

کتاب پیش رو در بر گیرنده سه گفتگو با آقایان صادق طباطبائی، حمید اکبری و رادیو زمانه است که به ترتیب این گفتگوها خواهد آمد:

۱- مرحوم دکتر سید صادق طباطبائی، یکی از سرشناسترین عضو بلند پایه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا و کانادا است. از سال ۱۳۴۸ که اینجانب به آلمان جهت ادامه تحصیل سفر کردم ابتدا به عضویت این اتحادیه در آمدم و ماهی بعد با آقای طباطبائی حضوری آشنا شدم و رابطه برقرار گردید و این رابطه به دوستی متقابل انجامید، تا قبل از کودتای خرداد ۱۳۶۰ علیه اولین منتخب ملت ایران این دوستی با شدت و ضعف برقرار بود. و بعد از بستن روزنامه توسط آقای لاجوردی دادستان انقلاب مرکز با مجوز آقای دکتر بهشتی رئیس دیوان عالی کشور و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی و افتادن اینجانب به زندان و به اجرا در آمدن آخرین پرده کودتا رابطه بکلی قطع شد و ما به لحاظ سیاسی و خط فکری در دو جهت مختلف قرار گرفتیم. البته این اختلاف فکری تا حدودی نازل قبل از آن وجود داشت، ولی بعد از کودتا او همچنان جزو خاندان سلطنتی ولایت مطلقه باقی ماند - من تا بعد از پیروزی انقلاب اطلاع نداشتم که خواهر آقای طباطبائی همسر احمد آقا خمینی است. گرچه، اگر قبل از انقلاب هم از این نسبت اطلاع می داشتم، در نظرم نکته ضعفی به حساب نمی آمد. و ما از هم جدا شدیم و رابطه بطور کلی قطع شد. تا اینکه ۲۹ سال بعد مجدداً رابطه نامه نگاری میلی و تلفنی برقرار شد. و اینک کلیه این مکاتبات و تلفن ها را در زیر مشاهده خواهید کرد.

۲- آقای دکتر حمید اکبری استاد و اداره بخش مدیریت دانشگاه Northeastern Illinois شهر شیگاگو، مصدقی بختیاری است که با همیاری دوست مشترکمان آقای هوشنگ کشاورز صد در تاریخ ۱۳ تا ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۰ برابر ۳ تا ۶ مه ۲۰۰۱ به مدت چهار روز کنفرانسی تحت عنوان «تجربه مصدق در چشم انداز آینده ایران» در همان دانشگاه برگزار کردند. در این چهار روز ۹ سخنرانی و سه میز گرد انجام شد که نتیجه نهائی و حاصل اصلی کار کتاب «تجربه مصدق در چشم انداز آینده ایران» است که به کوشش هوشنگ کشاورز صدر و حمید اکبری در همان سال طبع و در اختیار علاقه مندان قرار گرفت. آقای دکتر حمید اکبری موفق شده است «بنیاد دانشگاهی دکتر محمد مصدق» را در دانشگاه نورث ایسترن ایلینوی - شیگاگو، ایجاد کند.

مجدداً آقای دکتر حمید اکبری با همیاری سایر دوستان خود در بنیاد دانشگاهی دکتر محمد مصدق در اسفند ماه ۲۰۰۹ (۱۳۸۵) در دانشگاه نورث ایسترن ایلینوی - شیگاگو، در تدارک و برگزاری کنفرانسی به نام «ارزیابی نتایج سیاسی- اجتماعی و تاریخی دولت بختیار به عنوان آخرین تلاش برای احیای حکومت مشروطه» بود. قبل از برگزاری کنفرانس، دوست مشترکمان آقای هوشنگ کشاورز صدر «تلفنی به من اطلاع داد که کنفرانسی در جهت بحث و بررسی حکومت ۳۷ روزه بختیار توسط دوستش آقای دکتر حمید اکبری در شیگاگو برگزار می شود. سپس از من پرسید که آیا حاضرم در این کنفرانس شرکت کنم. از وی پرسیدم که آیا شما در آن شرکت می کنید؟ پاسخ داد که خیر! من به دلایلی از شرکت در آن معذورم ولی شما عذر مرا ندارید و اگر در آن شرکت کنید، شاید قرین صواب باشد. از ایشان پرسیدم که من تا از کم و کیف آن مطلع نشوم، نمی توانم پاسخ مثبت و یا منفی به شما بدهم.» ایشان تلفن مرا به آقای دکتر اکبری داده و آقای اکبری هم با من تماس گرفت و با یکی دو بار گفتگوی تلفنی مرا تا حدودی در جریان کار کنفرانس قرار داد. سپس بروشور کنفرانس و اینکه چه کسانی در آن شرکت می کنند و هدف از کنفرانس را برایم فرستاد تا



پس از مطالعه تصمیم بگیرم که شرکت می‌کنم و یا خیر! پس از مطالعه بروشور و اطلاع از کم و کیف کنفرانس، طی نامه ای از جمله به ایشان نوشتیم: «پیرو مذاکرات تلفنی، سه صفحه ای را که در مورد کنفرانس ارسال کرده بودید، در حقیقت برنامه کنفرانس را شامل نمی‌شد بلکه از هدف و نتیجه ای که از کنفرانس خواسته شده است حکایت می‌کرد... و علیرغم گفتگوی تلفنی کنفرانس با انقلاب و کم و کیف آن کاری ندارد بلکه از پیش احکام خود را صادر کرده است و می‌خواهد کسانی بیابند و از زبان آن‌ها به زعم خود به احکام صادره تحقق بخشند.» و اینچنین مذاکره فی مابین آغاز شد و با وجودی که به دلایلی من‌اکراه داشتم که در این کنفرانس شرکت کنم، اما با صعه صدر آقای دکتر حمید اکبری و ادامه گفتگو، حاضر به شرکت و ارائه مقاله به کنفرانس شدم. نظر به اینکه از ابتدای شرکت در کنفرانس تا به انتهای آن و چاپ و انتشار کتاب کنفرانس تحت عنوان «تجربه دولت بختیار در انقلاب ۵۷» در پائیز ۱۳۹۹ در مکاتبات فی ما بین آمده است، به همین اندازه در اینجا بسنده می‌شود.

۳- گفتگو و مکاتبه با بعضی از افراد رادیو زمانه. از تاریخ جمعه ۱۳۹۰/۴/۱۷، تا تاریخ شنبه ۱۳۹۰/۷/۹، در رادیو/سایت زمانه در ستون ویژه سلسله مقالاتی از وقایع پیروزی انقلاب تا کودتا علیه اولین رئیس جمهور منتخب ملت ایران به قلم آقا/خانم سحاب سپهری انتشار پیدا کرد. نظر به اینکه این سلسله مطالب "تاریخ‌نگاری‌های" گاه ملال آور و بیش از حد قصه نویسانه شخصی به نام سحاب سپهری بود که هسته مرکزی همه آنها مقصر دانستن ابوالحسن بنی‌صدر نه تنها در تمام مصیبت‌های سالهای اول انقلاب و دوران حضورش در ایران بلکه بعد از آن و در دوران تبعید را نیز در بر می‌گرفت. البته در برابر، وی در این مقالات با احترام و دقت خاصی از شأن قدسی و دینی آیت الله خمینی و یاران روحانی اش یاد می‌کند، تا نکند خواننده متوجه شود که خود آقای خمینی مقصر اصلی اینهمه جنایات و کشت و کشتارها و ویرانی‌های کشور بوده است.

در بادی امر چون مقاله‌ها بدون مدرک و سند ارائه می‌شد، توجه به آن نکردم. تا این که در تاریخ ۱۳۹۰/۵/۲۱، در مقاله تحت عنوان «ملاقاتی که در پاریس صورت نگرفت»، مشاهده کردم که از قول من و کتاب اینجانب به نام «پاریس و تحول انقلاب...»، نقل قول‌هایی مخدوش و دروغ آورده است. دیگر سکوت را جایز نشمردم و چون احتمال دادم که شاید رادیو/سایت زمانه ناخودآگاه به دام سپهری نامی افتاده است. مقاله «تاریخ‌نگاری به مثابه یک پروژه؛ نکاتی در باره نوشتار اخیر سحاب سپهری» را نوشته و برای درج در رادیو/سایت زمانه برای مسئولین آن ارسال کردم. در این رابطه مکاتبه با مسئولین زمانه آغاز شد و ابتدا به خواست زمانه سه بار مقاله مورد تجدید نظر قرار گرفت و در نهایت زمانه از نشر آن خودداری کرد. و من بعد از اینکه زمانه از نشر آن سر باز زد، مقاله را در سایت‌های دیگر منتشر کردم. در این مکاتبات چند نکته آشکار گشت: در ابتداء گردانندگان رادیو/سایت زمانه مدعی بودند که این سلسله مقاله‌ها، مانند مقاله‌های دیگر است و اینان بدون شناسائی نویسنده، مقاله را برای روشنگری انتشار داده‌اند ولی در آخرین نامه ایشان به من آشکار گشت که خیر! با مقاله نویس دوست و از همکارانشان در ایران است و به خوبی او را می‌شناسند. نامه‌نگاری‌ها و عین مقاله «تاریخ‌نگاری به مثابه یک پروژه؛ نکاتی در باره نوشتار اخیر سحاب سپهری» در بخش سوم این کتاب خواهد آمد. بنا به ضرب المثل: زتعارف کم کن و بر مبلغ افزا، به اصل مطلب باز گردم.

## بخش اول گفتگو و مکاتبات با آقای صادق طباطبائی

### نکاتی در مورد آشنائی اینجانب با آقای صادق طباطبائی

قبل از شروع گفتگوها نکاتی در مورد آشنائی اینجانب با آقای صادق طباطبائی در زیر خواهد آمد: اینجانب برای اولین باری که در تاریخ ۱۶ تا ۱۹ ماه می ۱۹۷۰ برابر ۲۶ تا ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۹ در ششمین نشست اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویا در اروپا بعنوان نماینده انجمن کرفلد در چنین گنجره و یا نشستی شرکت می کردم، کمی قبل از آن تاریخ با آقای صادق طباطبائی (۱) آشنا شده بودم. او در سال قبل با آقایان: مهدی نواب، فروهش به عنوان هیئت مدیره و یا مسئولین اتحادیه انتخاب شده بودند و در سال جاری هم آقایان طباطبائی و فروهش مجدداً به همراه جعفر نیکوئی مسئولیت اتحادیه را پذیرفتند (۲). اغراق نیست، اگر بگویم که آقای طباطبائی تا بازگشت به ایران در سال ۵۷ به همراه انقلاب یکی از اعضای ارشد و تأثیرگذار و طرفدار در اتحادیه بود.

آقای طباطبائی دقیق نمی دانم در چه سالی ولی گویا سال ۱۳۵۳ و یا ۱۳۵۴ برای گذراندن دوره دکترای خود در بیوشیمی از آخن به دانشگاه شهر بوخوم رفته و تا انقلاب در آنجا ساکن بود. و زمانی که من در کارخانه بایر در شهر وپرتال بعد از اتمام تحصیل کار می کردم، چون وپرتال تا بوخوم کمتر از ساعتی رانندگی بیش نبود، گهگاهی یک روز آخر هفته به بوخوم رفته و اغلب هم به منزل او می رفتم. وی بیشتر شب کار بود، و اغلب شبها تا

ساعت ۳ یا ۴ بعد از نیمه شب کار می کرد، سیگار می کشید و چای می خورد و اگر دوستانی به دیدارش رفته بودند، با آن ها به بحث و گفتگو می پرداخت. مواقعی که من در بوخوم میهمان ایشان بودم، گاهی بعد از ساعت یک و یا دو بعد از نیمه شب می گفت: محمد بیا برویم دانشگاه تا من آزمایشم را که وقت اش تمام است، نتیجه اش را ثبت کنم و بعد از آن باز گردیم. با هم می رفتیم و بعد از انجام کار و بازگشت به منزل تازه می گفت حالا یک چای درست کنیم و بنوشیم و بعد بخوابیم.

تا آن زمان می دانستم که امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان و رئیس مجلس اعلای شیعیان در لبنان و پایه گذار «امواج المقاومة اللبنانية» یا به اختصار حزب «امل» دانی آقای طباطبائی است و در یکی از دفعاتی که امام موسی صدر در سال ۱۹۷۰ و یا ۱۹۷۱ به آلمان آمده و به دیدار خواهر زاده اش آقای طباطبائی به آخن رفته بود. و چون آن زمان طباطبائی در شهر آخن آلمان مشغول تحصیل بود، انجمن آخن جلسه ای را در مسجد بلال آخن برای سخنرانی ایشان ترتیب داد که من هم با چند نفر دیگر از انجمن کرفلد به آخن رفتیم. سید موسی صدر تازه از سفر به لیبی باز گشته بود و نظر به اینکه تازه در لیبی توسط سرهنگ معمر القزافی و چند ارتشی دیگر انقلاب شده بود، سخنرانی در مورد انقلاب لیبی بود. (۳)

در آن زمان من اطلاع نداشتم که خواهر او همسر آقای احمد خمینی و پدرشان هم آیت الله سید محمد باقی سلطانی یکی از مدرسین حوزه علمیه قم است. و از چند جهت به خاندان خمینی وصل است. واقعاً فکرمی کردم که او مانند یکی از ما بچه های معمولی اتحادیه است. اصلاً آن زمان، حد اقل کسانی مثل من در این وادی ها نبودند که کنجکاوی کنند که ریشه و یا سببه افراد چیست؟ چون غالباً دانشجویان در آلمان از طبقه متوسط و یا پائین جامعه بودند که با سختی و کار در ایام تعطیلات دانشگاهی زندگی خود را می گذراندند و نسبت به دیگران حد اقل زمانی که در بوخوم مشغول گذراندن دوره دکتری خود بود از وضعیت معیشتی نسبتاً خوبی - که با دیگران کمتر قابل مقایسه بود - برخوردار بود. و شاید هم همین حسادت بعضی از تنگ

نظران را بر می‌انگیخت و شایعاتی در اطرافش پراکنده می‌شد. اما من از بدو ورود به آلمان و آشنائی با صادق چون او را جوانی با استعداد، خوش برخورد و با ذوق و با داشتن اطلاعات سیاسی و دینی و اجتماعی خوبی نسبت به آن زمان یافتم. بین من و او رابطه دوستی نزدیکی برقرار شد که تا رفتن به ایران همچنان ادامه داشت. وی در بسیاری از مواقع در آن زمان در بحثها و سئوالها حرف آخر را می‌زد و جلساتی که تشکیل می‌شد، و او مدیریتش را بر عهده داشت خوب اداره می‌کرد و به سئوالها نسبتاً خوب پاسخ می‌داد و نسبت به دیگران به نظر من بالاتر بود. اتحادیه هم مانند هر سازمان دیگری در آن رقابتهای درونی وجود داشت و شاید به این علت حسادت بعضی‌ها را نسبت به وی بر می‌انگیخت. (۴)

وی با بنی صدر، قطب زاده، دکتر چمران، حبیبی، دکتر یزدی و دکتر بهشتی رابطه داشت. اما بعد از سال ۱۳۵۱ که بنی صدر به علت تدریس در اتحادیه و نوشتن مقاله‌ها در شماره‌های مختلف مکتب مبارز ارگان اتحادیه و شرکت در سمینارهای فرهنگی و سخنرانیهای دعوت شده توسط مسئولین اتحادیه و انجمنهای عضو و غیر عضو اتحادیه در بین اعضای اتحادیه نفوذ پیدا کرده بود، صادق طباطبائی همیشه جزو طرفداران بنی صدر بود.

در سال ۱۳۵۵ اینجانب و آقای صادق طباطبائی و چند نفر دیگر، به منظور تبادل نظر با آقای بنی‌صدر برای تشکیل جمع هسته امام و هسته فرهنگی امام به پاریس رفتیم. آقای صادق طباطبائی هم با وجودیکه به نظریه‌های بنی‌صدر علاقمند بود و حتی زمانی که در دانشگاه بوخوم مشغول گذراندن تز دکترای خود در بیوشیمی بود، روزی به نگارنده گفت: «محمد، به سید (یعنی آقای بنی‌صدر) بگو حالا اگر خودت هم از روش شناخت بر پایه توحید برگردی و عدول کنی، من آنرا در آزمایشگاه ثابت کرده‌ام و لاجرم آن را رها نخواهم کرد.» بنا به دلایلی از جمع کنار کشید که آن روز دلایش برای ما روشن بود ولی بعد ها روشن شد که چرا از جمع هسته کنار گرفته است (۵) ولی در اتحادیه بعنوان یکی از طرفداران پرو پا قرص مطالب بنی‌صدر باقی ماند.

تا پیروزی انقلاب و تا دوران دولت موقت به ریاست مرحوم مهندس بازرگان که وی معاون وزیر کشور و سخنگوی دولت بود، رابطه دوستی حسنه ای برقرار بود. وقتی او معاون وزیر کشور بود در گفتگوی تلفنی به من گفت: «محمد! هر که را داری و می شناسی معرفی کن تا او را فرماندار کنم». از آن به بعد هم تا کودتای خرداد ۱۳۶۰ علیه اولین منتخب ملت ایران بنی صدر که کم و زیاد در دو جهت مخالف هم قرار داشتیم، تا حدودی رابطه حسنه بود. ولی از آن به بعد به زعم من ما در دو جهت مخالف هم قرار گرفتیم و رابطه بکلی قطع شده بود. حتی در دورانی که من در محبس ولایت فقیه بودم همسر من به علت دوستی که با صادق داشتم و او کاملاً از آن مطلع بود - و حتی برادرش همراه با همسرش که در سال ۵۵ و یا ۵۶ به آلمان سفر کرده بود، صادق به من تلفن کرد و گفت برادر من به برلین می آید. من هم پاسخ دادم که خوش آمد و یک هفته برادر و همسرش میهمان ما در برلین بودند- برای کمک به دیدار او به منزلش رفته بود ولی از او مرحمتی ندیده و او را دست به سر کرده بود. چون احتمالاً او در آنتوق حمایت از من به اصطلاح ضد انقلاب زندانی را مضر به حال خود می دیده است. و بدین طرق رابطه بکلی قطع شد. (۶) تا اینکه به دلیلی که کمی بعد خواهد آمد قریب به ۲۹ سال بعد رابطه تلفنی و مکاتبه ای برقرار شد.

## برقراری رابطه تلفنی و مکاتبه ای مجدد

در سال ۱۳۸۷ دانشگاه فرایبورگ آقای سید محمد خاتمی را برای ایراد سخنرانی دعوت کرده بود. در این سفر آقای صادق طباطبائی او را همراهی کرده و در فرایبورگ (۷) آلمان که این شهر خواهرخوانده شهر اصفهان است، میهمان آقای محمد صلواتی بودند. وی در کتابخانه منزل آقای صلواتی، دوست قدیمی صادق، چند کتابی از من که تا آن زمان منتشر شده بود را دیده و آنها را با فشار از آقای صلواتی گرفته و به او گفته بود وقتی

دوباره به لندن رفتی کتابها را از محمد بگیر. (۸) در ضمن شماره تلفن مرا هم از او گرفته و نمی دانم در همان منزل صلواتی و یا بعد به من تلفن کرد و گفت: محمد من کتابهای ترا از محمد گرفتم و یادت می آید که می گفتم: «هر که به کسی کتاب قرض بدهد خر است و هر که کتاب را پس بدهد خر تر است.» او فکر کنم به خاطر اهمیت دادن به کتاب بارها در انظار عمومی و نزد دوستان این جمله را می گفت. وقتی صادق کتاب مرا در منزل صلواتی دیده بود، شاید نگران و کنجکاو شده که اولاً ببیند آیا من در مورد خود او چیزی نوشته ام و ثانیاً از نظر دوست قدیمی اش که هم اکنون با هم در دو جهت مخالف قرار دارند چیست؟ وی چند بار به من تلفن کرد و بعد از احوالپرسی و تعارفات معمول و یادآوری گذشته ای که با هم داشتیم، از هر دری سخنی به میان می آمد. و من هم بدون توجه به اینکه ما در دو جهت مخالف هم قرار گرفته ایم مانند دوستی سابق با هم به گفتگو پرداخته و باب گفتگو باز شد. و من در این گفتگو های تلفنی هر جا را ناحق و یا نادرست می گفتم، موضع خود را به صراحت برایش بیان می کردم. حتی به من گفت که من اشتباه می کنم و او همان صادق سابق است و من با صراحت بعضی از خلاف کاریهایش را و حمایت از استبداد گری روحانیون و بویژه آقای خمینی را به او یادآور می شدم. او به من یاد آور شد که قاچاق تریاکی که در آلمان از او گرفته شد و برایش گرفتاری به وجود آورد را توده ای ها برایش تله درست کرده بودند و کار توده ای ها بوده است که من پاسخ دادم اینقدر ننه من غریبم در نیاور و من از سیر تا پیاز مسئله را با خبرم. (۹) با من قرار گذاشت که در آینده نزدیکی که به لندن سفر می کند، در آنجا همدیگر را خواهیم دید و حضوری گفتگو خواهیم کرد. ولی با وجودی که مطلع شده بودم که چند باری به لندن آمده است، با من تماسی نگرفت تا بعد از دو سال که از طریق میل نامه ای برایش ارسال کرد.

آقای طباطبائی بعد از اینکه چندی از کتابهای اینجانب را که از محمد صلواتی گرفته و بعضی از مطالب آقای بنی صدر را مطالعه کرده بود، افزون بر گفتگوهای تلفنی با من، از طریق میل در مورد گروگان گیری و مصاحبه و

مطالب آقای بنی صدر، با من تماس گرفت و این مکاتبات تا مدتی ادامه یافت. البته سالی قبل از فوتش و به هنگامی که برای مداوا به آلمان سفر کرده بود و من از طریق آقای محمد صلوانی با خبر شدم، با او تماس گرفته و به خوش و بش به دوران دوستی پرداختم و او هم از وضعیت بیماریش برایم گفت. من به آقای بنی صدر هم اطلاع دادم و او هم برای احوالپرسی به او تلفن کرده بود، که در یکی از دفعاتی که با هم گفتگو می کردیم با خوشحالی به من گفت: «محمد سید هم به من تلفن کرد و از حالم جویا شد.» (۱۰) نظر به اینکه نامه های رد و بدل شده مسائل زیادی را در بر می گیرد، و روشنگر بعضی از نکات مطرح شده است و چون اینها و چیزهای دیگر در خلال نامه ها مشروحتر خواهد آمد، همین اندازه در اینجا کفایت می کند. و نیاز به گفتن بیشتر آن ها در این مقدمه نیست.

### یادداشت و نمایه:

- ۱- او سه و یا چهار دوره عضوی از اعضای هیئت مدیره و در همه این دوره ها مسئول امور خارجی اتحادیه انجمنهای اسلامی در اروپا آمریکا و کانادا بود.
- ۲- نگا کنید به کتاب ده سال با اتحادیه در آلمان، محمد جعفری، ص ۱۸-۱۵.
- ۳- ده سال با اتحادیه در آلمان ص ۳۰ و ۳۱.
- ۴- در این باره گفتنی ها در کتاب ده سال با اتحادیه گفته شده است، علاقه مندان می توانند به آنجا مراجعه کنند.



۵- بعد معلوم شد که او در آن زمان به نهضت آزادی خارج از کشور پیوسته و با قطب زاده، دکتر یزدی و چمران به همکاری پرداخته است. البته قبلا همه در یک خط و ربط و جبهه ملی سوم بودند، و بعد از هم جدا شده و به جبهه ملی و نهضت آزادی خارج از کشور تقسیم شدند.

۶- طبیعی است که او حالا به خاندان سلطنتی خمینی و قدرت وصل است و اگر آدمی به جد مواظب نباشد، قدرت را در او اصل می گرداند و در نتیجه آدمی را از خود بیگانه می کند.

۷- شهر فرایبورگ که یکی از شهرهای تاریخی، دانشگاهی و بیلاقی آلمان است به همت دکتر محمد صلواتی خواهر خوانده اصفهان نامیده شده است .

۸- آقای محمد صلواتی برادر فضل الله صلواتی چند باری که به لندن آمده بود با هم ملاقات کردیم. او در آن دوره ها و در زمان محمد غرضی که وزیر نفت بود، و ساختمان شرکت نفت را که در دوران شاه در منطقه گرانبهای لندن وست می نیستن قرار داشت، بنام شرکت کالا تغییر نام داده و عده ای در آنجا مشغول امور مختلف بودند به نوعی با آنها همکاری می کرد و به این علت به لندن سفر می کرد.

۹- در مورد پروند تریاک آقای صادق طباطبائی و آقای خمینی در این بخش و قبل از شروع مکاتبات خواهد آمد.

۱۰- سید یعنی سید ابوالحسن بنی صدر. ما در آن دوران و حتی در تمامی دوران وقتی دوستان با هم در مورد آقای بنی صدر با هم گفتگو و یا خاطره ای نقل می کردیم، او را فقط سید خطاب می کردیم. و نزد دوستان سید نامیده شده بود.

## پروند تریاک آقای صادق طباطبائی و آقای خمینی

« وقتی آقای خمینی ولی فقیه اعظم پای فامیلش به میان می آید، همه را برای تبرئه و حل مسئله اش بسیج می کند. بنا به گزارش هاشمی رفسنجانی، آقای صادق طباطبائی دو نوع پرونده داشته است. یکی در مورد خرید های اسلحه و دیگری در مورد قاچاق تریاک در آلمان.

در مورد اول وقتی آقای طباطبائی، بنا به تشخیص دادستانی ارتش پس از چند جلسه بازجویی، باید بازداشت شود ( ۱۱ ) آقای هاشمی رفسنجانی ( ۱۲ ) و آقای شیخ یوسف صانعی دادستان کل کشور ( ۱۳ ) و ری شهری قاضی شرع دادگاههای ارتش ( ۱۴ ) همه بسیج می شوند. که خدای ناکرده به ایشان ظلم نشود! و چون خودش از همه واقف تر است که چه دستگاه قضائی ساخته است، به آنها اعتماد ندارد و به آقای هاشمی رفسنجانی پیغام می دهد که او « در بارهٔ محاکمه صادق طباطبائی، نظارت کامل » کند، که « افراطی ها بی جهت محکوم نکنند و ظلم نشود. » ( ۱۵ ) و سر انجام هم آقای ری شهری را احضار می کند و به ایشان می گوید: « خودت رسیدگی کن. من داستان ارتش را نمی شناسم و شما را می شناسم. او هم رسیدگی را آغاز می کند و خیانتی را احراز نمی کند. » ( ۱۶ )

مورد دوم، قاچاق تریاک در آلمان است که در این مورد هم آقای خمینی شخصاً دست به کار می شود و می گوید « که به طور رسمی اقدام بشود و جلو توطئه احتمالی را بگیریم. » ( ۱۸ ) و پس از آنکه آقای طباطبائی با وثیقه آزاد می شود ( ۱۷ ) و در حقیقت به ایران فرار می کند، و غیابی در دادگاه عالی آلمان به سه سال زندان محکوم می شود ( ۱۹ )، او در نهایت

« در مورد مخارج محاکمه اش در آلمان » حدود دو میلیون مارک» از دولت می خواهد. که آقایان رفسنجانی و خامنه ای که مطمئن نیستند که درست می گوید. آقای هاشمی می گوید " قرار شد تحقیق شود." (۲۰) و بعد هم می پردازند، چه وسیله ای برای تحقیق از خرج و کلا ء در دادگاه آلمان می توانند به دست بیاورند. در همین یک مورد احمد آقا و آقای هاشمی رفسنجانی آشکارا به دروغ متوسل می شوند: در ۶ فروردین ۶۳، می گوید: «دادگاه عالی آلمان، آقای صادق طباطبائی را تبرئه کرده است و باید مخارج و کلا ء و خسارت وارده را بپردازد و کشف شده است که ضد انقلاب توطئه کرده بود» (۲۱) در ۲۹ فروردین ۶۵، می نویسد: « آقای صادق طباطبائی آمد. در مورد تعقیب پرونده اش در اروپا مشورت کرد. مخارج پرونده اش را می خواهد» (۲۲). باز در ۱۹ اردیبهشت ۶۶، « مقامات آلمانی از آقای طباطبائی خواسته اند برای نجات گروگان هایشان در لبنان کمک کند. او هم گفته او را در آن کشور تبرئه و پرونده را مختومه اعلام نمایند، تا اقدام کند» (۲۳)

**جالب اینکه در همین صفحه توضیح داده است:** « دکتر صادق طباطبائی در زمستان سال ۱۳۶۱ در دوسلدرف آلمان دستگیر شد. در دادگاه بدوی وی به سه سال زندان محکوم گردید، اما با مشخص شدن توطئه ضد انقلاب و اینکه تریاک در ساک وی قرار داده شده بود، دادگاه عالی آلمان حکم برائت برای وی صادر کرد. امام خمینی در آن موقع از وزارت خارجه خواستند به طور رسمی اقدام کند و جلو توطئه احتمالی گرفته شود. « دروغگو حیا هم نمی کند. اگر او در دادگاه عالی آلمان تبرئه شده بود، چه نیازی بود که حالا از شما بخواهد که کمک کنید که وی را تبرئه و پرونده را مختومه اعلام کنند. برای روشن شدن کم و کیف دو پرونده آقای صادق طباطبائی در فرصتی مناسب به آن پرداخته خواهد شد.

در مورد صادق طباطبائی دیدیم که چگونه رفتار شد و قبلاً هم در مورد محمود هاشمی رفسنجانی ملاحظه شد که وقتی آقای خلخالی می خواست او را تعقیب و دستگیر کند، مرحوم منتظری به او گفت « نمی توانی چون

پشتش محکم است» (۲۴) اما چه افراد زیادی که به خاطر راننده ساواک بودن و یا چپ به آقای خمینی و یا دیگر زعمای روحانی جمهوری اسلامی نگاه کردن، به جوخه اعدام سپرده شدند» تمامی این قسمت از کتاب آیا می دانید چرا چنین رژیم برپاست؟ چاپ دوم ص ۳۳۳-۳۳۱ برگرفت شده است.

- ۱۱- خاطره ها، محمدی ری شهری، جلد اول، ص ۹۹.
- ۱۲- آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۷۸، ۲۹۶.
- ۱۳- همان سند، ص ۲۹۷.
- ۱۴- خاطره ها، محمدی ری شهری، جلد اول، ص ۱۰۱-۹۹.
- ۱۵- آرامش و چالش، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۹۶؛ ۵ آذر ۶۲.
- ۱۶- خاطره ها، محمدی ری شهری، جلد اول، ص ۱۰۱.
- ۱۷- پس از بحران، هاشمی رفسنجانی، ص ۲۶۹.
- ۱۸- همان سند، ص ۲۵۵.
- ۱۹- همان سند، ص ۲۹۸.
- ۲۰- دفاع و سیاست، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۷۸.
- ۲۱- به سوی سرنوشت، هاشمی رفسنجانی، ص ۳۷.
- ۲۲- اوج دفاع، هاشمی رفسنجانی، ص ۶۷.
- ۲۳- همان سند، ص ۹۹.
- ۲۴-

<http://news.gooya.com/politics/archives/۲۰۱۲/۱۰/۱۴۸۸۱۷.php>

## شروع مکاتبات

آقای طباطبائی اولین نامه را در تاریخ ۹ دسامبر ۲۰۱۰ = ۱۸ آذر / ۱۳۸۹  
برایم به شرح زیر ارسال کرد :

حضرت محمدخان جعفری عزیز، با سلام و آرزوی خیر.

مدتی پیش که در دوسلدورف بودم چند بار سعی کردم تلفنی با تو تماس بگیرم ولی موفق نشدم؛ یکبار هم روی پیغام گیر تلفن تان صحبت کردم؛ چون خبری نشد احتمال می دهم شماره تلفنت عوض شده باشد. در هر صورت اگر شماره عوض شده؛ شماره جدید را برایم بفرستی؛ ممنون می شوم؛ چون طی چند هفته آینده احتمال سفر من به دیار شما زیاد است. بلکه مجال دیداری بعد از چند هزار سال فراهم گردد .

در ضمن حضرت سید بنی صدر در روزنامه اش و نیز در رادیو زمانه؛ برای چندمین بار در نقل ماجرای گروگانگیری مرا متهم به دروغگوئی کرده است و این بار در پی گفتگوئی که با روزنامه شرق در سالروز آن حادثه داشته بودم Tجوابیه ای برای ایشان آماده کرده ام که برایش بفرستم و ببینم خوی مردانگی و نشانه هایی از صحت ادعایش، مبنی بر گفتگو و بحث ازاد برای روشن شدن حقایق؛ در او وجود دارد و آیا مطلب را در همان روزنامه و در همان صفحه خواهد گذارد یا خیر.

منتها ترجیح دادم؛ نوشته ام را ابتدا برای شخص خودش بفرستم و بعد از رویت در روزنامه بگذارد؛ نه این که مستقیم به دست دیگران بیفتد که نمی شناسمشان. لذا ایمیلی به همان آدرس مربوط به روزنامه برایش فرستادم و

خواهش کردم اگر آدرس خصوصی دارد برایم بفرستد وگرنه به همان ادرسی که برای تماس با روزنامه موجود است؛ نوشته ام را ارسال کنم.

حتی برای رادیو زمانه هم ارسال مطلب را موکول به بعد از رؤیت حضرت سید کرده ام. تا کنون که چند روز می گذرد پاسخی دریافت نکرده ام. راه حلی یا پیشنهادی به ذهنم می رسد؟ به هیچوجه مایل نیستم بر خلاف رویه دیگران به هوچی گری روی آرم؛ مایلم صمیمانه موضوع را با خودش ابتدا در میان بگذارم و سپس اقداماتی اگر لازم بود انجام دهم.

ضمناً" برای اطمینان دادن به او که من خودم هستم!! یک نشانی از روزگاران پرتلاش و پر امید به ایشان دادم و آن اشاره به تخصص برجسته ایشان در امر آشپزی در همان دوران زیبا بود.

نمی دانم هنوز ذوق و لطافتی در دل و ذهنش باقی مانده یا خیر.

به هر حال برای همه سلامتی آرزو می کنم.

به خانواده ات سلام مرا برسان.

خدا نگهدار

صادق طباطبائی

## جناب آقای صادق طباطبائی با عرض سلام

راستش را بخواهید با خودم اندیشیدم که چه اتفاقی باید افتاده باشد که برای اولین بار بعد از قریب به ۲۹ سال شما در آلمان به یاد اینجانب افتادید و میلی برایم فرستاده و با هم مکالمه ای تلفنی داشتیم. همان موقع در تلفن که حدود دو سالی از آن تاریخ می گذرد متذکر شدید که در ژانویه که به لندن سفر می کنید، با هم دیداری خواهیم داشت. با وجود همه آن گذشته ها و خط و خطوط ها که کاملاً از هم جدا شده و در مقابل هم قرار گرفته اینجانب با خرسندی موافقت خود را از ملاقات با شما اعلان داشتم. در طول قریب به دو سال گذشته هم بنا به اطلاعی که من دارم شما چندین بار به لندن سفر کرده اید و فراموش کردید که خود قرار گذاشته بودید. حال سؤال این است که دوباره چه حادثه ای رخ داده است که می خواهید مرا ملاقات کنید؟

روش کار من این است که حرف حق و راست به ضرر هر کسی که تمام شود، باید زد. گر چه معتقدم که حرف حق و راست به ضرر حتی کسی هم که فکر می کند شاید به ضررش باشد، نیست.

و اما در مورد مطلبی که متذکر شده اید که سید ( بنی صدر ) در مورد گروگان گیری و حل آن شما را به دروغگوئی متهم کرده است. خوب اگر چنین است و شما مدرکی دال بر اینکه ایشان شما را به دروغگوئی متهم کرده است دارید، می توانید اسناد و مدارک خود را انتشار دهید. اگر مدارک شما نظیر همان مدارکی نباشد که در مورد قضیه تریاک برای من ارسال کرده بودید و غافل از اینکه من از بچه های سفارت و حتی دوست خود شما اصل قضیه را جویا شده بودم. با وجود این در دنیائی که اساس بر دروغگوئی است مگر خلاف آن که راست است مسجل شود، هر کسی آزاد است که هر چه دلش خواست منتشر کند.

بنا به اطلاعات منتشره از جانب مسئولان آمریکائی شما در دهه اول ماه سپتامبر ۱۹۸۰ با آنها ملاقات داشته اید. و حتی به آنها گفته اید که تنها سه نفر از این موضوع رسالت شما اطلاع دارند( آقایان رفسنجانی، احمد آقا خمینی و طباطبائی). مگر اینکه بگوئید آنها نیز دروغ گفته و نوشته اند؟! که این امر دیگری است.

مدت کمی بعد از بازگشت از ملاقات با آمریکائی ها، در تاریخ ۱۸ مهرماه ۵۹ که برابر با ۹ اکتبر ۱۹۸۰ است پیش آقای بنی صدر رفته و ایشان را در جریان سفر خود قرار داده اید. آقای بنی صدر هم همان موقع در کارنامه روز ۱۸ مهر ماه مسئله را عنوان کرد و در روزنامه همان زمان جریان منعکس است. به این مسئله هم فعلاً کاری ندارم که به لحاظ همان قانون اساسی که آقای خمینی آن را امضاء کرده بود، آن قانون چنین حقی را به ایشان و شما می داد و یا خیر؟ البته من این را خوب می دانم که وقتی کسی حکم فله ای اعدام چندین هزار زندانی را صادر می کند، و آن ها را به دست سه جلد می سپارد، چنین عملی چیزی به حساب نمی آید و جای گله نیست.

بد نیست که این نکته را هم که شاید باورش برایتان مشکل باشد بگویم که آقای بنی صدر در همان زمان که بحث وزیر خارجه بود، در مورد نامزدی شما برای وزارت خارجه با احمد آقا مشورت کرد و گفت که قصد دارد شما را به عنوان وزیر خارجه مطرح کند. نمی دانم به چه دلیلی احمد آقا به ایشان گفت که صلاح نیست که ایشان را معرفی کنید. من از چنین مسئله ای در همان زمان با خبر شدم. حقیقت را به شما بگویم که من غیبه می خورم که چرا دوستی با آن استعداد و توانائی خود را در اعمالی وارد کرده و می کند که سر انجام باید مشاور و همکار آدم دروغگو و...، مانند آقای محسن رضائی باشد وقتی از خودم این سؤال را می کنم به این نتیجه می رسم که باید نقاط مشترکی با هم داشته باشید تا مشاورت و مسئولیت تبلیغات خارج از کشور چنین انسانی - که انگشت کوچک شما نمی شود - را بپذیرید.



حال هر گونه که خود صلاح می دانید عمل کنید؟ اما بدانید مسئله گروگان گیری و تبعات آن آنقدر گند است که هر چه به آن ور روید گذش بیشتر بالا و بالاتر می رود.

در مورد گروگان گیری چند نکته مهم را هم آقای مهدوی کنی روشن کرده است:

" نا گفته نماند که ما به دستور شخص امام، سفارت آمریکا را محافظت می کردیم، ولی همه ی سفارتخانه ها این طور نبود چون مهم نبودند. سفارت آمریکا از همه مهمتر بود... امام فرمودند این دشمن اول ماست. به همین جهت احتمال اینکه به سفارت حمله بشود زیاد بود؛ هم از طرف خودی ها و هم از طرف مخالفین، به این جهت امام فرمودند که اینجا را خوب حفاظت کنید. تیمی از نیروهای کمیته حدود ۶۰ نفر از آن جا حفاظت می کردند. در داخل خود سفارت هم جا گرفته بودند... وقتی شنیدیم که به سفارت آمریکا حمله کردند، برای ما خیلی غیر مترقبه بود و تعجب کردیم چه شده که این ماجرا پیش آمده؟ اجمالاً یادم هست که آقای بهشتی و مهندس بازرگان به من زنگ زدند که آقا چرا شما نشسته اید؟ کجا هستید؟ نیروهای انتظامی کجاست؟ کمیته ها کجا هستند؟ دانشجویان به سفارت ریخته اند و آنجا را تصرف کرده اند و آمریکائی ها را به گروگان گرفته اند. آنها خیلی ناراحت بودند و نمی خواستند که روابط فیما بین با این کارها تیره شود. ما هم در ابتداء طبق وظیفه ی محوله و رویه ی خودمان با ورود دانشجویان به سفارت مخالفت کردیم و من از کمیته پرسیدم چرا اینطور شده؟ گفتند آمدند و به سفارت حمله کردند و از دیوار سفارت بالا رفتند و ما در مقابل بچه ها ایستادگی نکردیم، چون اجازه نداشتیم با بچه های خودمان بجنگیم... من همان موقع به مرحوم حاج احمد آقا زنگ زدم. یادم می آید شب آن روزی بود که به سفارت ریخته بودند، زنگ زدم و پرسیدم جریان چیست؟ مرحوم حاج احمد اول می خندیدند و پاسخ نمی دادند. من گفتم آخر چه شده است؟ شما اطلاع دارید؟ ایشان می خندید. بالاخره بعد از اصرار گفتند: امام راضی هستند. شما هم با آنها کاری نداشته باشید. این بیان مرحوم حاج احمد آقا بود

... اگر منهای دستور امام بود این کار به نظر من مطلوب نبود؛ ولی چون امام فرمودند که این «انقلاب دوم» است، ما هم پذیرفتیم و تسلیم شدیم. نیروهایمان را از آنجا بیرون کشیدیم و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشتیم." از کلام حاج احمد آقا معلوم شد که از پیش در این کار هماهنگی صورت گرفته بود، ولی آیا این هماهنگی به این صورت بوده که کار را انجام دادند و سپس اجازه گرفتند یا (از قبل اجازه داشتند، اینها را من نمی دانم، شاید هم از قبل بوده، و دیگر اینها را باید از خود آقایان بپرسید که آنها بهتر می دانند)... اصل کار خلاف قانون بود... آیا درست بود که با وجود و حضور نیروهای کمیته ی انقلاب در سفارت این گونه تهاجم واقع شود؟ ... من با این کار قطع نظر از دستور امام مخالف بودم و آن را مفید نمی دانستم، به خصوص ادامه ی آن را صلاح نمی دیدم، چنانکه عملاً ادامه ی کار به نفع ما تمام نشد... آخر کار به جایی رسید که ما التماس کردیم که گروگانها را تحویل بدهیم. من در آن موقع که بیانیه الجزایر نوشته می شد در دولت بودم. بیانیه با عجله و بدون مطالعه دقیق و بدون توجه به دقایق و ظرایف حقوق بین المللی تنظیم گردید. " آقای مهدوی کنی در مطالب خود سه نکته مهم در امر گروگان گیری را روشن می کند:

۱- تیمی ۶۰ نفره از کمیته های انقلاب که در داخل سفارت آمریکا دو تا سه روز بعد از گروگان گیری در سفارت مستقر بوده و از آن حفاظت می کرده اند.

۲- کمیته مستقر در سفارت به امر آقای خمینی برای حفاظت از سفارت آمریکا در آنجا مستقر شده است.

۳- تا یکی دو روز بعد از اشغال سفارت به وسیله دانشجویان خط امام، کمیته ۶۰ نفری در سفارت مستقر بوده و آقای مهدوی کنی بعد از درک دستور آقای خمینی از سوی احمد خمینی، نیروهای کمیته را از آنجا بیرون کشیده و آنجا را در اختیار دانشجویان گذاشته است.

نکات فوق را هم به یمن دوستی که در سی سال قبل بود، از روی خلوص نیت برایتان نوشتم. حال هر قضاوت و یا برداشتی می توانید از آن داشته باشید. در مورد دوست سی سال قبلمان سید اگر کتابهای مرا مطالعه کرده باشید، بویژه کتابهای «پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد و تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰» انتقاداتی که بر ایشان و خودمان وارد بوده است را خواهید یافت. من به سید ( بنی صدر ) هم اطلاع دادم که برایش مطلبی نوشته اید. و شاید ایشان هم به غیر از آدرسی که مطلب را برایش میل کرده بودید، برایتان ارسال کرده و یا گفته باشد که به همان آدرسی که دارید مطالب خود را ارسال کنید.

یا حق و خدا نگهدار محمد جعفری ۲۳ آذر ۱۳۸۹

**توضیح:** همچنانکه در مقدمه آمده است دو سالی قبل از این نامه هنگامی که در سال ۱۳۸۷ دانشگاه فرایبورگ آقای سید محمد خاتمی را برای ایراد سخنرانی دعوت کرده بود و آقای صادق طباطبائی او را همراهی می کرده و بعد میهمان آقای محمد صلواتی بودند. در کتابخانه منزل آقای صلواتی، دوست قدیمی صادق، چند کتابی از من که تا آن زمان منتشر شده بود را دیده و آنها را با فشار از آقای صلواتی گرفته و به او گفته بود وقتی دوباره به لندن رفتی کتابها را از محمد بگیر. آقای طباطبائی چند باری با من تماس گرفت و با هم نظیر همان دوران دانشجویی در آلمان با هم خوش و بش و در موارد گوناگون صحبت کردیم و قرار بر این شد که هنگامی که به لندن برای آمد حضوری با هم ملاقاتی داشته باشیم د طی قریب به دو سال ایشان بنا بر اطلاع چند باری به لندن سفر کرده بود ولی با من اطلاع تماسی نگرفت این است که در این نامه به ایشان متذکر شدم « در طول قریب به دو سال گذشته هم بنا به اطلاعی که من دارم شما چندین بار به لندن سفر کرده اید و فراموش کردید که خود قرار گذاشته بودید. حال سؤال این است که دوباره چه حادثه ای رخ داده است که می خواهید مرا ملاقات کنید؟» و دوم در مورد مسئله تریاک به ایشان نوشتم. در همان چند بار تماس ایشان در مورد

مسئله پرونده تریاک خود به من مفصل گفته بود، که این پرونده سازی و گذاشتن تریاک در کیف و یا چمدان من کار حزب توده برای خراب کردن من بوده است و من دست به چنین عملی نزده ام. که من در این رابطه به او نوشتم. اگر شما مدرکی دال بر اینکه ایشان آقای بنی صدر شما را به دروغگوئی متهم کرده است دارید، می توانید اسناد و مدارک خود را انتشار دهید. و اگر «اگر مدارک شما نظیر همان مدارکی نباشد که در مورد قضیه تریاک برای من ارسال کرده بودید و غافل از اینکه من از بچه های سفارت و حتی دوست خود شما اصل قضیه را جویا شده بودم.»

Tuesday, ۱۴ December, ۲۰۱۰: ۲۱, ۴۷۱۳۸۹ آذر =

### حضرت جعفری عزیز؛ با سلام و آرزوی خیر؛

از این که تعجب کرده بودی؛ چه شده بود که بعد از ۲۹ سال با تو تماس گرفتم، من تعجب نکردم. اما واقعیت این است که هیچ اتفاق خاصی نیفتاده بود، جز این که سری به فرایبورگ زده بودم و آقای صلواتی کتابهای تو را نشانم داد که با اشتیاق از او گرفتم و او با این شرط به من داد که من به تو خبر دهم و مطمئن شود که آنها را دریافت خواهد کرد. درست است که گفته بودم در ژانویه سری به لندن خواهم زد و تو را خواهم دید، ولی اینگونه نشد و من از آن زمان گفتگوی تلفنی تاکنون فقط یکبار؛ آن هم در تابستان گذشته - خرداد - ، آنهم برای دو روز به لندن آمدم و تراکم دیدار هائی که با چند تن از دوستان از جمله دو مصاحبه با بی بی سی و نیز برای کار دانشگاهی پسرمدندان در دانشگاه لندن داشتم؛ مجالی برایم فراهم نکرد، در عین حال

همچنان بسیار مایل بوده و هستم که دیدار یا دیدار هائی داشته باشیم و در مورد مطالبی که نگاشته بودی و دیگر مسائل گفتگویی انجام دهیم.

هیچ اتفاق خاصی هم این بار نیفتاده است، جز تبادل نظر در مورد همین مطالبی که آقای بنی صدر گفته بود.

ببین برادر، استناد به حرف یک یا دو ژورنالیست را؛ که مطالبی را در زمانی گفته است و چه بسا هم دلیلی نمی دیده صد در صد دقت لازم را مبذول دارد و هرگز هم نمی دانسته این بی دقتی او روزی موجب قضاوتی نا صحیح در مورد انسانی دیگر خواهد شد؛ امری نمی دانم که انسان به هر قیمتی که شده روی آن قسم بخورد. آمریکائی هائی که از دیدار معروف من در سپتامبر ۱۹۸۰ گزارش داده اند و از قول من گفته اند؛ فقط سه نفر در جریان سفر من هستند آیا هر گز از خود نپرسیده بودند؛ پس چطور است که من ادعای مأموریت از سوی آقای خمینی می کنم ولی ایشان از سفر من بی اطلاع است. اگر ایشان مطلع بوده؛ پس چطور می گویند فقط سه نفر؛ یا همین نقل آقای بنی صدر مستند به گفته گاری سیک که " بنی صدر یکماه بعد؛ از این مأموریت مطلع شد" ، در حالی که به گفته تو و واقعیت امر؛ ایشان سه روز بعد از بازگشت من ، از نتایج دیدارم با امریکائی ها خبر دار شد؛ نه یکماه بعد. علت این که آقای بنی صدر دیدار اول مرا که قبل از سفرم بود در کارنامه نیاورده و امروز از آن بی خبر است؛ خواهش همان روز من از ایشان بود که مأموریت باید کاملا" محرمانه صورت گیرد. می بینی؛ بعضی مطالب را به دلیل شرایط خاصی که در زمان خود داشته؛ نباید چندان مستند بی چون و چرا قرار داد.

در مورد ماجرای به قول تو "گند" گروگانگیری؛ من دقیقا" با تو هم عقیده هستم و در جلد چهارم خاطراتم بیش از ۱۲۰ صفحه در این مورد نوشته ام و آن را از اساس خلاف مصالح ملی قلمداد کردم. از همان اول من با این امر مخالف بودم و حتی در همین مصاحبه هم گفته بودم که من این کار دانشجویان را به هیچ وجه شجاعانه و متهورانه نمی بینم و زمانی که - دوماه بعد از ۱۳

ابان ۵۸ - در دیداری با آقای خوینی ها این مطلب را به ایشان گفتم؛ به من گفت؛ عجب پس تو هم مخالف هستی؟ گفتم کجای این کار که تحت حفاظت نیروهای انتظامی و اطلاعاتی و امنیتی و به قول آقای محسن رضائی با همآهنگی یا لا اقل با اطلاع سپاه انجام گرفته؛ نشانه ای از شجاعت وجود دارد؟. خیلی مطالب دیگر در نقد و زیان و ارزیابی منفی گروگانگیری گفته بودم که روزنامه نمی توانست چاپ کند؛ چون دو روز قبل از آن آقای خامنه ای آن کار را نماد شجاعت ملت دانسته بود و غیره همچنین دوستان دیگر هم انتشار این گفتگو را برای اولین بار از زبان من، آنهم در این زمان که اغلب آن دانشجویان در زندان هستند مردانه نمی دانستند. در این مصاحبه من تحلیلی ارائه داده بودم که با خرابکاری و خیانت های کاگ ب. ب. رقم می خورد؛ آنهم از همان روز پیروزی انقلاب و بویژه بعد از تأسیس حزب جمهوری اسلامی. در اینجا قصد بیان آن مطالب را ندارم؛ برای این مطالب باید رو در رو نشست و از هر دری سخن گفت. اگر حرف های مرا بشنوی؛ شاید به این راحتی نگوئی که من و تو از همان اول از هم جدا شدیم و چه بسا رو در رو هم قرار گرفتیم. این ادعا را فکر نکن امروز می کنم که کند همه چیز در آمده. همین مخالفت سید احمد با پیشنهاد بنی صدر برای وزارت خارجه من فکر می کنی به چه دلیل بوده است؟ این مطلب را من همان موقع از خود آقای رجائی شنیدم؛ چون یکبار رجائی به من گفت چرا روی تو حساسیتی این اندازه هست؛ در حالی که تنها موردی هستی که بین من و آقای بنی صدر اختلافی در مورد این سمت برای تو وجود ندارد؟

البته دلیلش را به او نگفتم ولی می دانستم. انشاء الله اگر جلد های چهارم و پنجم خاطراتم منتشر شد؛ خواهی دید که شگفتی های خیلی ها را بر خواهد انگیخت؛ خصوصاً" نقشی که برای حزب جمهوری اسلامی تصویر کرده ام ، ماجرای دوران آقای لاجوردی در مقام دادستانی و نقش او در اوین و داستان هائی در مورد جنگ و غیره.

شاید ندانی که در تمام گفتگو هائی که تا کنون در دانشگاهها و جرائد و حتی به عنوان تاریخ شفاهی با کتابخانه ملی و شبکه چهار و... داشته ام؛ به شدت

با این مطلب که "بنی صدر با رو در رو قرار گرفتن با امام به انقلاب خیانت کرد"، مخالفت کرده ام. در همین داستان مفصلی از انقلاب که شبکه چهار از من بیش از صد ساعت ضبط تصویری کرده و قرار است روی آن؛ زمانی که امکان داشت کار کنند در پایان تحلیل مطالبی که در مورد سید گفته ام؛ این جمله ختم قصه سید بوده است: بنی صدر هرگز به این کشور خیانت نکرد؛ اشکال بنی صدر یکی غرور او و اتکاء بیش از حدش به برداشت و نظرات خودش و نیز نا متناسب بودن مجموعه کادرهای اطرافش و اطمینان خوش باورانه اش از توانائی اش برای بسیج توده ها بود. البته نکات دیگری هم بود که انشاء الله اگر مجالی شد حضوری گفتگو می کنیم.

خلاصه فکرت را خسته نکن؛ اتفاقی نیفتاده که بعد از ۲۹ سال و این بار بعد از دو سال با تو تماس گرفته ام.

اما در مورد سید؛ ایشان هنوز به من جواب نداده است، لذا من نوشته ام را برای تو می فرستم؛ به او برسان. واقعا" چون نمی دانم قبل از خودش به دست چه کسانی می افتد؛ از این رو دو ایمیل را به آدرسی که در روزنامه هستت برایش فرستادم و از طرف مسئول ایمیل روزنامه برایم نوشتند که "دو ایمیل شما را به مخاطبش رساندیم " معهدا تا کنون جوابی دریافت نکرده ام. حالا تو به عنوان امین هر دوی ما ، این نوشته را برای شخص خودش بفرست.

در مورد رابطه من و آقای رضائی و تبلیغات خارج از کشور برای ایشان؛ تو جانی دیده بودی در خارج که من برای ایشان جلسه ای یا... گذاشته باشم؟؛ در این مورد هم ترجیح می دهم حضوری صحبت کنیم. اجمالا" این که من فقط از برنامه مدون ایشان برای تشکیل اطاق فکر و ائتلاف ملی - نه آشتی ملی - و اصلاح اقتصاد کشور چون از آن آگاه بودم و قبلا" دیده بودم در قیاس با دیگر کاندیدها حمایت کردم و حتی در همان مصاحبه اول هم گفتم من قرار نیست همکار ایشان در دولت شوم یا در سمت معاون اول

ایشان کار کنم. به قول تو دنیای عجیبی شده و ظاهراً" قرار است راست و دروغ سر هم بافته شده و هر کس هر طور خواست بگوید و بنویسد.

من انشاء الله ماه ژانویه در المان خواهم بود ولی فکر نمی کنم تا اواخر مارس بتوانم سری به کشور شما بزنم.

به خانواده ات سلام برسان.

خدا نگهدار

صادق طباطبائی

### تذکر:

در بعضی از جرید از جمله « آفتاب » اعلان شد که در جریان تبلیغات انتخاباتی محسن رضایی یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری در سال ۸۸ آقای دکتر صادق طباطبائی را به عنوان مشاور خود اعلام کرد.

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B3%DB%8C%D8%AF%D8%B5%D8%A7%D8%AF%D9%A2%D8%B7%D8%A8%D8%A7%DB%8C%DB%8C>

«آفتاب - صادق طباطبائی مشاور محسن رضایی شد». بایگانی شده از اصلی در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۹. دریافت شده در ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۹. = ۲۴ خرداد ۱۳۸۸.



اما آنچه خودم شنیدم این بود که آقای محسن رضایی او را به عنوان «رییس ستاد ایرانیان خارج از کشور خود منصوب کرد.» که من آن را در نامه به وی گوشزد کردم که «چرا دوستی با آن استعداد و توانائی خود را در اعمالی وارد کرده و می کند که سر انجام باید مشاور و همکار آدم دروغگو و...، مانند آقای محسن رضایی باشد وقتی از خودم این سؤال را می کنم به این نتیجه می رسم که باید نقاط مشترکی با هم داشته باشید تا مشاورت و مسئولیت تبلیغات خارج از کشور چنین انسانی - که انگشت کوچک شما نمی شود - را بپذیرید.» آقای محسن رضایی از طریق آقای صادق طباطبائی با خانواده آقای خمینی بنیانگذار حکومت جبار ولایت مطلقه پیوند برقرار کرده است و عموی عروس محسن رضایی است. و شاید علت اصلی این انتصاب هم این پیوند خانوادگی است. اما ایشان در نامه خود به من نوشته «در مورد رابطه من و آقای رضایی و تبلیغات خارج از کشور برای ایشان؛ تو جانی دیده بودی در خارج که من برای ایشان جلسه ای یا... گذاشته باشم.» خود را به کوره علی چپ زده و اصل مسئله که حمایت از نامزدی محسن رضایی است را از یاد برده است. که هدف اصلی از این انتصاب جلسه تشکیل دادن نبوده بلکه بالا بردن وضعیت روحی و حمایتی آقای رضایی بوده است.

### جناب آقای صادق طباطبائی باسلام و آروزی سلامتی

نامه میلی مورخ ۱۴ دسامبر ۲۰۱۰ شما و نیز مطلب پیوست مصاحبه با روزنامه شرق را مطالعه کردم. تا کی قصد دارید که با پلمیک چپی ها و دوران جوانی زندگی کنید؟ شما حتی حاضر نشده اید که چند نقل قولی را که از کتاب اینجانب آورده اید، درست و به کمال نقل کنید. با سر و ته مطلب زدن آن را بگونه ای نقل کرده اید که آن چیزی را که در ذهن دارید به خواننده خود القاء کنید غافل از اینکه حق و درستی خود را آشکار می کند.

اگر به خاطر دوستی گذشته نبود، پاسخ شما را به مانند آقای گنجی که چند مطلب را به غلط از من نقل کرده بود، در مقاله ای مفصل دادم که در همه جا منتشر شد، پاسخ شما را هم بدانگونه می دادم و در تمام سایتها و روزنامه منتشر می کردم. اما فعلاً به همان دلیل ذکر شده قصد چنین کاری را ندارم ولی در فرصت مناسبی باز به دلیل همان دوستی پاسخ مشروح نامه و نقل قولهای شما، از کتاب خود را طی نامه ای به شما خواهم داد. توصیه من به شما این است: شما که درس اخلاق و دینداری می دهید، خود دست از تحریف و خالی کردن متن از محتوای اصلی بردارید. شما که « اشکال بنی صدر یکی غرور او » ذکر می کنید، بفرض صحت، کمی به خود نگاه کرده اید که می گوئید: « اگر انقلاب اسلامی ایران را به اتومبیلی تشبیه کنیم، من و احمد را موتور آن اتومبیل میدانم و امام را سکان دار و فرماندار آن. خاطرات، جلد اول، سخنی با خواننده، ص ج . » یعنی تا این اندازه خود بزرگ کردن؟! بهتر بود می فرمودید دیگران قاق بوده اند. باز به یمن دوستی گذشته توصیه می کنم که اگر باز قصد دارید جلد چهارم خاطرات خود را با دروغهای شاخداری که در در جلدهای قبلی آورده اید، ادامه دهید، از این کار دست بردارید. قطع بدانید که چیزی دستگیرتان نمی شود و بیشتر مایه تخریب خود می شوید زیرا با انبوه اسناد و مدارک نمی شود در دنیای امروز حقایق را پنهان کرد و اگر قرار باشد که در ایران روزی جنایت کاران پاسخگوی جنایات خود در کشور شوند، شما دست هزارم هم نمی شوید، پس چرا با دست خود آنچه هم ساخته اید، خراب کنید. و اگر در زمان ما چنین امری اتفاق نیفتاد، بقول یعقوب لیث صفار، که می گفت، مرا همین نان و پیاز کفایت می کند. ما را هم همین بس و خدایرا شکر که دستان به جنایتی آلوده نشد و تا توان داشته ایم در خط آزادی، استقلال و حقوقمداری و عدالت ایستاده ایم.

من از کار شما تعجب می کنم! شما با روزنامه ای مصاحبه ای انجام داده و هر چه خواسته اید گفته اید و آن روزنامه متن مصاحبه شما را انتشار داده است. تازه به من می گوئید، که من «ترجیح دادم؛ نوشته ام را ابتدا برای

شخص خودش بفرستم و بعد از رویت در روزنامه بگذارد؛ نه این که مستقیم به دست دیگران بیفتد که نمی شناسمشان.» از شما پرسیدنی نیست که وقتی مصاحبه ای نشر عمومی یافت، اگر بدست دیگران بیفتد چه اتفاقی می افتد؟ اگر قبل از انتشار آن را برای خود سید و یا من ارسال کرده بودید و منتظر می ماندید تا پاسخ خود را دریافت کنید، خوب حرف شما جا داشت. ولی وقتی آن را انتشار عمومی داده اید، بدست هر کس که می خواهد برسد، بنابراین ترس شما از چیست؟

در هر حال، من متن مصاحبه شما با روزنامه شرق را برای آقای بنی صدر ارسال کردم. ایشان در رابطه با مصاحبه شما پاسخی را که پیوست است برای شما ارسال کردند که آن را ملاحظه می کنید. اما به من گفتند که به شما بگویم که این متن برای خود شما است. اما اگر خواستید آن را منتشر کنید، لازم است که آن را بدون کم و زیاد منتشر کنید. بیش از این تا وقتی دیگر مصدع اوقات نمی شوم.

از قول من و خانم به سرکار خانم و سایر اعضای خانواده سلام ابلاغ فرمائید.

یا حق محمد جعفری ۳ دیماه ۱۳۸۹

همانگونه که در نامه فوق به آقای صادق طباطبایی آمده است من متن مصاحبه ایشان با روزنامه شرق را برای آقای بنی صدر ارسال کردم. و آقای بنی صدر هم در جای جای و قسمت به قسمت در همان متن ارسالی آقای طباطبائی با قلم درشت جهت تشخیص در متن به ایشان پاسخ داده و با این تذکر که اگر ایشان خواستند آن را منتشر کنند، باید آن را بدون کم و زیاد منتشر کنند و نه دست چین و یا تقطیع شده و یا گزینشی آن را. جالب است که ایشان مصاحبه اش را با روزنامه شرق انجام داده و آن روزنامه متن

مصاحبه را انتشار داده، و متن مصاحبه منتشر شده را برای من ارسال کرده است. تازه به من می گوید، که من «ترجیح دادم؛ نوشته ام را ابتدا برای شخص خودش بفرستم و بعد از رویت در روزنامه بگذارم؛ نه این که مستقیم به دست دیگران بیفتد که نمی شناسمشان.» خنده دار نیست؟ که وقتی متنی برای افکار عمومی منتشر شده است، اگر به دست دیگران بیفتد چه عیبی دارد؟ شاید این هم نوع دیگری از سرّی نگهداشتن مسائل است.

در هر حال همچنانکه در بالا آمد، متن مصاحبه طباطبائی، همراه با پاسخ بنی صدر که به شرح زیر است برایشان ارسال کردم:

## بنام خدا

### ادعاهای آقای بنی صدر توهمی بیش نیست!

دکتر صادق طباطبائی

#### مقدمه

در گفتگویی که با روزنامه شرق داشتم و در روزهای ۱۵ و ۱۷ ابانماه منتشر شد، در باره مأموریت خود برای آزادی گروگانهای امریکائی در ایران و گفتگو با مقامات کاخ سفید؛ به اجمال مطالبی را عنوان کرده بودم. پس از انتشار این مصاحبه، آقای ابوالحسن بنی صدر در گفتگویی با رادیو زمانه مورخه ۱۶ ابانماه – که بخشی از آن را در روزنامه مجازی خود آورده است – مدعی کشف سه دروغ اشکار در اظهارات من شده است. ایشان برای اثبات ادعای خود مستندات را ذکر کرده و شرح و تفسیری بر آن ها آورده است. در نوشته زیر با عنایت به همین مستندات و مراجعه به منابع و مأخذ مورد نظر ایشان، نشان داده ام که ادعاهای ایشان توهمی بیش نیست.

## بخش اول: پاسخ به ادعاهای آقای بنی صدر در باب

### «سه دروغ آشکار»

به منظور روشن ساختن اظهارات بی اساس ایشان و پاسخ به ادعای غیر اخلاقی دروغ، ابتدا متنی را که در روزنامه خود آورده است نقل کرده و سپس به توضیح آن می پردازم:

### قسمتی از مصاحبه آقای صادق طباطبائی با شرق در ۱۵

### آبان ۱۳۵۹ و سه دروغ آشکار آن

<http://enghelabe-eslami.com/>صفحه-

ای-از-تاریخ/۵۰۴۰-----۱۵--۱۳۵۹--۳---

.html

حتماً می‌دانید که امام در اسفند ۱۳۵۸ حل مساله گروگان‌ها را به مجلس واگذار کردند، ولی تا شهریور ۱۳۵۹ مجلس به دلیل مسائل مختلف و پس از آن با شروع جنگ تحمیلی و... به این امر نپرداخت.

در یک مقطعی- اواخر تابستان- من احساس کردم کسی به فکر این گروگان‌ها نیست. به همین دلیل روزی به حاج سید احمد آقا گفتم شما مثل اینکه فراموش کرده‌اید که گروگان‌هایی نیز دارید. ایشان گفتند می‌گویی ما چه کنیم. امام کار را به مجلس سپرده است و آنها باید اقدام کنند. گفتم شاید مجلسی‌ها حالاً حالاها به این امر نپرداختند، اینکه نمی‌شود. سپس گفتم خب بنشینیم فکری

بکنیم، شرط و شروطی بگذاریم. با احمد آقا رفتیم پیش امام و گفتم آقا سقف خواسته‌های شما چیست و چه می‌خواهید؟ بالاخره آمریکایی‌ها نیز می‌خواهند این مشکل حل شود و گروگان‌ها آزاد شوند و اکنون نیز بهترین زمان است و پیروزی کارتر نیز منوط به این مساله است و لذا حاضر است معامله کند.

پس از گفت‌وگوهای ایشان چهار شرط را معین کردند.

۱- بازپس دادن اموال شاه و خانواده‌اش

۲- لغو تمام ادعاهای آمریکا علیه ایران

۳- تضمین آمریکا به عدم مداخله سیاسی و نظامی در ایران

۴- آزاد کردن تمامی اموال و سرمایه‌های توقیف‌شده ایران.

- چه شد که شما وارد مذاکره با آمریکایی‌ها شدید؟

بعد از اینکه این چهار شرط را امام معین کردند، گفتم اگر اجازه می‌دهید من با آنها وارد گفت‌وگو شوم و ببینم چگونه می‌توانیم انجام این شروط را محقق کنیم. اگر با آنها به توافق رسیدیم، موضوع را به مجلس منتقل کنید. در آنجا فکر من این بود که با طرح مساله در مجلس، بالاخره مجلس باید پس از تصویب، برای تحقق این شرایط با آمریکایی‌ها وارد گفت‌وگو شود. چه بهتر که این کار قبلاً صورت گرفته باشد. امام موافقت کردند و پس از آن دیداری با آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس وقت داشتم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتم. ایشان هم نکاتی را متذکر شدند. آنگاه فکر کردم

بهتر است آقای رئیس‌جمهور هم در جریان باشد، از این رو موضوع را به آقای بنی‌صدر گفتم و قید هم کردم که من این ماموریت را انجام می‌دهم، به شرط آنکه تا حصول به نتیجه کاملاً محرمانه بماند.

- اصرار شما برای محرمانه ماندن این ماموریت چه بود؟

تحلیل من این بود که هم در آمریکا و هم در ایران جریاناتی هستند که مایل نیستند این مساله حل شود. در آمریکا مسلم بود که گروه راکفلر و جمهوریخواهان و دوستان شاه برای سقوط کارتر می‌خواهند بهترین استفاده انتخاباتی را از این امر به عمل آورند. در ایران نیز از اظهارات گروه‌های افراطی و نیز از تحلیل‌های جریانات وابسته به چپ عقیدتی چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شد. در نتیجه نباید شرایط برای کارشکنی آنان فراهم می‌شد.

- تماس شما با کاخ سفید چگونه بود؟

من بعد از موافقت امام و اطمینان از حمایت مجلس و دفتر امام، تصمیم گرفتم از طریق دوستان آلمانی‌ام به عنوان واسطه اقدام کنم. با آقای دکتر گرهارد ریتسل سفیر وقت آلمان در ایران از حزب سوسیال‌دموکرات و نیز آقای هانس دیتزیش گنشر وزیر امور خارجه فدرال آلمان (از حزب دموکرات‌های آزاد) از قبل از انقلاب آشنا بودم. طی دو دهه قبل از انقلاب که در آلمان به تحصیل و تدریس و تحقیق و نیز مبارزه مشغول بودم، طی سفرهای رسمی که امام صدر به آلمان داشتند، همواره همراه ایشان بودم؛ چه به عنوان مترجم و چه به عنوان همراه. از این رو با اغلب بزرگان سیاست در آلمان آشنایی و بعضاً رفاقت داشتم. برخی از هم‌دوره‌های دانشگاهی‌ام نیز به مقامات بالای دولتی رسیده بودند.

توسط آقای ریتسل سفیر آلمان موضوع را به اطلاع آقای گنشر وزیر خارجه فدرال آلمان رساندم و از ایشان خواستم محرمانه با کاخ سفید تماس بگیرند و آمادگی مرا برای گفت‌وگو در جهت حل بحران با نماینده ارشد و تام‌الاختیار پرزیدنت کارتر به آنان اطلاع دهند تا قراری برای دیدار هرچه زودتر در بن بگذاریم.



آقای گنشر روز بعد توسط سفیرشان به من پیام داد مقامات کاخ سفید کاملاً از این دیدار استقبال می‌کنند، اما پرزیدنت کارتر اظهار داشته است چگونه مطمئن شویم که ایشان با اتکا به مقامات تصمیم‌گیر در رده بالای جمهوری اسلامی و موافقت آنها به این دیدار می‌آید؟

اینجا باید اضافه کنم که این نگرانی آقای کارتر به این دلیل بود که تا آن موقع افراد زیادی پا پیش گذاشته و با آنان وارد گفت‌وگو شده بودند ولی زمانی که گفت‌وگوها به مرحله حساس تصمیم‌گیری می‌رسید، معلوم می‌شد آن افراد از پشتوانه لازم و حمایت مقامات ایران برخوردار نبوده‌اند. در بین این افراد هم چهره‌های ایرانی وجود داشتند و هم وکلای بین‌المللی و هم صاحبان سرمایه و هم مقامات بلندپایه فلسطینی.

.... به هر حال وقتی این موضوع را از سفیر آلمان شنیدم به ایشان گفتم تا چند ساعت دیگر جواب شما را خواهم داد. به منزل خواهرم رفتم و به اتفاق احمدآقا نزد امام رفتیم و مساله را به اطلاع ایشان رساندم. امام پرسیدند چه راهی به ذهن شما می‌رسد؟ من گفتم اگر شما در دیدار عمومی بعدی که چند روز دیگر خواهید داشت، به این مساله بپردازید و چهار شرط خود را بیان کنید، من امروز به آنان خواهم گفتم منتظر بیانات شما در فلان روز باشند. زمانی که آنها شرایط شما را شنیدند مطمئن خواهند شد من سرخود و بدون موافقت شما گامی برنداشته‌ام. امام پذیرفتند و من هم همان شب تاریخ دیدار عمومی امام و نیز مطلبی را که در مورد حل بحران خواهند گفت به آقای دکتر ریتسل اطلاع دادم. روز بعد ایشان به من گفت این نشانه برای آقای کارتر کافی بوده است و طی چند روز آینده گروهی را به سرپرستی آقای وارن کریستوفر معاون وزیر خارجه آمریکا به بن خواهد فرستاد. در هر صورت من به بن رفتم و با این هیأت در دو نوبت دیدار کردم. حواشی...

... نتیجه این جلسه که با حضور وزیر خارجه آلمان و معاون خاورمیانه‌ای ایشان (آقای شلاگ این وایت) و هیأت پنج‌نفره آمریکایی و من برگزار شد؛

پذیرفتن تمامی شروط ما از سوی هیأت بود که قرار شد نتیجه را به پرزیدنت کارتر اطلاع دهند و در صورت موافقت، ایشان متن توافق شده را امضا کرده و به من بدهند.

<http://sharghnewspaper.ir/Released/۰۸-۰۵-۲۴.htm>

## توهّمات آقای بنی صدر و ادّعی باطل سه دروغ:

بعد از درج این مطلب ؛ آنگاه آقای بنی صدر تحت عنوان " اما سه دروغ آشکار آقای طباطبائی" به شرح زیر به توضیح ادعی خود می پردازد:

### ۱-۱. اتهام «دروغ اول»:

۱-۱-۱. آقای بنی صدر بخشی از مصاحبه مرا اینگونه نقل می کند: «می گوید او و آقای احمد خمینی نزد آقای خمینی رفته اند و آقای خمینی ۴ شرط را معین کرده است و او، در گفتگو با کریستوفر که از جانب کارتر به آلمان، برای گفتگو با او آمده بود، این ۴ شرط را قبولانده است...»

آنگاه مدعی می شود که این مطالب من دروغ است؛ و در مقام دلیل می

نویسد:

«اما گاری سیک در کتاب اکتبر سورپرایز، صفحه ۴۰ می نویسد: ۴ شرطی که در ۱ مه ۱۹۸۰، - آیت الله - خامنه ای به سرهنگ اسکات (یکی از گروگانها که در تبریز زندانی دانشجویان خط امام بود) داد، چهار ماه بعد، به کاخ سفید (از سوی صادق طباطبائی) داده شد.

در ۹ سپتامبر ۱۹۸۰، صادق طباطبائی ۴ شرطی را پیشنهاد کرد که شبیه همان شرائطی بودند که - آیت الله - خامنه ای به سرهنگ اسکات داده بود.

طباطبائی گفت - امام - خمینی این شرایط و مأموریت او را تصویب کرده است.»

۲-۱-۱ . او همچنین می افزاید:

«و متن را سه شخص تهیه کرده اند: او و احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی. (صفحات ۹۴ و ۹۵ کتاب). گاری سیک ادامه می دهد: بنی صدر تا یکماه بعد از مأموریت از آن مطلع نشد (صفحه ۹۶ کتاب).»

۳-۱-۱ . و ادامه می دهد:

«صادق طباطبائی به کریستوفر گفته است باید بلادرنگ مسئله را حل کرد زیرا - امام - خمینی بشدت بیمار است. و هر ساعت ممکن است بمیرد.»

۴-۱-۱. و اضافه می کند

«در متن طباطبائی دو شرط دیگر نیز بود: یکی این که آمریکا بخاطر سیاست گذشته اش از ایران پوزش بخواهد. ریتسل، سفیر آلمان که می دانست آمریکا این شرط را نمی پذیرد، از طباطبائی خواست این شرط را حذف کند. طباطبائی گفت خواهد پرسید. چند ساعت بعد، به ریتسل اطلاع داد که شرط حذف شد. شرط دوم «نامرئی» طباطبائی، تحویل اسلحه و قطعات یدکی خریداری شده به ایران بود. وزیر خارجه آلمان که از امتناع کارتر از پذیرفتن چنین تعهدی آگاه بود، این شرط را برداشت. (صفحات ۹۶ و ۹۷ کتاب).»

به این ترتیب بر اساس ادعای آقای بنی صدر؛ آزادی گروگانها را امام منوط به تحقق شش شرط کرده بودند و سپس می افزاید:

«بدین ترتیب، تا شرطها به کاخ سفید برسند، دو شرط، را سفیر آلمان در ایران و گنشر -وزیر خارجه آلمان- حذف می کنند. گاری سیک تعجب می کند از این که این شرط را در شمار شرطها نمی یابد. هرگاه این شرط نیز

قید می شد حکومت کارتر بیقین آن را مشروع و در خور گفتگو تلقی می کرد. ( صفحه ۹۷ کتاب )»

### ۱-۱. پاسخ به ادعای ناصواب «دروغ اول»:

من در این مصاحبه گفته ام " بعد از انجام گفتگوهای امام چهار شرط را معین کردند (به شرحی که آنها را بر شمردم )."

۱-۲-۱. آقای بنی صدر معتقد است چون آقای گاری سیک در صفحه ۴۰ کتابش اشاره کرده که این چهار شرط را چهار ماه قبل؛ آیت الله خامنه ای - عضو شورای انقلاب - به اسکات - گروگان آمریکایی که در تبریز نگاهداری می شد- گفته بودند، پس اظهارات من که «امام این چهار شرط را اعلام کردند؛ دروغ است».

این مطلب گاری سیک - به فرض صحت - که - آیت الله - خامنه ای چهار ماه قبل این چهار شرط را به آقای اسکات گفته بود؛ دلیلی بر خلاف بودن اظهارات من نمی گردد. چه اشکالی دارد که امام به اعضای شورای انقلاب - که آیت الله خامنه ای یکی از اعضای آن بوده اند- شروط خود را برای آزادی گروگانها اظهار کرده باشد؟. من هم از قول امام همان چهار شرطی را بیان کرده ام که شورای انقلاب از امام شنیده و - آیت الله - خامنه ای هم قبلاً" آنها را به اسکات گفته اند. به چه دلیل این گفته من دروغ است؟ بر فرض، اگر ادعای من با اظهارات گاری سیک همخوانی نمی داشت؛ مبتنی بر کدام اصل اخلاقی و شرعی، ایشان گفته یک فرد بیگانه را بر اظهارات برادری مسلمان که خود مبتکر و مجری و راوی مآلوف است، ترجیح می دهد؟

پاسخ به ادعای آقای طباطبائی:

۱ - اگر چهار شرط همان بوده اند که نخست آقای خامنه ای با سرهنگ اسکات در میان گذاشته اند، پس آغازگر ارتباط آقای طباطبائی نبوده است و با شرح ماجرائی که او کرده است، خوانائی ندارد.

۲ - متنی که آقای طباطبائی از سایت انقلاب اسلامی نقل کرده است، نمی گوید آقای خمینی ۶ شرط معین کرده بود. می گوید آقای طباطبائی ۶ شرط را با طرف آلمانی بمیان گذاشته بود. و گاری سیک می گوید: آقای طباطبائی ۶ شرط را با سفیر آلمان در میان گذاشته است. این امر امتیاز است برای آقای طباطبائی، تناقض نیز ندارد. زیرا غیر از شرطهای ایران از آغاز گروگانگیری، با شرطهای توافق نامه ای که از سوی آقای کارتر و بنی صدر امضاء شده بود و قرار بود به اجرا در آید، خوانائی دارد. الا اینکه با قول آقای طباطبائی نمی خواند. زیرا اگر او ۶ شرط را به طرف آلمانی خود ارائه کرده باشد، پس اظهار شرطها پیش از تعیین ۴ شرط توسط آقای خمینی بوده است. به سخن دیگر، پس از رد شدن ۲ شرط و توافق با محتوای ۴ شرط از سوی آقای خمینی اظهار شده اند. مسئولیت خسارتی که از این بابت به ایران وارد شده است، مثل موارد دیگر، نخست با آقای خمینی است.

۳ - راست یا دروغ هر قول در خود قول است و نه در گوینده آن. مسلمان و غیر مسلمان بودن کسی سخن او را راست یا دروغ نمی کند. طرف امریکائی چه دلیل داشته است بنویسد آقای طباطبائی دلسوز وطن خود بوده و ۶ شرط کرده است؟ بر فرض هم که دلیلی می داشت، راست یا دروغ را در متن نوشته او، باید جست. در متن او، تناقضی مشاهده نمی شود.

۱-۲-۲. ایشان همچنین مدعی است من گفته ام که سه نفر روی این متن - شروط - کار کرده اند؛ من و احمد خمینی و آقای هاشمی رفسنجانی. متن صریح گفتگوی من با روزنامه شرق، جای ابهامی باقی نمی گذارد که این ادعای ایشان ناشی از یک توهم محض و یک برداشت ناصواب است. از کجای این جمله من که «امام چهار شرط را معین کردند» چنین مفهومی استنباط می گردد که گفته ام «سه نفر روی آن کار کرده اند»؟ بدون تردید این برداشت غلط او از شکل گرفتن چهار شرط مذکور توسط سه نفر - سید احمد خمینی، آقای هاشمی و من - بستن غیر اخلاقی اتهام دروغ به یک برادر مسلمان است.

### پاسخ به ادعای آقای طباطبائی:

۱ - از جمله «امام چهار شرط را معین کردند»، استنباط نمی شود. آقای طباطبائی، نمی خواهد واقعیت را همان سان که هست ببیند. واقعیت یعنی جمله «متن را سه شخص تهیه کرده اند او و احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی»

از قول گاری سیک است. بر او است بگوید با وجود صراحت متن، از چه رو جمله را به قول خود مستند می کند؟ آیا از این رو که بتواند مدعی بشود به او تهمت دروغ بسته شده است؟

۲ - اگر مراد از «ایشان»، بنی صدر باشد، با وجود متن، سخن راست ننوشته اند. زیرا قول از آقای گاری سیک است و او کف بین نیست و اگر به طرف امریکائی گفته نمی شد این سه تن دست در کار داشته اند، او به مسئول وقت ایران در شورای امنیت ملی امریکا، چنین نمی گفت.

۱-۲-۳. معلوم نیست آقایان گاری سیک و بنی صدر این مطلب خلاف را از کجا در آورده اند که «صادق طباطبائی به کریستوفر گفته است باید بلادرنگ مسئله را حل کرد زیرا - امام - خمینی بشدت بیمار است، ...»؛

اما اگر آقای بنی صدر خود به این امر باور دارد که من با طرح مسئله بیماری امام خواهان حل بلادرنگ ماجرا بوده ام، پس چگونه ادعا می کند، مقامات ایرانی بر اساس قراردادی که با جمهوری خواهان امضا کرده بودند، حل مسئله را به بعد از انتخابات امریکا موکول کرده بودند؟ اگر هم منظور ایشان به ماجرای کشدار شدن آزادی گروگانها بعد از تصویب مجلس شورایی اسلامی و مذاکرات الجزایر راجع است؛ که به من ربطی ندارد.

تذکر مهم دیگر این که من در آن مصاحبه به تشریح شرایط و جریاناتی که منجر به امضاء قرار داد الجزایر و سپس آزادی گروگانها شد و نیز تبعات این مسئله نپرداخته ام. همانطور که همانجا گفتم؛ این مطالب را انشاء الله در جلد چهارم کتاب خاطراتم خواهم آورد.

پاسخ به این قسمت از نوشته آقای صادق طباطبائی:

۱ - می نویسد: «معلوم نیست آقایان گاری سیک و بنی صدر این مطلب خلاف را از کجا آورده اند که...» قرارداد نام بنی صدر در کنار گاری سیک با وجود نقل قول آقای گاری سیک، یک قلب حقیقت ساده نیست. متن روشن است. از این امر، گاری سیک اطلاع یافته و در کتاب خود نوشته است. بنی صدر از آن هیچگاه اطلاع نداشته است. در کتاب گاری سیک در باره «اکتبر سورپرایز» خواننده است. بر آقای صادق طباطبائی که بگوید از چه رو، آشکارا خلاف حقیقتی گویا را نوشته است؟

۲ - شگفت پرسشی بس بعید از آقای طباطبائی: معامله پنهانی با گروه ریگان - بوش برسر گروگانها، معامله علنی با حکومت کارتر را لازم داشت وگرنه، دردم، افتضاح کار جهانگیر می شد. الا اینکه، تا جایی که بنی صدر اطلاع دارد، آقای طباطبائی نه در خیانت بزرگ معامله پنهانی شرکت داشته است و نه در معامله با حکومت کارتر، از زمان به انجام رسیدن معامله پنهانی با گروه ریگان - بوش، در حدود ۲۰ اکتبر ۱۹۸۰، بعد شرکت داشته است. بسا از ۱۰ اکتبر بعد، دیگر او را دخالت نداده اند. گرچه اقدام او خلاف قانون اساسی بوده اما قصد او خدمت به کشور بوده است. شگفتی در اینست که چرا با این توجیهات، خدمت خویش را بی ارج می کند.



۴-۲-۱ نکته جالب دیگر در ادعای واهی آقای بنی صدر، حذف دو شرط، یکی عذرخواهی دولت آمریکا بخاطر عملکرد گذشته اش و دیگری تحویل سلاح های خریداری شده به ایران است؛ که به ادعای ایشان دو مقام آلمانی به من گفته بودند این دو شرط را حذف کنید زیرا امریکائیان زیر بار آن نخواهند رفت. و اضافه می کند که **من هم** - قاعدتاً بعد از تماس با امام - چنین کرده ام.

او به نقل از گفته مجعول گاری سیک مدعی شده است که من در دیدار خود با مقامات امریکائی، با طرح مسأله بیماری حاد امام، خواهان حل بلادرنگ مسئله بوده ام. بخش مجعول این ادعا، طرح مسئله بیماری امام توسط من است. اما بخش دیگر آن که رهائی هر چه سریعتر گروگانها بوده است؛ امری است بدیهی که خود نیز بدان اشاره کرده بودم.

نه تنها آقای بنی صدر سندی بر این ادعای خود غیر از مطالب گاری سیک ذکر نمی کند؛ بلکه شواهد و قرائن خلاف این مطلب را به وضوح می رسانند. از جمله در همان زمان ها مجله نیوزویک به نقل از مقامات آلمانی آورده بود که کارتر در قبال ازادی گروگانها، پیشنهادهای به ایران کرده است؛ از جمله لغو تحریم اقتصادی و فروش لوازم نظامی و صنعتی، تجدید روابط سیاسی بین واشنگتن و تهران و حمایت آمریکا از تشکیل کمیته ای برای بررسی اتهامات ایران علیه آمریکا (این خبر در روزنامه های آن روز ایران نیز منعکس شد).

نکته مهمتر دیگری که دلیل بارزی بر گفته ناصواب آقای بنی صدر است، اظهارات مکرر پرزیدنت کارتر از جمله در مناظره تلویزیونی با ریگان در ششم نوامبر ۱۹۸۰ است که به صراحت گفته بود اگر گروگانها آزاد شوند؛ سلاح های خریداری شده ایران را بلافاصله به آنها تحویل خواهیم داد. وقتی کارتر خود به صراحت چنین مطلبی اظهار می کند؛ چگونه از

قول وزیر خارجه آلمان مدعي مي شونند امريکا اين شرط را نخواهد پذيرفت  
و لذا من هم آن ها را حذف کرده ام؟

اين دو شرط مورد ادعای آقای بني صدر گرچه به طور مستقل در شرایط  
چهارگانه امام گنجانده نشده بود، اما من در طول مذاکرات در بن، در تبیین  
خواستہ های ايران روي اين هر دو نکته تأکید زياد داشتم و هیئت مذاکره  
کننده امريکائی هم آن ها را نفي نکرد. بنا به گفته آقای بني صدر، خود آقای  
گاري سيك هم (صفحه ۹۷ کتاب) مي گوید: «هرگاه اين شرط نیز قيد می  
شد حکومت کارتر بيقين آن را مشروع و در خور گفتگو تلقی می کرد».

پاسخ به اين قسمت از ادعاهای آقای طباطبائی:

۱ - بدین ترتیب آقای طباطبائی می پذیرد که طرف امريکائی  
مخالف گنجاندن آن دو شرط نبوده است. پس گاری سيك اگر نوشته  
باشد او ۶ شرط کرده بوده است، دروغ نوشته است. او که می داند  
طرف امريکا خود آماده بوده است به آن دو شرط نیز عمل کند، باید  
توضیح بدهد چرا و چگونه ۶ شرط ۴ شرط شد و چرا با وجود نیاز  
شدید ايران به سلاح، سلاح خریداری شده ايران نیز به ايران تحويل  
داده نشد؟

۲ - طرفه اين که بخلاف حقيقت گوئی همچنان ادامه می دهد و

قول گاری سيك را قول بني صدر می خواند!

## ۱-۲. اتهام «دروغ دوم»:

در آن مصاحبه من گفته بودم، بعد از دیدار با امام و تصمیم برای مذاکره با نمایندگان پرزیدنت کارتر؛ موضوع را به اطلاع آقای هاشمی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی رساندم و «آنگاه فکر کردم بهتر است آقای رئیس‌جمهور هم در جریان باشد، از این رو موضوع را به آقای بنی‌صدر گفتم و قید هم کردم که من این مأموریت را انجام می‌دهم، به شرط آنکه تا حصول به نتیجه کاملاً محرمانه بماند».

آقای بنی‌صدر مدعی است این گفته من خلاف واقع و بنا بر این دروغ است. یعنی این که ایشان از مأموریت من بی‌خبر بوده است و معتقد است که من یکماه بعد از انجام مأموریت به او گزارش سفرم را داده‌ام.

او در جبران فراموشی خود و به عنوان دلیل، به گزارش گاری سیک و نیز مطلب مندرج در روزنامه آن زمان خود استناد می‌کند. گاری سیک می‌گوید:

«او – یعنی صادق طباطبائی – یک ماه بعد از انجام مأموریت، در ۱۸ مهر (۹ یا ۱۰ اکتبر ۱۹۸۰) نزد بنی‌صدر رفته و ماجرای مأموریت خود را به او گفته است.»

و آقای بنی‌صدر هم در کارنامه رئیس‌جمهور در روزنامه انقلاب اسلامی مورّخ ۱۸ مهر ۱۳۵۹ آورده است:

«سپس آقای صادق طباطبائی که در خارج کشور بود، آمد و گزارش سفر را داد. و پیام فوری سفیر آلمان غربی را که مطلبی است مهم و به موقع خود مردم را از آن مطلع خواهم کرد، به من داد.»

## ۲-۲. پاسخ به ادعای ناصواب «دروغ دوم»:

آقای بنی صدر اگر به همین نوشته خود در روزنامه اش دقت می کرد؛ آن ادعای غیر اخلاقی انتساب دروغ را به من مرتکب نمی شد. اینجا صراحتاً صحبت از «گزارش سفر خارج از کشور» است و «پیام فوری سفیر آلمان غربی».

آقای بنی صدر توجه نکرده است که من در مصاحبه ام با روزنامه شرق از «مطلع ساختن ایشان از برنامه و هدف سفر و مأموریت» سخن گفته ام، نه گزارش انجام مأموریت. این که به صراحت می گوید یکماه بعد از انجام مأموریت او را در جریان گزارش سفر قرار داده ام؛ مطلبی است درست – ذیلاً" توضیح بیشتر خواهم داد - ولی مغایر حرف من نیست. در همان مصاحبه گفتم که وقتی به ایشان برنامه سفر و هدف از مأموریت را گفتم؛ به ایشان تأکید کردم که این مأموریت باید تا حصول به نتیجه، کاملاً محرمانه بماند، زیرا افراد و جریاناتی هم در آمریکا و هم در ایران مایل به حل بحران نیستند؛ از این رو ایشان خبر آن دیدار را در روزنامه اش نیاورده بود. آقای بنی صدر همچنین فراموش کرده است که «پیام مهم سفیر آلمان» چیزی غیر از تذکر او برای «نزدیک بودن ضرب الاجل تعیین شده از سوی پرزیدنت کارت» نبوده است و این خود به معنای آن است که آقای بنی صدر نسبت به مسأله آگاه است که آن را **مطلبی مهم** توصیف می کند. منتها چون قرار ما از اول برای محرمانه ماندن مأموریت در جهت جلوگیری از کارشکنی های احتمالی مخالفین حل مسئله بود، خبر دیدار من با خود را – که آماده شدن من برای انجام مأموریت بود – همان موقع در روزنامه اش نیاورده بود ولی خبر دیدار دوم را با قید: «به موقع مردم را از آن مطلع» خواهد کرد؛ نقل کرده است. حال چون در روزنامه اش خبر دیدار اول را گزارش نکرده و امروز نیز آن را از خاطر برده است؛ می گوید؛ **من در بیان خود مرتکب دروغ شده ام.**

مطلب خلاف دیگر در همین نوشته گاری سیک و ادعای آقای بنی صدر؛ عبارت "یکماه بعد" از انجام مأموریت است؛ که من گزارش مأموریت

خود را به رئیس جمهور داده ام و آقای بنی صدر هم بدون دقت در تاریخ این گزارش خلاف گاری سیک؛ آن را مستند ادعای خود قرار داده است. همان تاریخ ۱۸ مهرماه که می گوید در روزنامه اش مطلب را آورده ، به وضوح نشان از نادرست بودن اظهارات گاری سیک داشته و دلیلی است بر بطلان ادعای آقای بنی صدر.

در مصاحبه خود آورده بودم ؛ بعد از دریافت پاسخ کتبی پرزیدنت کارتر ، بازگشت من به ایران به دلیل شروع جنگ به تأخیر افتاد و من چند روز دیرتر به ایران بازگشتم. شروع جنگ ۳۱ شهریور بود و من روز نهم یا دهم مهرماه با اسکورت جت های نیروی هوایی به ایران باز گشتم. دیدار من با آقای بنی صدر در روزهای اول بازگشت من به ایران به دلیل حضور او در خوزستان میسر نشد. چند روز بعد یعنی در همان روز ۱۸ مهرماه با ایشان دیدار کردم و گزارش سفر را دادم که او هم آن را در کارنامه رئیس جمهور در روز ۱۸ مهر منعکس کرده و در تاریخ ۲۹ مهر ماه در روزنامه خود آورده است. این مدت زمان " یک ماه بعد " چگونه محاسبه شده است؟ در بد بینانه ترین حالت، زمان گزارش من به رئیس جمهور ؛ چند روز بعد از بازگشت من می شود ؛ نه یکماه بعد. آیا حق دارم اینجا از ایشان گله کنم که چرا به استناد گزارش بی اساس یک نویسنده بیگانه با این خطاهای تاریخی فاحش؛ گفته مستدل و منطبق با شواهد تاریخی مرا دروغ می شمارد؟

### پاسخ به این قسمت از ادعاهای آقای صادق طباطبائی:

۱ - در کارنامه البته صحبت از گزارش سفر و پیام فوری سفیر آلمان، بدون توضیح، است. آقای طباطبائی به متن معنائی را می دهد که ندارد اما با دلخواه او می خواند. متن پیچیده نیست که تفسیر بخواهد: آقای طباطبائی به مأموریت رفته است و رئیس جمهوری را

از موضوع مأموریت آگاه کرده است. هرگاه رئیس جمهوری او را، در یک ماه پیش از آن مأمور کرده بود، شرط را او می کرد و نه کسی به مأموریت رفته است. خود نیز می نویسد پیش از رفتن به مأموریت، بنی صدر را آگاه کرده است. یعنی مأموریت را دیگری به او داده است.

۲ - آقای طباطبائی شیوه کار بنی صدر را نمی داند بدین خاطر به خود اجازه می دهد مدعی شود چون او شرط کرده است ماجرا محرمانه بماند، از این رو، آمدن آقای طباطبائی را به نزد خود، در کارنامه قید نکرده و بعد هم فراموش کرده است. اگر از شیوه کار بنی صدر آگاه بود، این توجیه را نمی ساخت. هرگاه او پیش از رفتن به مأموریت بنزد بنی صدر آمده بود. خبر آمدن او به نزد رئیس جمهوری، بطور قطع، در کارنامه می آمد. ذکر دیدار او با رئیس جمهوری، کمتر ربطی به محرمانه ماندن مأموریت نداشت و بکار او، در گفتگو با طرف امریکائی نیز می آمد. آیا در ۱۸ مهر که او به نزد بنی صدر آمد و گزارش داد، مأموریت او به انجام رسیده بود؟ نه. پس اگر چنین قراری او با بنی صدر گذاشته باشد، در کارنامه ۱۸ مهر نیز نمی باید کلمه می آمد.

۳ - توجیه گری در این جا نیز او را از خدمتی قصد انجامش را داشته و برای انجامش تلاش نیز کرده است، غافل می کند. توضیح این که اگر او، هم از آغاز، موضوع را با بنی صدر در میان می

گذاشت، بسا بنی صدر از سوی خود به آقای خمینی فشار می آورد و دست کم، احتمال موفقیت مأموریت، بوجود می آمد. او از یاد برده است که با لحنی تلخ گزارش کار خود را می داد و از این ناراحت بود که بسا زحمت او بی نتیجه شود. آنچه روی داد بر بجا بودن نگرانی او شهادت می دهد. در حقیقت، چون معامله پنهانی با ریگان و بوش در دست انجام بود، آقایان هاشمی رفسنجانی و بهشتی و... پرونده گروگانگیری را در مجلس خواباندند تا انتخابات ریاست جمهوری امریکا.

۳-۱. اتهام «دروغ سوم»:

آقای بنی صدر می نویسد:

«به ترتیبی که از کتاب گاری سیک نقل شد، ۲ شرط را سفیر آلمان در ایران و وزیر خارجه آلمان حذف می کنند و - امام - خمینی ۴ شرطی را اعلان می کند که کارتر پذیرفته بود (کتاب گاری سیک و کتاب کارتر و کتاب کریستوفر):

دو روز بعد، در ۱۱ سپتامبر، واشنگتن از طریق سفیر آلمان در تهران اطلاع می دهد که آماده گفتگوهای محرمانه است ... آمریکا شک داشت که طباطبائی از سوی - امام - خمینی فرستاده شده باشد. طباطبائی به کریستوفر گفت: - امام - خمینی همان شرائطی را که شما می پذیرید، اعلان می کند. و چنین شد.»

۳-۲. پاسخ به ادعای ناصواب «دروغ سوم»:

این ادعای آقای بنی صدر از آن دو نسبت دروغ دیگر جالب تر است.

ایشان اصولاً بر اساس توهمی عجیب معتقد است – و به کرات در مناسبت های مختلف هم ذکر کرده است – که چهار شرط آزادی گروگان ها از سوی پرزیدنت کارتر تعیین شده است، نه از طرف امام و لذا مدعی است من به منظور اطمینان بخشیدن به آمریکائی ها مبنی بر این که مأموریت من از طرف امام خمینی و برخوردار از حمایت مقامات تصمیم گیر در ایران است، به کریستوفر گفته ام – امام – خمینی همان شرایطی را که شما می پذیرید، اعلان می کند.

نمی دانم منطق این توهم یا این ادعای نابجا در کجاست؟ آیا ایران که گروگانهای امریکائی را در اختیار دارد، باید برای آزادی آنها شرط و شروط بگذارد، یا کارتر که مصر است هر چه زودتر آنها آزاد شوند؟ اگر تعیین شرایط آزادی گروگانها به کارتر واگذار شود که او قاعدتاً باید در خواست آزادی بدون شرط و شروط آنها را داشته باشد. معنای ساده حرف آقای بنی صدر این است که امام به آقای کارتر گفته اند شرایطی را که ما می خواهیم برای آزادی گروگانها بگذاریم، شما تعیین کنید. بی اساس بودن این ادعا از بی منطقی آن هویدا ست.

این ادعای بی منطق را نه تنها آقای بنی صدر در دیگر نوشته هایش نیز بارها تکرار کرده است، بلکه حتی دوستان نزدیک ایشان از جمله آقای محمد جعفری نیز در صفحه ۲۱۲ کتاب «گروگانگیری» بر اساس خبر مجعول و خلاف واقع یکی از دوستانش، این ادعای غیر منطقی و باطل را مطرح می کند که من به آقای کارتر گفته ام: « شما شرایط آزادی گروگانها را معین کنید تا آقای خمینی رسماً آن را اعلام کند»

آقای جعفری سپس می افزاید:

«کارتر و مشاورانش چهار شرط فوق را از طریق آلمانی ها به من اطلاع دادند و من آن ها را به امام دادم.»



و این در حالی است که آقای جعفری در صفحه ۲۱۶ همین کتاب با صراحت اظهار می‌دارد:

«بعد از اعلام چهار شرط آقای خمینی و در پیش بودن انتخابات رئیس جمهوری آمریکا؛ در تاریخ ۳۰ مهرماه ۵۹ کارتر رئیس جمهوری آمریکا حاضر به پذیرش چهار شرط تعیین شده گردید.»

جالب اینجاست که آقای بنی صدر از یکطرف چنین ادعائی می‌کند و از سوئی در جای دیگر - در همین نوشته اش - به نقل از کتاب گاری سیک می‌گوید که چهارشرطی را که من از طرف امام اعلام کرده ام؛ چهار ماه قبل آقای خامنه ای - عضو شورای انقلاب - به یکی از گروهگانهای امریکائی گفته بوده است.

قبلاً توضیح دادم که هیچ اشکالی ندارد که امام در گفتگو با اعضای شورای انقلاب - که آقای بنی صدر مدعی است عضو آن شورا بوده است - این چهار شرط را به آنها نیز گفته بوده است. اگر ایشان این گفته خود را باور دارد، پس باید توضیح دهد، کدام چهار شرط را آقای کارتر تعیین کرده است؟

این که به امریکائیان - جهت اطمینان بخشیدن به آنها از پشتوانه مأموریتم - پیغام داده بودم که امام چند روز دیگر همان چهار شرط آزادی گروهگانه را اعلان خواهند کرد، بدیهی است منظور همان چهار شرطی بوده است که من از قول امام و توسط وزیر خارجه آلمان به امریکائی‌ها اطلاع داده بودم. کجای این حرف و بر اساس کدام حقیقت، خلاف واقع و دروغ است؟ علاوه بر این‌ها؛ همین نقل آقای گاری سیک از پیام من به پرزیدنت کارتر که «- امام - خمینی همان شرایطی را که شما می‌پذیرید، اعلان می‌کند» دلیل و نشانه‌ای بر تعیین شرایط از سوی ایران است که آقای کارتر آن‌ها را می‌پذیرد.

كجاي اين حرف من خلاف واقع است كه آقاي بني صدر از آن ، دروغ  
سوم را استخراج کرده است!؟

آن دو شرط ديگري نيز كه آقاي بني صدر بنا به نوشته آقاي گاري سيك،  
مدعي است سفير آلمان و وزير خارجه آلمان حذف مي كنند، هيچ مسئله اي  
را نفي يا اثبات نمي كند، جز ادعاي خلاف واقع گوینده را؛ زيرا همانطور  
كه در سطور بالا بدان اشاره كردم، هر دو شرط مزبور توسط آمريكائي ها  
پذيرفته شده و قبلاً هم اعلام شده بود.

خلاصه اين كه بستن اتهام دروغ به اظهارات من علاوه بر اين كه عملي  
ناصواب و غير اخلاقي است، با واقعيت هاي ذكر شده نيز همخواني ندارد  
و ناشي از توهمات ذهني آقاي بني صدر و نيز برگرفته از ادعاهاي واهي  
گاري سيك مي باشد .

**پاسخ به اين قسمت از ادعای آقای صادق طباطبائی:**

- ۱ - نوشته از آقای گاری سيك است و نه از بني صدر و آقای  
طباطبائی، با وجود متن، ادعای خلاف واقع می کند.
- ۲ - باز تکرار می کند آن ۲ شرط را از طرف امريكائي ها پذيرفته  
و اعلام شده بود. باز بر او است توضيح بدهد:

الف - اگر این دو شرط را امریکائی‌ها پذیرفته و اعلام هم شده بود، چرا در شرائطی که آقای خمینی «معین» کرد، ذکری از این ۲ شرط که پذیرفته شده بود نمی‌شود؟ چرا در مصوبه مجلس این دو شرط نیست؟

ب - گاری سیک می‌نویسد صادق طباطبائی ۶ شرط را ارائه کرده بود و چون سفیر از او خواست یک شرط را بردارد، او مراجعه (لاجرم به مأموریت دهنده) کرده و پاسخ موافق را به سفیر داده است. آنچه عقل سلیم نمی‌تواند بپذیرد، اینست که از چه رو، حذف دو شرط را به پای خود می‌نویسد. زیرا اگر آن دو شرط را امریکائی‌ها پذیرفته بوده‌اند و آقای خمینی حذف کرده است، قضیه شاه بخشیده و شیخ علی‌خان، آنهم به خود نمی‌بخشد، می‌شود! اما اگر حذف آن دو شرط نتیجه گفتگوها بوده است، باید مسئولیت حذف‌کننده یا کنندگان بطور شفاف مشخص شود. گاری سیک می‌نویسد: مسئول آقای طباطبائی نبوده است. آیا خود او اصرار دارد که مسئول او بوده است!؟

۳- این امر که چهار شرط را طرف امریکائی تنظیم و آقای خمینی اعلان کرده است، باز قول بنی صدر نیست. اما با واقعیت خوانائی دارد. زیرا وقتی شرطها موضوع گفتگو می‌شوند و دو شرط حذف می‌شود، یعنی این که شرطها را طرف امریکائی تنظیم کرده است و طرف ایرانی آن را پذیرفته است.

۴ - آقای طباطبائی تعجب می کند که مگر طرف امریکائی می باید شرائط را معین می کرده اند. بدیهی است که نه. شرائط را گروگانگیران باید معین می کردند. اما به قول آقای رجائی، گروگانها بونجل شده بودند و باید از سر باز می شدند. زیرا زیر هم با گروه ریگان - بوش گفتگو بوده است (دست کم از ماه ژوئیه ۱۹۸۰ بعد) و هرگاه معامله با حکومت ریگان انجام نمی شد، لاجرم، می باید مسئله با حکومت ریگان حل می شد. باوجود معامله پنهانی و ادعاهای ریگان در دوران مبارزات انتخاباتی، حل مسئله با آن حکومت، یا می باید با شرائط حکومت ریگان حل می شد. در این صورت، بازنده آقای خمینی و دستیاران او می شدند. زیرا باید جام ظهر شکست را سر می کشیدند و بیشتر از ریگان و بوش می باید نگران فاش شدن معامله پنهانی می شدند. وگرنه «جنس بنجل گروگانها» همچنان روی دستشان می ماند با پی آمدهایش. برنامه کودتای خزنده آنها نیز بسا بلاجرا می شد.

## بخش دوم: پاسخ به ادعاهای دیگر آقای بنی صدر در گفتگو با رادیو زمانه

در تاریخ ۱۶ آبانماه ۱۳۸۹

آقای بنی صدر با ذکر قرآنی از جمله اشاره به رساله ای تحت عنوان «اکتبر سورپرایز» به صراحت مدعی است گروه راکفلر و دار و دسته ریگان برای شکست کارتر در انتخابات پیش رو در آمریکا، قرار دادی را با «امام خمینی» و نزدیکان ایشان، بویژه سران حزب جمهوری اسلامی به امضا رسانده اند. تاریخ انعقاد این قرار داد را هم ۱۹ تا ۲۱ اکتبر ۱۹۸۰ (برابر با سه روز آخر مهرماه ۱۳۵۹) در پاریس ذکر می کند.

من در اینجا قصد ورود به این رساله و ذکر تناقضات و نیز شرح و نقد تفصیلی این ادعا را ندارم، زیرا علاوه بر این که خارج از چارچوب نوشته حاضر است، نیازمند شرح و گزارش منصفانه حال و احوال آن روزگار است و محتاج بیان بی غرض و صادقانه ماجراهائی است که از جهات مختلف و توسط عوامل متعدد و احزاب و گروههای سیاسی رقیب و بعضاً متخاصم و افراطی صورت گرفت؛ که من در جلد چهارم مجموعه خاطرات سیاسی اجتماعی خود - که مراحل نهائی تدوین را می گذراند - به تفصیل به آن پرداخته ام. اما از آنجا که آقای بنی صدر هم در گفتگوی خود با رادیو زمانه و هم در روزنامه خود بدان اشاراتی داشته و من هم در بخش دوم گفتگوی خود با روزنامه شرق به طور مختصر به آن پرداخته بودم، لازم می بینم به ذکر چند مورد خلاف در این ادعاها بپردازم.

### تناقضات در گفته های آقای بنی صدر

۱-۱. آقای بنی صدر در پاسخ سؤال مجری برنامه که:

«شما این خبر – اشغال سفارت آمریکا - را کجا و در چه موقعیتی شنیدید و واکنش شما و اطرافیان‌تان به این حادثه چه بود؟»  
تصریح دارد که:

«...روز ۱۳ آبان، اگر درست به یادم مانده باشد، در مجلس خبرگان و یا در شورای انقلاب بودم. بیشتر می‌گویم که در شورای انقلاب؛ برای اینکه آقای دکتر یزدی هم حاضر بود و گفت که این یک کودتا است و منشأ این کودتا را هم خارجی می‌دانست.»

۱-۲. این گفته آقای بنی صدر نمی‌تواند منطبق با واقعیت باشد؛ زیرا در آن روز (یعنی سیزدهم آبانماه) – همانطور که در گفتگویی خود با روزنامه شرق بیان کردم – آقای دکتر یزدی در ایران نبود و روز بعد، سفر سیاسی خود را نا تمام گذارده و به سرعت به ایران بازگشت تا بتواند در جلسه هیأت دولت برای بررسی مسئله گروگانگیری شرکت کند.

از طرف دیگر ایشان به عنوان وزیر خارجه، عضو شورای انقلاب نبود، هرچند گه و گاه و بر حسب ضرورت مانند خیلی از شخصیت های دیگر به جلسات شورا دعوت می‌شد.

### پاسخ به این قسمت از ادعاهای آقای طباطبائی:

۱ – در قسمت دوم، او به مصاحبه ای از بنی صدر می‌پردازد که ربطی به مصاحبه او با شرق ندارد. البته هرکسی از جمله او حق دارد آن مصاحبه را نقد کند. اما او از یاد می‌برد در قسمت اول معلم اخلاق شده بود. در این قسمت، به این اکتفا نمی‌کند که بنی صدر را دروغگو بخواند، بلکه راست را دروغ می‌کند و معانی سخنان بنی صدر را وارونه می‌کند و غافل از این واقعیت می‌ماند که دروغ در

خود تناقض دارد و راست در خود تناقض ندارد. پس اگر راست را دروغ کند، با لباس دروغ آن را پوشانده و سخن را متناقض کرده و دروغ خویش را آشکار کرده است:

۲ - شاید شماری از خوانندگان نوشته او ندانند که تحقیق‌ها در باره گروگانگیری و «اکتبر سورپرایز» فراوانند، اما خود او که کتاب گروگانگیری را در اختیار دارد و ایرانیان خارج از کشور بسیارند که می‌دانند، تحقیق کنگره بعلاوه ۵ کتاب به زبان انگلیسی بعلاوه رشته تحقیق‌های روبرت پاری که از ۱۹۹۳ بدین سو انتشار داده است و چند جلد کتاب می‌شود بعلاوه برنامه‌های تلویزیونی مستند بعلاوه دهها مصاحبه بعلاوه دهها مقاله در مطبوعات امریکا و اروپا را در «رساله‌ای» (یعنی نوشته بی‌اهمیتی) ناچیز کردن، راست را دروغی فاحش کردن است. در قسمت اول، تصریح شد که تا آنجا که بنی صدر اطلاع دارد، آقای طباطبائی دخالتی در گروگانگیری و معامله پنهانی نداشته است. هر چند نام او برده شده است اما بنی صدر متقاعد نشده است که او دخالتی در ماجرا داشته است. الا اینکه راست را دروغ کردن دلیل می‌خواهد و بر او است که بگوید بکدام دلیل این کار را می‌کند.

۲ - بنی صدر گفته است اگر درست به یادم مانده باشد، هرگاه اطلاع آقای صحیح باشد و در آن تاریخ، آقای دکتر یزدی در ایران نبوده باشد، باید بابت تصحیح اطلاع غلط از او تشکر کرد. اما بدون

## تردید آقای دکتر یزدی، بعنوان وزیر خارجه، گروگانگیری را در شورای انقلاب کودتا خواند.

۲-۱. سپس می افزاید:

«روز بعد هم من سرمقاله‌ای انتشار دادم و در آن جهات مثبت و منفی این عمل را بررسی کردم ... و آن را ضربه‌ای به استقلال ایران دانستم ...» \*

۲-۲. اگر آقای بنی صدر عمل دانشجویان را ضربه به استقلال کشور می دانست، دیگر چه جهات مهم تر و مثبتی را می توانست بر آن شمرده باشد. واقعیت این است که ایشان در آن زمان بر حمایت از این عمل بیشتر اصرار داشت و حتی در جلسه ای که با سفرا و نمایندگان کشورهای اروپایی و دیپلمات های خارجی در تهران داشت، به توجیه و دفاع از آن پرداخت.

ایشان چند روز بعد در مقام وزیر خارجه ( بعد از استعفای دولت موقت و در حالی که مسئولیت وزارت اقتصاد و دارایی را عهده دار بود؛ همزمان و برای مدتی کوتاه سرپرستی وزارت خارجه به او محول شد ) در بیانیه مفصلی که خطاب به ملت آمریکا انتشار داد، با ترجیح بند مکرر «ای امریکائیان»\*\*، با ذکر جنایات آمریکا در ایران بویژه در دوره پهلوی دوم، سعی در توجیه افکار عمومی آمریکائیان نسبت به عمل گروگانگیری در تهران داشت. جالب اینجاست که ایشان بر خلاف رویه خود که همه جا به گفته ها و نوشته ها و سخنان خود در مقاطع مختلف اشاره می کند، در جایی ندیده ام که به این بیانیه و نیز بیانیه هائی که خطاب به ملت های دیگر در همین زمینه نوشت، اشاراتی داشته باشد.



## پاسخ این قسمت از ادعای آقای صادق طباطبائی:

۱ - مخالفت بنی صدر با گروگانگیری بر کسی پوشیده نبود و گویا آقای طباطبائی از یاد برده است که در مجلس کذائی که وسیله اجرای مرحله آخر کودتا شد، مخالفت بنی صدر با گروگانگیری از گناهان بنی صدر به حساب گذاشته شد.

۲ - متن سرمقاله انقلاب اسلامی علاوه بر انتشار در روزنامه، در کتاب صد مقاله نیز، درج است. این امر که قدرت خارجی در امور داخلی دخالت داده شد و تا امروز امریکا را محور سیاست داخلی و خارجی ایران کرد، ضربه به استقلال ایران و ناقض اصل استقلال بود. اشغال سفارت غیر از گروگانگیری بود. اشغال سفارت می توانست دفاع از استقلال باشد و بماند، هرگاه از آن، برای ناگزیر کردن حکومت بازرگان به استعفاء، استفاده نمی شد. این استفاده جهت منفی اشغال سفارت بود و ضربه وارد کردن به استقلال ایران شد. تبدیل شدن اشغال سفارت به گروگانگیری، این ضربه را به ضربه های سهمگینی و متوالی بدل کرد که همچنان بر استقلال ایران وارد می شود.

۳ - بنی صدر، پس از آنکه سر پرستی وزارت خارجه را پذیرفت، به سفارت امریکا رفت و خطاب به دانشجویان مخالفت خود را با به اسارت گرفتن اعضای سفارت اظهار کرد. آنها به او گفتند: اقدامی

موقت است. بعدها خود نیز گفته و نوشته اند که نخست بنا بر این بوده است چند روز بیشتر بطول نیانجامد. اما چه کسانی عامل ادامه آن بمدت ۴۴۴ روز شدند؟

۴- وقتی آقای طباطبائی مخاطب قرار دادن مردم امریکا را دلیل موافقت با گروگانگیری قرار می دهد، روشن می کند که نمی خواهد واقعیت را همان سان که هست ببیند. طرفه این که در پایان نوشته خود، قسمتهائی از پیام به مردم امریکا را نقل می کند که همان قسمتها نیز خلاف دروغی را آشکار می کند، که ساخته است. در آغاز، دروغ دیگری را می سازد. می نویسد:

بر خلاف ادعای آموزش که اشغال سفارت آمریکا کودتایی علیه ایشان بوده».

کجا بنی صدر ادعا کرده است اشغال سفارت امریکا کودتائی بر ضد او بوده است؟ بنی صدر گفته است: دکتر یزدی اشغال سفارت را کودتا می دانست که بر ضد حکومت بازرگان انجام گرفته است.

اما پیام به مردم امریکا و اطلاع دادن به آنها که سفارت امریکا در ایران محل حکومت بر ایران و جاسوسی بوده است، نه تنها تأیید نمی کند گروگانگیری - که ربطی به اشغال سفارت ندارد که قرار بود ۳ یا چهار روز بیشتر نپاید - را بلکه به مردم امریکا خاطر نشان می کند که مسئولیت دستگاه حاکمه در گروگانگیری را بشناسد و از دولت خود بخواهد در امور کشورهای دیگر دخالت نکند. نمی توان پذیرفت سه دهه زندگی کردن در استبداد، کار آن استعدادی را که بنی صدر

می شناخت، به این جا رسانده باشد که این سان، ساده اندیشانه، راست را دروغ کند. حتی از خود نپرسد اگر بنی صدر گروگانگیری را کاری صحیح می دانست چگونه می توانست دستگاه حاکمه امریکا را مسئول آن بداند.

و نکته مهم دیگری که البته به عقلی راه نمی جوید که در پی کشف دست آویز برای اظهار ضدیت است، اینست که بنی صدر برخوردار جهانیان از حقوق بشر را در این می داند که کسی چون شاه سابق، در دادگاه محاکمه شود. امروز، سازمان ملل متحد تشکیل دادگاه جنائی مقرر کرده است. یعنی پیشنهاد بنی صدر مقبول بوده است و لو سازمان ملل بهنگام تصویب مصوبه خود، آن پیشنهاد را به یاد نیز نیاورده باشد.

هم در قسمتی که آقای طباطبائی نقل کرده است و هم در قسمتهائی که نقل نکرده است، کلمه ای در تصویب گروگانگیری نمی توان یافت. آنچه هست مسئولیت دستگاه حاکمه امریکا در گروگانگیری است. بدیهی است و پیام به مردم امریکا نیز حاکی از اینست که، آن زمان، بنی صدر نمی دانست طرح گروگانگیری در امریکا تهیه و در ایران اجرا شده است.

۱-۳. او سپس مدّعی می شود:

«... و از آقای بازرگان هم به‌اصرار خواستم که استعفا ندهد.»

۲-۳. نکته مهم دیگر این که به شهادت سخنرانی‌ها و مقالات ایشان در روزنامه انقلاب اسلامی، با وجود این که مشاهده می‌کرد دولت موقت و مهندس بازرگان و یاران دیرینه‌اش از سوی گروه‌های افراطی چپ و توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها و تندروهای دیگر مورد حملات نا جوانمردانه قرار دارد، نه تنها هیچگاه حمایتی از شخص مهندس بازرگان و دولت او به عمل نمی‌آورد، بلکه در زمره کسانی بود که به شدت از استعفای مهندس بازرگان استقبال کرده و حتی آن را دیر هنگام نیز توصیف می‌کرد.

علاوه بر همه این‌ها، در جهت هماهنگی با دانشجویان - که آنها را "برادران عزیزم" ! خطاب می‌کرد - با یک نامه و دستخط کتبی آقای محمد جعفری؛ مدیر مسئول روزنامه‌اش را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خود معرفی کرد که در سفارت آمریکا مستقر شده و با دانشجویان ارتباط پیوسته داشته باشد، که البته به گفته خودش از سوی آنها با بی‌اعتنائی محض مواجه می‌شد.

البته ایشان ممکن است ادعا کند به دلیل مخالفتش با کار دانشجویان؛ از سوی آنان با کم‌مهری مواجه بوده است، ولی کیست نداند که آنها حتی برای اعضای شورای انقلاب هم حساب جدی باز نکرده بودند و اغلب با تصمیمات آن شورا نیز مخالفت می‌کردند.

### \* پاسخ به این قسمت از ادعاهای آقای صادق طباطبائی:

۱ - روحانیان قدرت پرست و «حزب الهی» و پاسدارها که اینک آقای طباطبائی در رژیم آنها است و در انتخابات رسوای سال ۸۸، در ستاد انتخاباتی آقای محسن رضائی بود، بسیار بیشتر از مارکسیست‌ها و... با حکومت بازرگان مخالفت می‌کردند.

۲ - بنی صدر مخالف حکومت بازرگان بود بخاطر ایجاد ستون پایه های قدرت (سپاه و کمیته و دادگاه انقلاب و جهاد سازندگی و...) و ایجاد خلاء در سیاست خارجی (با قائل شدن به تقدم آزادی بر استقلال) که زمینه گروگانگیری را بوجود آورد.

۳ - با وجود این مخالفت، از او خواست، در پی گروگانگیری استعفاء ندهد چرا که پای قدرت خارجی در سیاست داخلی باز می شود و این قدرت محور سیاست داخلی و خارجی می شود. در این جا نیز، آقای طباطبائی، راست را دروغ می کند با وجود دسترسی به نوشته بنی صدر در باره جنبه های منفی گروگانگیری. در آن نوشته، در باره گروگانگیری با هدف برکنار کردن حکومت آمده است:

«ممکن است اینطور تعبیر بشود که این اقدام سنجیده یا نسنجیده به قصد ساقط کردن دولت انجام گرفته است. آن وقت سئوالهایی که مطرح می شوند، بسیارند. ساده ترین آنها، این که اگر مردم راضی نیستند، چرا برای ساقط کردن دولت این شیوه اتخاذ بشود؟ شیوه ای که ممکن است سنتی را پایه بگذارد که هر گروهی هر وقت خواست از آن استفاده کند».

۴ - آقای مهندس بازرگان تضعیف کنندگان حکومت خویش را بر شمرده است و بنی صدر و دوستان او را در شمار تضعیف کنندگان نیاورده است. حال بر آقای طباطبائی است که توضیح بدهد از چه رو کاسه دایه مهربانتر از مادر شده است!؟

۵ - نمایندگی دادن به آقای جعفری - بترتیبی که خود او در صفحه ۱۰۴ کتاب «گروگانگیری و جانسپان انقلاب»، توضیح داده است که بنی صدر برای بازدم، به سفارت رفته است و آقایان جعفری و انتظار یون نیز همراه او بوده اند و گفتگو به این جا می رسد که آنها می پذیرند از توافق میان بنی صدر و خمینی پیروی کنند. نقض عهد می کنند و مدعی می شوند از تصمیم بنی صدر و خمینی آگاه نبوده است. پس برای این که بهانه از دست آنها گرفته شود، بنی صدر جعفری را نماینده خود نزد دانشجویان می کند. نماینده معرفی کردن برای این که دانشجویان و کار گردانندگان صحنه گروگانگیری مانع حل فوری مسئله نشوند را حمایت از گروگانگیری جلوه دادن، باز چیزی بیشتر از قلب حقیقت است.

۴-۱. آقای بنی صدر در همین گفتگو در مورد شکل گیری و سابقه کار دانشجویان پیرو خط امام، ادعا می کند که :

«...امری که مهم است مخاطبان شما بدانند، این است که آن دانشجویان، برابر با قراری که آقای خمینی با آنها گذاشته بود، باید کارهای خود را با تصویب کمیته‌ای انجام می‌دادند که اعضای آن عبارت بودند از آقای خامنه‌ای، آقای حریری، آقای مجتهد شبستری، آقای خویینی‌ها و من. از این اعضا، غیر از آقای موسوی خویینی‌ها، کسی از این کار اطلاع نداشت.»

۴-۲. معنای این ادعا آنست که ایشان از قبل از حادثه گروگانگیری با این دانشجویان مرتبط بوده و حتی مدعی است در کمیته ای که امام برای سامان دادن و نظارت بر کار آنها تعیین کرده بود؛ عضویت داشته است. اما ذکر

نمی‌کند هدف از تشکیل این گروه دانشجویی چه بوده است؟ گروهی که بنا به اظهارات خودشان شخص مهندس بازرگان را غیر انقلابی و دولت‌او را در خط آمریکا دانسته و از این رو به شدت با آن‌ها مخالف بودند. نکته جالب اینجاست که درست در زمانی که امام تبعیت از دولت را واجب شرعی دانسته بودند؛ این دانشجویان با آن دولت به مبارزه برخاسته بودند.

این که این گروه از دانشجویان از مدتها قبل گرد هم آمده بودند حرف درستی است. اکثر آنها در جلسات تفسیر قرآن و تحلیل و بررسی‌های سیاسی آقای موسوی خوینی‌ها شرکت می‌کردند؛ اما هیچگونه ارتباط کاری با امام نداشتند که ضرورت داشته باشد امام آنها را به تبعیت از نظرات کمیته‌ای که بدین منظور تعیین کرده است فراخوانده باشد. آنها چه کاری را تا آن زمان زیر نظر یا با مشورت این کمیته انجام داده بودند که آقای بنی‌صدر مدعی است: از این اعضا، غیر از آقای موسوی خوینی‌ها، کسی از این کار - یعنی گروه‌نگیری - اطلاع نداشت؟

### پاسخ به این قسمت از ادعای آقای طباطبائی:

۱ - «دانشجویان پیرو خط امام» تشکیلی بود که رهبرانش نزد آقای خمینی رفتند و از او خواستند که در ارتباط با او باشند. او نیز کمیته‌ای مرکب از ۵ تن را سرپرست آن دانشجویان کرد و قرار شد «دانشجویان خط امام» تحت نظر این کمیته عمل کنند. اعضای کمیته به ترتیب حروف الفبا، عبارت بودند از ابوالحسن بنی‌صدر و حسن حبیبی و علی خامنه‌ای و مجتهد شبستری و موسوی خوینی‌ها. در حال حاضر، تمامی اعضای آن کمیته حیات دارند و می‌دانند که تا

گروگانگیری، مرتب جلسه تشکیل می دادند و باز می دانند که «دانشجویان خط امام»، بدون اطلاع و تصویب آنها و تنها با اطلاع آقای موسوی خوئینی ها دست به گروگانگیری زده اند. «دانشجویان خط امام» نیز از این واقعیت آگاهند. در طول ۳۰ سال، بنی صدر مکرر ماجرا را باز گفته است و تا این زمان، هیچیک از اعضای آن کمیته و هیچیک از «دانشجویان خط امام» سخن او را تکذیب نکرده اند.

این بر آقای صادق طباطبائی است که بگوید سود او در راست را دروغ کردن چیست؟

۲ - طرفه این که آقای خمینی عمل «دانشجویان خط امام» را «انقلاب دوم» خواند و آقای صادق طباطبائی می گوید آنها هیچگونه ارتباط کاری با امام نداشته اند. آقای خوئینی ها و دانشجویان توضیح می دهند که آنها از آقای موسوی خوئینی ها خواسته بودند از «امام» کسب اجازه شود و او به آنها گفته بود: هرگاه پیش از اقدام به امام اطلاع دهید، امام در محذور قرار می گیرد. شما بکنید امام تأیید خواهد کرد. هرگاه آقای خمینی رابطه کاری با «دانشجویان خط امام» نمی داشت، چگونه کار آنها را «انقلاب دوم» می خواند؟ مگر این که آقای طباطبائی سند و بلکه اسناد داشته باشد حاکی از این که با گروگانگیری رابطه کاری میان «دانشجویان خط امام» و آقای خمینی برقرار شده است!



آنچه مسلم است؛ تصمیم به اشغال سفارت آمریکا از مدت ها قبل از سفر شاه به امریکا به ذهن چند تن از دانشجویان از جمله آقایان اصغر زاده و حبیب بیطرف و محسن میردامادی خطور کرده بود (حسب گفته آقای خوینی ها در مصاحبه با روزنامه ابرار ۱۳ آبانماه ۱۳۷۹ و اظهارات آقای محسن رضائی در يك سخنرانی در دانشگاه گیلان مدتی بعد از اشغال سفارت) . حتی چند نفر از همین دانشجویان به من گفتند که مبتکر اصلی این طرح و حتی فرمانده اجرایی و عملیاتی آنان، آقای اصغر زاده بوده است. امر مسلم دیگر این است که امام نه تنها از این برنامه اطلاع نداشتند؛ بلکه آقای خوینی ها احتمال مخالفت ایشان را هم می داده است (همان گفتگوي آقای خوینی ها با روزنامه ابرار در ۱۳ آبانماه ۷۹) به همین دلیل در پاسخ به آقای میردامادی که از ایشان خواسته بود به قم بروند و امام را در جریان بگذارند؛ می گوید، "ممکن است امام مخالفت کنند" و به آنها توصیه می کند این عمل را انجام دهند؛ ولی اگر امام مخالفت کردند؛ بلافاصله به اشغال سفارت خاتمه دهند. این واقعیت که امام تا ۴۸ ساعت بعد از حادثه یعنی تا زمانی که به ایشان اطمینان داده نشده بود که اسناد به دست آمده حاکی از دخالت امریکا در حوادث نقاط مرزی کشور و از جمله در بحران کردستان است؛ دخالتی نکردند، مؤید بی خبری ایشان از تصمیم دانشجویان است؛ اما بر اساس قرائنی بعید نمی دانم که آقای خوینی ها مرحوم سید احمد خمینی را از قبل در جریان برنامه دوستانش قرار داده باشد.

### پاسخ به این قسمت از ادعاهای آقای طباطبائی:

۱ - آقای طباطبائی می نویسد: دانشجویان پیش از سفر شاه به امریکا به فکر اشغال سفارت امریکا افتاده بودند. هرگاه او مدرکی بر صحت ادعای خود داشته باشد، اطلاعی جدید و بسیار مهم و گویا است که، تا این زمان، کسی آن را اظهار

نکرده بود. در امریکا، برای بار نخست، نویسنده اولین کتاب در باره گروگانگیری، مارک هولبرت (کتاب اینترلوک که در سال ۱۹۸۲ منتشر شد) بود که نوشت: طرح گروگانگیری پیش از سفر شاه به امریکا تهیه شده بود. او در کتاب خود، تحقیق خود را به تفصیل شرح کرده و مراحل تهیه طرح را توضیح داده است.

۲ - آقای طباطبائی بنایش بر اینست که گروگانگیری و اشغال سفارت را یک کار بنمایاند. قسمتی از سود او را در این قلب حقیقت، این نوشته او آشکارا بیان می کند: موافقت بنی صدر را با اشغال سفارت بعنوان اعتراض، موافقت او با گروگانگیری جا بزند و مخالفت او با گروگانگیری را با این دروغ بیوشاند. اما هرگاه مسلم شود که دانشجویان طرح اشغال سفارت امریکا را در سرداشته اند، پس آنها که اشغال ۳ تا ۴ روز را به گروگانگیری بمدت ۴۴۴ روز تبدیل کردند، دانشجویان نبوده اند. به سخن دیگر، بفرض که هیچ مدرکی نبود، می شد استنتاج کرد که فکر اشغال سفارت را ممکن بوده در ذهن دانشجویان نشانده باشند و یا حتی دانشجویان خود به این فکر افتاده باشند و دیگرانی مشوق آنها در عملی کردن فکر خود شده و طرح خویش را جانشین طرح دانشجویان کرده باشند. از این رو، معلوم کردن این امر، از لحاظ تشخیص مسئولان گروگانگیری در ایران و امریکا، تا بخواهی مهم است.

۳ - می نویسد آنچه مسلم است و دلیل مسلم بودن را قولهای آقایان خوئینی ها و محسن رضائی، قرارداد داده است! این دو دست

اندر کار بوده اند و قول آنها مسلم نمی کند که اشغال سفارت به ذهن دانشجویان رسیده باشد. اگر این دو گفته اند که پیش از رفتن شاه به امریکا، دانشجویان به فکر اشغال سفارت افتاده بوده اند، لازم است آقای طباطبائی عین قول آنها را بیاورد. و تکرار باید کرد که هرگاه مسلم شود که پیش از رفتن شاه به امریکا، دانشجویان بفکر اشغال سفارت بوده اند، مسلم می شود که دانشجویان طراح طرح گروگانگیری نبوده اند و طرح اشغال سفارت و به دنبال آن، طرح گروگانگیری، پیشاپیش تهیه شده و توسط عوامل اجرائی به اجرا در آمده است.

۴ - می نویسد: امام تا ۸ ساعت بعد از گروگانگیری اظهار نظر نکرده بود. دروغ بس آشکاری است. هر کس به سایت ها مراجعه کند، سخنان آقای خمینی را در ۱۴ آبان در پشتیبانی از اشغال سفارت امریکا و انقلاب دوم خواندن آن را می یابد.

گرچه واقعیت دارد که بنا بر اسناد سفارت امریکا، امریکا در تحریکات، از جمله در کردستان، دست داشته اند، اما آقای خمینی منتظر اطلاع از اسناد سفارت نماند. آقای مهدوی کنی نیز تصریح می کند که همان روز ۱۳ آبان، شب هنگام، آقای احمد خمینی، در پاسخ او، گفته است: امام از کار دانشجویان راضی هستند شما هم کاری به کار او نداشته باشید.

۵-۱. عجیب تر از همه این ادعاها؛ ادعای انعقاد و امضای قرار داد امام - با نمایندگان امام - با نمایندگان کیسینجر و راکفلر - ریگانیان - در اواخر مهرماه ۷۹ در پاریس است که بر طبق آن آزادی گروگانها می بایستی تا پیروزی قطعی ریگان به تعویق بیفتد.

۵-۲. در مورد این ادعا نیز چند نکته را لازم می دانم متذکر شوم؛ من خود نیز در بخش دوم مصاحبه ام با روزنامه شرق به کارشکنی هائی که بر سر تعیین تکلیف گروگانها در مجلس شورای اسلامی و نیز مباحثی که در همین زمینه در روزنامه های وابسته به جریانات چپ و دیگر گروهها در جریان بود اشاراتی داشتم. اما این که گروههایی برای اغراضی خاص دست به کارشکنی بزنند يك امر است و این که آنها طبق "قرار دادی نامرئی" با آمریکائیان عمل کرده باشند؛ امری دیگر است. اما آقای بنی صدر از این فراتر رفته و با اطمینان کامل از "انعقاد و امضای قرار داد" نام می برد، در حالی که تا کنون مدرک و نشانه قابل استنادی از جانب منابعی موثق ارائه نشده است.

وقتی پرزیدنت کارتر که در سخنرانی های انتخاباتی اش از احتمال دخالت جمهوریخواهان در امر آزاد شدن و باز گشتن گروگانها سخن می گوید و با وجود آن تشکیلات عریض و طویل اطلاعاتی و امنیتی اش نمی تواند مدرک و سندی غیر قابل خدشه ارائه کند؛ فلان نویسنده آمریکائی یا دوستان ایرانی ما با کدام سازمان اطلاعاتی یا ضد اطلاعاتی خود می توانند این چنین قاطعانه و با اطمینان خاطر، اظهار نظر کنند و حتی تاریخ ۱۹ تا ۲۱ اکتبر را برای امضاء قرار داد ذکر کنند؟

جالب اینجاست که در همان نوشته ای که آقای بنی صدر آن را مستند خود قرار داده، محل امضای قرار داد را پاریس و نماینده ایران را سید احمد خمینی ذکر می کند و این در حالی است که حدود دو هفته بعد از این تاریخ، یعنی علیرغم این قرار داد ادعائی؛ شرایط آزادی گروگانها از تصویب مجلس شورای اسلامی (در جلسه مورخ ۱۱ آبانماه ۱۳۵۹) گذشت و از همه مهمتر

این که، سید احمد خمینی - حتی تا سال ها بعد - هرگز از ایران خارج نشده بود.

### پاسخ این قسمت از ادعاهای آقای طباطبائی:

۱ - آقای طباطبائی وقتی مدعی می شود که مستند قول بنی صدر نوشته ایست که، بنا بر آن، آقای احمد خمینی در پاریس بوده و قرارداد را امضاء کرده است، بر همان رویه راست را دروغ کردن عمل می کند. چون بنی صدر با آنکه کتابها و تحقیق ها و گزارش کنگره در باره گروگانگیری را خوانده و ترجمه آنها را به فارسی انتشار داده است، نوشته ای ندیده است که در آن آمده باشد احمد خمینی در پاریس قرارداد در باره به تأخیر انداختن آزادی گروگانها را امضاء کرده و بنی صدر به آن استناد کرده باشد. دلیل این راست را دروغ کردن را آقای طباطبائی خود بدست می دهد: او آقای احمد خمینی را طرف امضای قرارداد می کند تا بگوید او از ایران خارج نشده بود و اصل ماجرا دروغ است.

۲ - کسانی که می باید برای آقای کارتر کار می کردند، اعضای سیا و برخی از اعضای شورای امنیت ملی، برای ریگان کار می کردند.

با این حال، کارتر در مصاحبه خود می گوید اطلاعاتی دریافت می کرده است اما آنها را موضوع پیگیری نکرده است.

۳ - گزارشهای سازمانهای سری (از جمله سازمان ک.گ.ب که بعد از سقوط رژیم شوروی در اختیار کمیته تحقیق امریکا قرار گرفت) و نیز اعترافات دست اندرکاران، اغلب در دسترس آقای طباطبائی بوده اند. حال بر او است بگوید: از چه قول دو مدعی مسلم می کند که پیش از سفر شاه به امریکا، اشغال سفارت به فکر دانشجویان رسیده است اما ۳۰ سال تحقیق و انتشار اینهمه گزارش و سند، دلالت بر معامله پنهانی - که آقای طباطبائی با بکار بردن کلمه قرارداد باز راست را دروغ کرده است - هیچگونه دلالتی بر وقوع معامله نمی کنند!؟

روبرت پاری با انتشار اسناد موجود در بایگانی کمیته تحقیق کنگره در باره اکتبر سورپرایز، مسلم می کند که این کمیته تحقیق به عمد این اسناد را سانسور کرده تا بتواند این نتیجه گیری را بکند: کمیته نمی گوید معامله ای نشده است بلکه می گوید سندی بر وقوع معامله نیافته است. باز بر آقای طباطبائی است که توضیح بدهد سود او در قلب حقیقت چیست؟

۱-۶. اما آخرین نکته مورد ادعای آقای بنی صدر در این گفتگو، از همه ادعاهای پیشین ایشان جالب تر است: ایشان به صراحت و بر اساس نقل قول تأیید نشده ای می گوید، گروگانها باید آن قدر در ایران می ماندند تا اساس و پایه های جمهوری اسلامی محکم و مستقر می شد. و سپس می افزاید:

«وقتی عراقی‌ها حمله کردند، ایشان – یعنی امام – را ترس گرفت و قرار را بر حل گذاشت. آقای صادق طباطبایی را بدون اطلاع رئیس جمهور، برای گفت‌وگو با دولت کارتر، به آلمان فرستاد.»

۶-۲. این مطلب که «امام قرار را بر حل مسأله با کارتر» گذاشت، علاوه بر آن که ناقض ادعای پیشین ایشان مبنی بر امضای قرار داد با نمایندگان جمهوریخواهان است که بر مبنای آن گروه‌گانه باید تا پایان انتخابات آمریکا و پیروزی ریگان آزاد نشوند، به روشنی، فراموشی و سستی حافظه آقای بنی صدر را نیز نمایان می‌کند؛ زیرا زمانی که من بنا به همین گفته آقای بنی صدر و با موافقت امام مأمور مذاکره با نمایندگان پرزیدنت کارتر رئیس جمهور آمریکا شدم، هنوز جنگی در کار نبود که امام را ترس فراگرفته باشد!

از طرف دیگر این مأموریت هم – همانطور که اشاره کردم – بدون اطلاع رئیس جمهور بنی صدر نبود، زیرا ایشان هم قبل از سفر و هم بعد از انجام مأموریت (این یکی به گفته خودش) توسط خود من در جریان امر قرار گرفته بود. دیدار اول را بنا به درخواست من در روزنامه اش ذکر نکرد ولی دیدار دوم را – هم به همان دلیل – به طور مبهم عنوان کرده بود.

### پاسخ به این قسمت از ادعاهای آقای طباطبائی:

۱ - بنی صدر بر اساس قول تأیید نشده‌ای، نگفته است گروه‌گانه آنقدر می‌باید در ایران می‌ماندند تا اساس و پایه های جمهوری اسلامی محکم می‌شد. آقای طباطبائی، بنا بر رویه، راست را دروغ می‌

کند. او گفته است: آقای احمدی خمینی چند بار و آقای خمینی، خود، به او گفته اند: پس از آنکه قانون اساسی تصویب شد و انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس انجام شد و دولت جدید مشغول کار شد، گروگانها را رها می کنیم بروند. دلیل صحت قول او اینکه، عیناً چنین شد.

۲ - آقای طباطبائی هم می توانست به کتاب نامه ها مراجعه کند تا بداند در چه تاریخ گزارش ستاد ارتش به آقای خمینی در باره حمله عراق به ایران، به او داده شده و موضوع حمله عراق به ایران، از چه تاریخ موضوع گفتگوهای بنی صدر با آقای خمینی بوده است. افزون بر این، جنگ را عراقی ها، با عملیات ایدائی، از اوائل شهریور شروع کرده بودند و آقای خمینی مطمئن شده بود که قصد حمله عراق به ایران واقعیت داشته و وارد مرحله عمل شده است.

طرفه این که او که نگران حافظه بنی صدر است، خود از یاد می برد که او در سفر مأموریت به آلمان بود که جنگ شد و او نتوانست به موقع به ایران بازگردد!

۳ - در باره ضرورت توافق علنی بعنوان هم پوشش و هم وسیله اجرای معامله پنهانی با ریگان - بوش، در جای خود، توضیح داده شد. باز یادآور می شود که برعهده آقای طباطبائی است بگوید: از چه رو، تصویب چهار اصل در مجلس تا دو روز پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، یعنی تا ۱۱ آبان به تأخیر می افتد و در آن جلسه، با



وجود پیشنهاد قرارداد شده شرط پس دادن اسلحه و آزاد کردن بدون قید و شرط پولها، مدعی می شوند مجلس کلمه ای بر ۴ اصل امام نمی افزاید! اگر قرار بود کلمه بر آن افزوده نشود، چرا روز اول مجلس نگفت موافق است حکومت بر اساس همان چهار شرط با حکومت کارتر توافق کند؟ از چه رو در ۱۳ آبان، روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا، آقای هاشمی رفسنجانی گفت: «در آینده به ما خواهند گفت شما باعث انتخاب ریگان شدید؟» و چرا هواپیمای حامل گروگانها، درست در پایان ادعای سوگند ریگان اجازه پرواز یافت؟ چرا؟!...

نکات فراوان دیگری در اظهارات ایشان وجود دارد که طرح و بحث در باره آنها از حد و اندازه این نوشتار خارج است. اما در همین بررسی کوتاه نشان داده شد که قضاوت ها و ادعاهای آقای بنی صدر از چند جهت مستلزم بازنگری و مذاقه است؛ که متأسفانه این اشکالات در غالب اظهارات ایشان فراوان دیده می شود:

### پاسخ به این قسمت از ادعاهای آقای طباطبائی:

پس از آنکه با راستها را دروغ کردن، بر آن شده است ادعاهای نادرست خویش را بر کرسی صحت بنشاند، یک حکم عمومی صادر کرده است:

«متأسفانه این اشکالات در غالب اظهارات ایشان فراوان دیده می شود».

غیر از دروغ بزرگ بودن ادعا و خلاف اخلاق بودنش، کار او ناشیانه به کاهدان زدن است. چرا که اولاً "بنی صدر به حافظه تکیه نمی کند. روش کار او اینست که رویدادهای بکار آمدنی را ثبت می کند. اگر جز این بود، کارخانه رژیم ملاتاریا و سپس رژیم مافیایها، همه روز، دروغ می سازد و انتشار می دهد. هرگاه آقای طباطبائی بر حق ایستاده بود، لذت ایستادگی بر حق را همراه در ذائقه عقل و تن خود می داشت و رشد می کرد و کار استعدادی که او بود، به این راست را دروغ کردنها سبک، نمی انجامید.

### اشکالات چهار گانه در ادعاهای آقای بنی صدر:

- اشتباه در تطابق وقایع تاریخی که ناشی از ضعف حافظه و یا فراموشی است (یا خدای نکرده کم توجهی به بیان واقعیت ها):
  - رجوع شود به بخش اول ۲-۲
  - رجوع شود به بخش دوم ۲-۱
  - رجوع شود به بخش دوم ۲-۳
  - رجوع شود به بخش دوم ۲-۶
  
- ادعای بی سند و بدون ارائه دلیل:
  - رجوع شود به بخش اول ۳-۲-۱
  - رجوع شود به بخش اول ۴-۲-۱
  - رجوع شود به بخش دوم ۲-۴
  - رجوع شود به بخش دوم ۲-۵

- **عدم تطابق دلیل با مدعا (برداشت ناصواب):**

- رجوع شود به بخش اول ۱-۲-۱
- رجوع شود به بخش اول ۲-۲-۱

- **تناقض در تحلیل:**

- رجوع شود به بخش اول ۳-۲-۱
- رجوع شود به بخش اول ۲-۳
- رجوع شود به بخش دوم ۲-۲
- رجوع شود به بخش دوم ۲-۵
- رجوع شود به بخش دوم ۲-۶

همان گونه که اشاره کردم؛ از این قبیل اشتباهات چهارگانه متأسفانه در اغلب نقد ها و گفته های تاریخی آقای بنی صدر – بویژه آنجا که به مسائل تاریخی صدر انقلاب و رابطه با مسئولان و دیگر گروههای سیاسی راجع می گردد - به وفور دیده می شود؛ که خوشبختانه علاوه بر این که از دید مخاطب هوشیار مخفی نمی ماند؛ نشانه هائی از بی صداقتی و غرض ورزی نیز در آنها به چشم نمی خورد. به همین دلیل ضرورتی برای پاسخ دادن به ادعاها ی ایشان علیرغم این که مرا به بیان "سه دروغ آشکار" متهم کرده بودند، نمی دیدم. اما تذکر بعضی و اصرار بعضی دیگر از دوستان مرا به تدوین این نوشته سوق داد؛ با این استدلال که ؛

دسترسی نسل جوان امروز به مستندات تاریخی و ماجراهای دوران صدر انقلاب چندان آسان نیست؛ از این رو این تکلیف بر دوش امثال ما سنگینی می کند که از هر فرصتی برای بازگو کردن حوادث و وقایع آن دوران – آن گونه که رویداده است؛ نه آنگونه که می خواهیم اتفاق افتاده باشد - ، استفاده کنیم؛ تا مجال برای کسانی که در صدد تحریف تاریخ هستند؛ چندان فراهم نباشد.

دوست دارم در پایان این نوشته، از خدای کریم و رحیم، اجابت یکی از دعاهاهی دکتر علی شریعتی را برای خود و دیگر دوستانم مسئلت کنم:  
«خدایا؛ عقیده مرا از دست عقده ام رها ساز!»

صادق طباطبایی

والسلام

سوم آذرماه ۱۳۸۹

\*\*\*\*\*

### **\*سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی ۱۴ آبانماه ۱۳۵۸ :**

آقای بنی صدر در اینجا مدعی است روز بعد از اشغال سفارت طی سرمقاله ای در روز نامه انقلاب اسلامی ؛به ذکر جنبه های منفی و مثبت عمل دانشجویان پرداخته و " ضربه به استقلال کشور " را بزرگترین جنبه منفی این حرکت دانسته است.

در سرمقاله مزبور بعد از یر شمردن جنبه های منفی این عمل دانشجویان ؛ در بخش جنبه های مثبت این عمل می خوانیم:

ص ۱۶

\* - اشغال سفارت امریکا نشانه کمال هوشیاری مردم ما و بیانگر قاطعیت نسل جوان امروز کشور در دفاع از استقلال کشور و انقلاب خویش است؛

\* - یکبار دیگر نسل جوان کشور اراده قاطع خود را به پیروز گرداندن انقلاب اظهار کرد؛ این نسل نشان داد که سخن امام حرف دل اوست و این ملت تا همه جا حاضر است و همیشه آماده قبول محرومیت های بزرگ بوده و هست. این ملت در اقدام خود نگران عکس العمل آمریکا نیست.

پاسخ به این قسمت از ادعاهای آقای طباطبائی:

۱ - یکبار دیگر، اشغال سفارت را با گروگانگیری جانشین می کند. بنی صدر در طول ۳۰ سال، هیچگاه نگفته است با اشغال سفارت، در مقام اعتراض به مداخلات امریکا در امور ایران، مخالف بوده است. چون سرپرستی وزارت خارجه را پذیرفت، نخست به سفارت امریکا و روز بعد به قم، نزد آقای خمینی رفت. به او اطمینان دادند که قصد اعتراض است. اشغال سفارت، بتاریخ تبدیل به ماجرای گروگانگیری شد. او با گروگانگیری مخالف بوده است. این بود که هیأتی را به امریکا فرستاد و آنها با دبیر کل سازمان ملل مشغول گفتگو شدند. شورای انقلاب تصویب کرد از شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه شود. نخست آن شورا تشکیل جلسه نداد و آقای خمینی اعتراض کرد که چرا شورا به تقاضای امریکا تشکیل می شود و به تقاضای ایران تشکیل نمی شود، اما وقتی با دبیر کل سازمان ملل بر سر شرائط توافق شد، شورا با تشکیل جلسه موافقت کرد. قرار شد بنی صدر برای حضور در جلسه و حل مسئله به امریکا برود. و ناگهان، آقای خمینی اطلاعیه صادر کرد که در آن آمده بود کسی از سوی ایران در جلسه شورای امنیت شرکت نمی کند.

۲- او لازم ندیده است جهات منفی و نیز نتیجه گیری نوشته را ذکر کند اما آنچه را هم که نقل کرده است، هم ادعای خلاف واقع او را مدلل می کند چرا که اشغال سفارت هرگاه به گروگانگیری سرباز نمی کرد، نتایجی جز آن می یافت که یافت. و هم مبرهن می کند که روزی بعد از اشغال سفارت، سخنی از گروگانگیری بمیان نبوده است. آن نوشته محک سنجش اندازه زیانباری گروگانگیری است. هرگاه اشغال سفارت در حد اعتراض باقی می ماند و زود به پایان می رسید و یا حتی، اگر ادامه می یافت بدون اینکه اعضای آن به گروگان گرفته شود، پی آمدهای زیانبار را نمی یافت. اشغال سفارت و گروگانگیری را یکی گرداندن، پوشاندن خیانت گروگانگیری است و بر آقای طباطبائی است توضیح بدهد چرا این کار را می کند.

آقای بنی صدر در این گفتگوی خود مدعی است؛ از آقای مهندس بازرگان خواسته بود استعفا ندهد؛ در حالی که در همان سرمقاله؛ انجا که به دولت بر می گردد؛ در بخش جنبه های مثبت اشغال سفارت نوشته بود:

\* - یکبار دیگر این حقیقت بر همگان آشکار می شود که وقتی دولت کاری را بایسته و لازم است انجام نمی دهد؛ این کار بوسیله دیگران انجام خواهد گرفت.

این بیان به اندازه کافی گویا هست که نیازی به شرح ندارد. همانطور که در سطور بالا گفتم؛ آقای بنی صدر بر خلاف ادعایش در این نوشته؛ هیچگاه حامی دولت و بویژه شخص مهندس بازرگان نبوده است. همین عبارت ایشان، نشان از آن دارد که نظر امروز ایشان سازنده مواضع و بیاناتی است که

مدعی است آن روز داشته است . البته این کار اختصاص به ایشان ندارد. این شیوه را در کار عده زیادی از خاطره نویسان تاریخ انقلاب نیز می بینیم ؛ که بر اساس دیدگاه و تحلیل امروزشان؛ وقایع سی سال پیش را باز گوئی می کنند.

والسلام

### توضیح در باره این ادعا از ادعاهای آقای طباطبائی:

۱- از قرار آقای طباطبائی برای خوانندگان نوشته خود حد اقل شعور را قائل نیست. اگر این واقعیت را خاطر نشان کنی که خلاء اگر ایجاد کردی دیگران پر می کند، چه ربطی می تواند با مخالفت با استعفاى مهندس بازرگان، در پی اشغال سفارت امریکا داشته باشد؟ پیش از آن، همه روز، بنی صدر می گفت و می نوشت که استقلال و آزادی از یکدیگر جدائی ناپذیر هستند. استقلال و آزادی با سخن گفتن از آنها، حاصل نمی شوند. می باید بندهای وابستگی را پاره کرد و برنامه استقلال را به اجرا گذاشت. اگر نه، دیگران خلاء را مغتنم می شمارند و به ترتیبی که می خواهند آن را پر می کنند. این جمله اعتراض است هم بشیوه پر کردن خلاء و هم به بی اعتنائی حکومت موقت به هشدارها.

۲- اما امری بسیار مهمتر این که او دانسته سفید را سیاه می کند. توضیح این که او خوب می داند وقتی جنبه های منفی و مثبت یک رخداد، یافته می شوند و هشدار داده می شود، یعنی این که اگر جنبه

های منفی احتمال هستند واقعیت نیابند و اگر واقعیت یافته اند، د رفع شوند و جنبه های مثبت اگر احتمال هستند واقعیت بیابند و دولت در همان جهت شود که جنبه های مثبت پیش رو می نهند. چون از این امر آگاه بوده است، حاصل سخن را نیز سانسور کرده است:

«اینک بر شورای انقلاب و دولت است که با توجه به جنبه های مثبت و منفی اقدام دانشجویان، درسی را که باید بگیرند و در کوتاه ترین زمان، تدابیر لازم را اتخاذ کنند. طوری که جنبه های منفی موجود در رهبری اجرائی از بین بروند و رهبری اجرائی معرف جنبه های مثبت بگردد. یعنی رهبری اجرائی برآستی رهبری انقلاب را در دست بگیرد.»

رهبری اجرائی کسی جز مهندس بازرگان و حکومت او نبود. بنی صدر می خواسته است او رهبری انقلاب را در دست بگیرد. حاصل سخن روشن می گوید که زمان تحریر آن ارزیابی، بنی صدر صحبتی از استعفای آقای مهندس بازرگان و حکومت او نشنیده بود. بعدها، آقای احمد خمینی را ستایش کردند که رئیس صدا و سیما را یافته و او را ناگزیر کرده است خبر استعفای مهندس بازرگان را انتشار دهد تا راه را بر انصراف او از استعفاء ببندد. بعد از ظهر آن روز بود که بنی صدر از استعفای مهندس بازرگان مطلع شد و درجا، از او خواست از استعفاء منصرف شود تا پای قدرت خارجی برای طی کردن دعوا در داخل، سنت نشود.



افسوس! که به هشدار توجه نشد و جنبه های منفی واقعیت یافتند و جنبه های مثبت را از بین بردند. اشغال سفارت که می توانست اظهار عزم به اجرای برنامه استقلال باشد، وسیله برکناری حکومت بازرگان و سپس، گروگانگیری شد و فاجعه بر فاجعه افزود.

وقتی بعد از گذشت ۳۱ سال، کسی چون آقای صادق طباطبائی، آن هشدار که هرگاه شنیده می شد، سرنوشت ایران دیگر می شد، تا حد ابتدال مقلوب می کند و بدین کار، عقل توجیه گری - صد افسوس بر عقل خلاق که او داشت - خود را راضی کند، می توان دریافت که دید عقول متصدیان قدرتمدار روزهای اشغال سفارت امریکا و سپس گروگانگیری، تا کجا کوتاه بود.

هر آنچه را بنی صدر گفته و نوشته است - در باره حکومت بازرگان و گروگانگیری - از دید امروز در گذشته نگریستن نیست. این قسمت از نوشته آقای طباطبائی باز قلب حقیقی از نوع ویژه است. چرا که قصد دارد وانمود که گویا بنی صدر این روزها دارد در این باره ها می گوید و می نویسد.

\*\*\*\*\*

## **\*\*ای آمریکاییان !**

همانطور که در متن نوشته اشاره کردم آقای بنی صدر بر خلاف ادعای امروزش که اشغال سفارت آمریکا کودتایی علیه ایشان بوده و آن را بنا به گفته دیگران ، کار خود امریکائی ها قلمداد کرده است ؛ می گوید در سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی مورخ ۱۴ آبانماه ۱۳۵۸ کار دانشجویان را **ضربه به استقلال کشور دانسته و بر آن بوده تا از استعفای مهندس بازرگان جلوگیری کند**، با مراجعه به سند مورد ادعای ایشان، دیدیم که در هر دومیورد، این ادعا واقعیت ندارد.

علاوه بر آن در پیامی که در ۱۹ آبانماه ۱۳۵۹ در مقام سرپرست وزارت خارجه تحت عنوان **" ای آمریکاییان "** به ملت امریکا داد؛ ضمن بر شمردن جنایات بی شمار شاه و دخالت دولت های ایالات متحده در امور داخلی ایران و حمایت آنها از محمد رضا شاه ؛ در **تأیید اقدام دانشجویان و " لانه جاسوسی "** خواندن سفارت امریکا و موجه جلوه دادن **بازداشت دیپلماتها به عنوان عوامل جاسوسی**، همگام با آنان **خواهان استرداد شاه و پس دادن اموال او و خاندانش گشته و در پایان به ملت امریکا اطمینان داده است** که با گروگانها طبق اصول انسانی رفتار خواهد شد.

با ذکر قسمت هائی از آن پیام ؛ مواضع آن روز آقای بنی صدر را به یاد ایشان می آورم:

## برگزیده از صفحات یک و دوازده روزنامه انقلاب اسلامی

۱۹ آبانماه ۱۳۵۹ :

ای آمریکائیان!

از روزی که دانشجویان به سفارت آمریکا؛ بهتر بگوئیم یکی از مراکز مهم حکومتی و جاسوسی آمریکا در جهان وارد شده اند، دستگاههای تبلیغاتی، تبلیغات شبانه روزی برای فریب شما آمریکائیان و مردم جهان به راه انداخته اند، مبنی بر این که در حکومت اسلام هیچ قاعده و قانونی محترم شمرده نمی شود و سنتی که قرن ها مورد احترام بشریت بوده است شکسته می گردد و به سفارت خانه شما که در حکم جزئی از خاک کشور شما است حمله می شود و کسانی را که **مصونیت سیاسی** دارند به گروگان می گیرند.

اما به شما آمریکائیان نمی گویند که سفارتخانه دولت شما در ایران هیچ شباهتی با سفارتخانه ندارد. با وجود آن که پیش و پس از سقوط آخرین دست نشانده، بخش عمده اسناد را از سفارتخانه برده اند و اسناد بجا مانده را نیز ظرف سه ساعت می سوزانده اند؛ با وجود آن که حافظه های دستگاههای کامپیوتری را از بین برده اند... با وجود آنکه... دستگاههای بجا مانده و مدارک بدست افتاده جای تردید برای احدی نمی گذارد که سفارتخانه... مرکز واقعی حکمرانی در دوره شاه سابق بوده است. **دربار واقعی ایران سفارت دولت شما در تهران بوده است.**

حالا از دولت خود پرسید آیا به کشورهای دیگر اجازه می دهد سفارتخانه خود را در آمریکا به مرکز حکومت و دخالت در امور جزئی و کلی شما در کشور و منطقه تبدیل کند؟

به سود شما است که خود را از دست تبلیغات دروغ سرمایه داری بزرگ و ایادی اش که بر شما حکومت می کنند رها سازید...

... ایا اگر شما مردم آمریکا بعد از ۳۵ سال دخالت و حکومت یک سفارتخانه در امور خود انقلاب می کردید و پیروز می شدید؛ **کارمندان آن سفارتخانه** را **کارمند عادی** تلقی می کردید؟ آیا شما رضا می دادید که آنها همچنان در کار خود باقی بمانند... وبه رویه ای که داشته اند ادامه بدهند؟

این است آن واقعیتی که از شما پنهان می کنند..

آقای بنی صدر در فرازی دیگر ضمن تأیید خواسته دانشجویان مبنی بر استرداد شاه به عنوان شرط آزادی گروگانها و تبیین آن به عنوان خواسته مشروع ملت؛ می نویسد:

### ای امریکائیان

... مردم ما هیچ توقع زیادی ندارند، می گویند دولت امریکا سنتی را که با محاکمه سران نازی پایه گذاری شده رعایت کند و **بزرگترین جنایتکار قرن را تحویل بدهد** تا در یک دادگاه علنی و طولانی محاکمه شود...

هنوز دولت شما چشم از حکومت بر ایران نپوشیده است. در داخل و مرکز کشور دست حکومت شما در وقایع خونین در کار است...

### ای آمریکائیان

اینک ما **تقاضای مشروعی داریم**؛ مطابق حقوق بشر می خواهیم عامل ۳۷ سال خیانت و جنایت و فساد به ما تحویل داده شود تا با محاکمه او وجدان بشریت معاصر از علل و عوامل بزیر سلطه رفتن و در معرض نابودی قرار گرفتن یک ملت آگاه گردد و این امر آغاز تحول فکری بزرگی در تاریخ بشری در جهت استقلال و آزادی همه ملت ها بگردد.

... از دولت خود بخواهید حقوق بشر را از سر صدق رعایت کند و شاه سابق را به ایران تحویل دهد. اموال او و کسان او و گردانندگان رژیم سابق را به ملت ما پس دهد.

اقای بنی صدر در پایان تأمین سلامتی گروگانها را تضمین کرده و به امریکائیان از هر حیث اطمینان می دهد:

... شما اطمینان داشته باشید با هموطنان شما با کمال انسانیت رفتار می شود و از بابت آسایش آنها هیچ نگرانی نداشته باشید. آنچه برای ایجاد اطمینان خاطر لازم است؛ به عمل آمده است. "

دروغهای این قسمت، بهنگام آشکار کردن دروغهای پیشین، معلوم شده است. و آقای طباطبائی بدانند اگر وقت را صرف نوشته او شد، این کار را بقصد نهیب زدن به عقل توجیه گری بود که، اشتغال در سرای قدرت، او را بکارهایی از این نوع وا می دارد. او باید بداند که شهادت راستین را زمان می دهد. چنانکه تا به حال بسیاری شهادتها داده است. زمان راست را از دروغ، برهمگان باز می شناساند. تا مگر او سرای قدرت را ترک گوید و عقل خلاق را که داشت باز یابد.

\*\*\*\*\*

### ادامه نامه نگاریها

بعد از ارسال نامه ۳ دیماه ۱۳۸۹ همراه با پاسخ های آقای بنی صدر به متن مصاحبه وی در روزنامه شرق، آقای صادق طباطبائی نامه زیر را برایم ارسال کرد.

سلام برادر عزیز،

هم اکنون که از یک سفر داخلی باز گشتم و در این ساعات پایانی شب؛ ایمیل شما را دیدم.

قبل از این که نامه سید را بخوانم؛ و به نکات نامه ات دقیق شوم؛ ترجیح دادم عجلتاً این اصلاحیه را بر برداشت شما از نوشته من در جلد اول در مورد نقش سید احمد و به قول شما "خود بزرگ کردن" خود برایتان ارسال کنم تا بعد که نامه ها را بادقت بخوانم. و ببینم چه باید گفت. من در سطر دهم صفحه ج جلد اول نگفته ام "من و احمد موتور انقلاب بوده ایم؛ بلکه نوشته ام: اگر انقلاب اسلامی ایران را به اتوموبیلی تشبیه کنیم؛ من احمد را موتور آن اتوموبیل می دانم و امام را سکان دار و فرمان دار آن. مردم نیز نقش سوخت آن اتوموبیل را بر عهده داشتند. حال چگونه شما این سطر را آنگونه خوانده اید که مرا به خود بزرگ بینی متهم کرده اید؟ من هرگز خود را در ردیف احمد قرار نداده ام که دیگران را قاق تصور کرده باشم. ظاهراً اگر منظور من آن بود که شما پنداشته اید باید می نوشتم؛ من؛ خود و احمد را موتور آن اتوموبیل.....؛ نه اینگونه که شما فهمیده اید.

در نقل قول از کتاب شما؛ نه سرو ته مطلبی را زده ام و نه پلمیکی انجام داده ام. فقط نام آقای رضائی را که به دروغ از قول عماد آن مطلب را جعل کرده بود نیاوردم. آیا مطلب شما غیر از آنی بود که من در مصاحبه ام آورده ام؟ بهتر است مطالب را روشن تر بنویسید تا نیازی به رد و بدل کردن مکرر مطلب نداشته باشیم. موارد خلاف در نقل قول های من در کجا بوده اند؟

بقیه مطالب را انشاء الله طی یکی دو روز دیگر می خوانم و برایت خواهم نوشت.

مطلب بنی صدر را هنوز نخوانده ام. چون دیر وقت است آن را به فردا موکول می کنم.

فعلاً شب بخیر و قربانت

صادق طباطبائی

با سلام مجدد؛

برادر عزیز؛ خدا قوت؛

حقیقت این است که سحرگاه دیشب نامه تو را خواندم و از فرط خستگی مطالعه پاسخ سید را به امروز موکول کردم. در پاسخ به نامه تو هم مجال و حال بررسی همه نکات را نداشتم.

در همان لحظات اول؛ از لحن پرخاش و حالت غیر دوستانه نامه گرچه متأسف شدم ولی تعجب نکردم. تا حدودی هم ان را نتیجه عکس العمل ماجراهای روزگاران گذشته دانستم. از این نکته که بگذرم؛ مطلبی که شگفتی مرا صد چندان کرد؛ برداشت نا صواب از نوشته من در جلد اول کتابم بود؛ که بلافاصله به متن مراجعه کردم. از آن جا که من هیچ گفتگویی چنان ادعائی نداشته ام و برخلاف دوستان دیگرمان که همه چیز و همه امور انقلاب را مرهون هدایت و تذکر و توصیه خود می دانند؛ در هیچ امری در مسیر انقلاب هیچ ادعائی نکرده ام ( که حتی پائین تر از دست هزارم باشم ). (اگر چنین چیزی جائی از من دیده یا خوانده ای ، لطفا" بگو. پس چگونه می شود که خود و احمد را موتور انقلاب دانسته باشم. اول پنداشتم شاید در تایپ کتاب اشتباهی رخ داده که از دیده من و مصحح پنهان مانده است؛ ولی وقتی رجوع کردن دیدم متن همان است که بدان معتقدم. یعنی با توجه به حضور احمد در کنار پدرش و با توجه به دوران قبل از پیوستن او به ایشان؛ و مقایسه فعالیت ها در هر دو دوران به این عقیده رسیده ام احمد نقش برجسته ای در پیروزی انقلاب داشته است و آن را به اتوموبیلی تشبیه کرده بودم که او موتور و پدرش فرمان آن اتوموبیل بوده و مردم هم سوخت آن را تشکیل می دادند. کجای این گفته دال بر خود بزرگ بینی من است. اگر تو از فرط عجله یا نمی دانم دلایل دیگر، در این متن نوشته من در کتابم؛ درست توجه نکرده و آن چنان برداشت کرده

ای که من خواسته ام **خود** و احمد را موتور انقلاب بدانم؛ جای تعجب ندارد؟ و بعد هم آن نوازش دوستانه بعد از این برداشت نا صواب؟؟ در هر صورت امیدوارم خودت به متن کتاب من رجوع کنی و ببینی آیا باز هم بر این عقیده هستی و آنوقت ببین بر اساس این برداشت غلط، آیا باز هم به همان توصیف ها که در مورد خود بزرگ ببینی من کرده ای معتقد هستی؟

نکته دوم: من که نوشته بودم ترجیح دادم متن را اول سید ببیند و بعد منتشر کنم؛ مقصودم اصل مصاحبه در شرق نبوده است؛ که ربطی به سید نداشت که بخواهم اول او دیده باشد؛ ( تا ترسیده باشم که قبل از رویت او به دست دیگران افتاده باشد ) ( بلکه مقصود من پاسخ من به اظهارات او در روزنامه اش و نیز در رادیو زمانه بود که تا همین چند روز گذشته هم هنوز منتشر نکرده بودم ولی چون پاسخی از او نگرفته بودم؛ داده بودم که منتشر کنند؛ که می دانم تا پریروز منتشر نشده بود. هم اکنون هم بعد از خواندن پاسخ ایشان؛ تردیدی نداشته باش که جوابیه ایشان را هم بدون کم و زیاد منتشر خواهم کرد. اینجا هم تعجب کردم که چطور منظور مرا درست درک نکرده و این قصد و نیت دوستانه مرا که حتی مطلب پاسخم به ادعاهای او را که هم در روزنامه اش نوشته و هم در رادیو زمانه گفته بود؛ حتی به ادرس روزنامه اش ندادم؛ چون احتمال می دادم؛ ابتدا دیگران آن را ببینند و بعد خودش. از این که دیگران ببینند هم نه ترس داشتم و نه هم اکنون می ترسم؛ بلکه خواستم حضرت ایشان قبل از انتشار آن را دیده باشد. حال می فهمم که این یک احترام بیجا به او و دوستان نزدیکش بوده است. و نمی دانستم که به ترس و گرافه گوئی و ... متهم هم می شوم.

در مورد نقل قول از کتاب " گروگانگیری " تو .

برادر من؛ من کجا از پلمیک شیوه چپی ها و روش دوران جوانی استفاده کرده ام؟ کجای نقل قول از کتاب تو خطا بوده است؟ کدام مطلب را سر و ته



زده ام؟ چه چیز در ذهن داشته ام که خواسته ام با این روش خطا ؛ آن را بدیگران القا کنم؟

حرف من یک چیز بوده و بس. آقای بنی صدر مدعی بوده است؛ شرایط چهارگانه را آمریکائی ها و کارتر به ایران دیکته کرده بودند و تو هم یکجا در کتابت به نقل از آقای رضائی که آن را به دروغ از قول برادر زاده من - عماد - به نقل کرده بود؛ آورده ای. وقتی از عماد پرسیدم؛ گفت من چنین مطالبی را به آقای رضائی نگفته ام. هم اکنون نیز او حی و حاضر است و گواهی می دهد.. در بخش های دیگر کتابت؛ چنین ادعائی نندیدم؛ حال کجای مطلب خلاف است و سروته زده و پلمیک و ...؟

نکته سوم؛ دروغ های شاخدار مندرج در کتاب خاطراتم را ممنون می شوم اگر به من تذکر دهی و آن ها را روشن کنی . تا اولاً" در جلد چهارم تکرار نکنم و - بیش از این مایه تخریب خود نشوم - و در چاپهای بعدی تصحیح کنم.

در هر صورت بار دیگر تأکید می کنم که هم از لحن نامه تو خیلی تعجب کردم و هم از برداشت های ناصحیحی که از درست نخواندن مطالب ؛ به ذهن تو خطور کرده بود افسوس خوردم.

شاید هم تذکر این نکته بیجا نباشد که من هیچگاه مدعی دادن درس دینداری و اخلاق به دیگران نبوده ام. فقط در یک مورد ادعا دارم و بس و آن این که از گذشته تا به امروز؛ هیچگاه عقیده ام را تابع شرایط روز و منفعت این و آن و ملاحظه های مقطعی نکرده ام . از دوران به قول تو جوانی تا به امروز بر یک نظر بوده ام و اگر هم تحولی داشته ام مبتنی بر همان اصول پذیرفته شده ام بوده است. از همین جهت است که بر خلاف شرایطی که برایم فراهم بوده و می توانستم در جهت منافع شخصی بهره ببرم ؛ به خاطر داشتن چنان نظراتی ، تا آن حد رسیده بودم که سید احمد به پیشنهاد سید در مورد وزارت خارجه من گفته بود ؛ " مصلحت نیست ". از خود نپرسیده بودی ؛

چرا او صلاح نمی‌داند. اگر خواستی که دلایل او را بدانی انشاء الله در گفتگوی حضوری به تفصیل خواهم گفت. لذا در مورد بقیه نکات نامه ات که توصیف و توصیه بود و تذکرو... بهتر است چیزی نگویم. شاید همه این سوء تفاهم‌ها و نخیلات در دیدارهای حضوری بهتر

رتق و فتق شود.

فعلا به همین اندازه بسنده می‌کنم تا بعد. به امید خدا

خدا نگهدار

صادق طباطبائی

### خدمت آقای طباطبائی گرامی

با سلام و تشکر از پاسخ نامه

قبل از پاسخ به نامه شما لازم است چند نکته را به شرح زیر به اطلاع برسانم:

۱. من از کتاب شما آوردم: «اگر انقلاب اسلامی ایران را به اتومبیلی تشبیه کنیم، من و احمد را موتور آن اتومبیل می‌دانم و امام را سکان دار و فرماندار آن.» «خاطرات، جلد اول، سخنی چند با خواننده، ص ج.»

در مطلبی که من نقل کرده ام یک «و» قبل از احمد به سهو افزوده شده است. حق با شماست و همین «و» به کلی مفهوم جمله را تغییر داده است. وقتی به کتاب شما مراجعه کردم و دیدم حق به جانب شماست از اینکه چرا در این باره دقت کافی نکرده ام، ناراحت شدم. در این رابطه از شما معذرت می‌خواهم و هم تشکر می‌کنم که مرا در جریان این خطا گذاشتید. نظر به اینکه همین مطلب را در کتاب «ده سال با اتحادیه» آورده ام، نخست نسخه

الکترونیک را در اسرع وقت تصحیح می‌کنم و نسخه چاپی را نیز هرگاه که امکانی دست دهد اصلاح خواهم کرد.

اما صرفنظر از این خطای تایپی، مطلب آشکارا می‌گوید که از دید شما مردم جای اصیلی ندارند، بلکه وسیله اند. به تعبیر سهمگین شما «مردم نیز نقش سوخت آن اتومبیل را داشته اند»، که البته سوخت نیز معمولاً دود می‌شود و به هوا می‌رود، و این موتور است که سکان دار و راننده آن را به اهداف شوم خود که استقرار استبداد دینی که بدترین نوع استبداد است می‌رساند و آن را بر مردم تحمیل می‌گرداند تا همچنان دود شوند. خوب است در اینجا خاطره‌ای را نقل کنم؛ در سال ۵۹، شبی احمد آقا خمینی برای بحث با دوستان و همکاران رئیس‌جمهور به منزل ما آمده بود. هرگز فراموش نمی‌کنم که وقتی یکی از بچه‌ها در رابطه با مسئله‌ای گفت، این مخالف خواست مردم است، احمد آقا در کمال ناباوری پاسخ داد: «مردم خر کنید، هرچه آقا گفت همان است و باید بشود». و اینک می‌بینم که همین مضمون از زبان شما نیز به گونه‌ای دیگر بیان می‌شود.

خود می‌دانید که من در جمع‌های خودمان چقدر از آقای خمینی دفاع می‌کردم، اما در همان پاریس حس دیگری پیدا کردم. و شاید یادت باشد و یا شنیده باشی که وقتی فهمیدم که در مورد رفتن افراد با هواپیمای انقلاب به ایران با رابطه صورت گرفته است، در باغ همان روز در حالی که آقای بنی‌صدر و احمد آقا ایستاده بودند، داد زدم، «خدا به داد ملت ایران برسد با این حکومت اسلامی که شما می‌خواهید بسازید». در ایران هم کمی بعد برنگرانیم افزوده شد و این آقای بنی‌صدر بود که مرتب به ما می‌گفت که ما اشتباه می‌کنیم و آقای خمینی جانب حق و عدالت را رها نمی‌کند. وقتی در اواخر سال ۵۹ با آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور در مورد چماقداری و جلوگیری از آن بحث می‌کردیم، او گفت که من آنها را نمی‌شناسم. وقتی من به او گفتم که من سران چماقدار را می‌شناسم و اگر حکم به من بدهید من همه را دستگیر و تحویل شما می‌دهم، ولی نه اینکه از یکطرف حکم به من بدهید و از طرف دیگر مرا محکوم کنید. بعد از آن

صاف و پوست کنده به من گفت، اگر بخواهیم جلو اینها را بگیریم، کار به جای باریک و آن بالا خواهد رسید (یعنی آقای خمینی) و از قدرت من بر نمی آید و من نمی توانم جلوشان را بگیرم. اینها و بسیاری صحنه های دیگر در درازمدت مرا به این درک رسانده است که اندیشه و عمل وی ریشه اصلی بسیاری از مصیبت‌های ما بوده است. چندان هم مهم نیست که قبول داشته باشید و یا آن را ساخته ذهن من بدانید. پرونده عمل هر کسی همراه خود او است و اعمال داد می زند که در کدام سمت حرکت کرده است.

دوست عزیز، دوران زعامت آقای خامنه ای ادامه و دنبال مسیری است که پایه و اساسش بدست آقای خمینی ریخته شده است. شما یک رویداد شر در جمهوری اسلامی پیدا نمی کنید که در دوران آقای خمینی در ابعاد دیگری اتفاق نیفتاده باشد. بنابراین شرط اخلاق و نگاه محققانه به امور نیست که در حال حاضر ریشه همه بدبختی ها را به کارنامه خامنه ای و یا احمدی نژاد نسبت دهیم.

۲. صادق عزیز، باید به من حق بدهی که باید کمی متعجب شده باشم که یک دوست صمیمی قدیمی پس از سی سال با دیدن کتابخانه آقای محمد صلواتی به یاد ایام دوستی می افتد. البته من موقعیت خاص شما را می فهمم و هیچگاه از شما و دیگری توقعی نداشته و ندارم که به یاد تبعیدیانی مثل ما بیفتید. اما خدائیش وقتی ملاحظه می کنم شما و احمد آقا که به قول شما نقش «موتور» انقلاب را بازی کرده است، چشم روی چشم گذاشتید تا اینکه دوست خود مرحوم قطب زاده را با آن همه خدمات به آقای خمینی آنطور کشتند و حال هم که خاطرات می نویسید، نه تنها در کتاب خود چندان چیزی از کوششها و خدمات آن مرحوم به آقای خمینی، یعنی همان «سکائدار و فرماندار»، انقلاب نگفته اید، بلکه آنجا هم که از فیلم گمشده خود خاطره می نویسید که آقای قطب زاده به منظور دادن درس تجربی از دوربین شما در آورده و بعد به شما پس داده است، سر بسته می نویسید، «به هر حال به هر نیتی و هر دلیلی بود، فیلم پیدا شد. ص ۱۲۶، ج ۱». این گونه ذکر خیر شما از آن مرحوم شوربخت، مرا به یاد عمل زشتی انداخت که آقای کریم خدایپناهی در مورد

قطب زاده انجام داده است. به یاد دارید که به آقای کریم خدا پناهی، کریم قطب زاده، می گفتند. شاید مطلعید که او در پاریس علیه مرحوم قطب زاده شهادت داد که او دزدی کرده بوده است. به طوریکه مطلع شدم، ویلونی آنتیک و قدیمی از صدا و سیمای جمهوری اسلامی در فرانسه به حراج گذاشته می شود. وقتی جمهوری اسلامی از این حراج مطلع می شود، شکایت می کند که این ویلون بوسیله آقای قطب زاده دزدیده شده و به خارج رفته و مال جمهوری اسلامی است. آقای کریم خدا پناهی که همکار مرحوم قطب زاده در رادیو و تلویزیون بوده نیز حاضر می شود به نفع سفارت شهادت دهد که بله! این ویلون را آقای قطب زاده دزیده و به بیرون فرستاده است.

۳. من مطلب وزارت خارجه شما را برایتان نوشتم که بدانید با وجودی که از هسته خودمان خارج شدید و به دیگران پیوستید، آقای بنی صدر نظرش نسبت به شما و استعداد و تواناییتان خیلی مثبت و تحسین انگیز بوده است. حال شما هر طور که می خواهید تفسیر و توجیه کنید. این احمد آقا بود که با بدو بیراه گفتن شما را برای این کار صالح نمی دانست و ربطی هم به حزب جمهوری اسلامی نداشت. این هم چیزی نیست که به قول شما بتازگی از دوستم آقای بنی صدر مطلع شده باشم. همان موقع که بحثی از اینگونه که امروز در جریان است، نبود و همه به دنبال حل مشکل بودیم، مرا در جریان گذاشت.

۴. صریح به شما بگویم که از بسیاری رویدادها بی خبر نیستم. نیک می دانید، در همان دوران اتحادیه وقتی از همه طرف به شما حمله و حرفهای زیادی نسبت به شما گفته می شد، چگونه از شما دفاع می کردیم و آن حرفها را نادیده می گرفتیم. بعد ها از بعضی از آن ها مطلع شدم. از وضعیت شما با .... و چرائی آن، زمانی که در محبس ولایت فقیه بودم، مطلع شدم. افزون بر این با خلبان هواپیمای خصوصی که به اروپا رفته بودید در زندان آشنا شدم و او قصه ها برای حکایت داشت و... اما هرگز به ذهنم خطور نکرده است وارد مسائل خصوصی و سری افراد شوم. و نکاتی هم که تا به حال

گفته شده، فقط به نیت خیر و با توجه به این اصل بوده است که چیزی را که مربوط به عموم مردم می شود باید گفت.

۵. آقای خمینی که بنا بود نقش گاندی و یا نلسون ماندلا را برای ملت‌های مسلمان بازی کند، متأسفانه چون خدایگان جا پای دیکتاتورهای معاصر گذاشت. شاید می دانید که در اغلب فرهنگ‌های سیاسی معاصر از او به عنوان یک آیت الله خشن و دیکتاتور تعبیر می شود. فکر می کنید که فرعون چه می گفت؟ آیا به غیر از این می گفت که مرا به خدائی بپذیرید؟ یعنی اینکه حرف فصل الخطاب است و هر چه من گفتم همان است و باید بپذیرید؟ آقای خمینی هم می گفت: «اگر سی و پنج ملیون بگویند آری من می گویم نه!» یا «من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم.» یا اینکه «حکومت یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه حج است... حاکم می‌تواند... هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کنند» (بخوانید مخالف ولی فقیه) و... چنین رفتار و منشی بی شک نیاز به ملازمانی مثل لاجوردی و لاجوردی ها دارد تا بتواند به مرحله عملی برسد. بی جهت نیست که همین «آقای لاجوردی» که شما قصد دارید نقش او را «در مقام دادستانی» به عنوان یک شگفتی آفرین و یک استثنا در نظام تبیین کنید، در نظام ولایی نقش برجسته ای پیدا می کند و حتی بعد از دو دهه دوست صمیمی شما آقای خاتمی از او به عنوان شهید یاد می کند. می دانید که آقای لاجوردی را آقای بهشتی که شما او را «محصولی فراتر از قاعده» می دانید، با موافقت آقای خمینی به مقام دادستانی منصوب کرد و هر دو آقایان هم او را می شناختند که بزازى بیش نبود، اما تابع و مطیع آقایان و البته زندان رفته و زجر کشیده ای که وجودش بدل شده بود به انباری انفجاری از انواع عقده ها و محرومیت‌های روحی و روانی.

## پلمیک

### دو نمونه از آن را در زیر مشاهده می کنید:

یکم - مارک ژرنالیست و یا... زدن به کسی چیزی را حل نمی کند که یاد آور می شوید: «استناد به حرف یک یا دو ژورنالیست را؛ که مطلبی را در زمانی گفته است». اولاً آیا از نظر شما هامیلتون جردن رئیس کارکنان کاخ سفید و مشاور کارتر و گاری سیک مسئول ایران در شورای امنیت ملی آمریکا، اینها ژورنالیست هستند؟ ثانیاً مگر با گفتن کلمه ژورنالیست حرفی باطل می شود؟ درستی سخنی در گوینده آن نیست بلکه در خود آن سخن و رویداد و منطبق با واقع است.

دوم- می نویسید «آمریکائی هائی که از دیدار معروف من در سپتامبر ۱۹۸۰ گزارش داده اند و از قول من گفته اند؛ فقط سه نفر در جریان سفر من هستند آیا هر گز از خود نپرسیده بودند؛ پس چطور است که من ادعای مأموریت از سوی آقای خمینی می کنم ولی ایشان از سفر من بی اطلاع است. اگر ایشان مطلع بوده؛ پس چطور می گویند فقط سه نفر؛» صادق عزیز این استدلال شما مرغ پخته را هم خنده می آورد. فرض آقای بنی صدر به من مأموریتی داده است. چون همه می دانند که من از سوی آقای بنی صدر مأموریت دارم. من می آیم و به شما و یا دیگری می گویم که از این مأموریت من، فقط سه نفر اطلاع دارند. این به معنای این است مأموریت دهنده خوداطلاع ندارد؟ آقای خمینی به شما مأموریت داده بوده است و آنها هم از قول شما نقل کرده اند که شما گفته اید: از این مأموریت فقط سه نفر اطلاع دارند. این بدین معنا است که مأموریت دهنده از نظر اینان روشن است به عبارت دیگر یعنی به غیر از مأموریت دهنده، سه نفر دیگر در جریان کار هستند و من نمی دانم که چگونه مسئله به این سادگی را شما عوضی می فهمید؟ البته دو نمونه فوق بعضی از انواع پلمیک هستند و من بر این باورم نیستم که شما آن را نمی دانید.

## تحریف

خطاب کردن دانشجویان گروگان گیر به صورت "برادران عزیزم" و نیز نمایندگی به اینجانب دادن را دلیل موافقت آقای بنی صدر بر گروگانگیری و اشغال سفارت گرفته شده و می نویسد:

«علاوه بر همه این ها، در جهت هماهنگی با دانشجویان – که آنها را "برادران عزیزم" ! خطاب می کرد – با یک نامه و دستخط کتبی آقای محمد جعفری؛ مدیر مسئول روزنامه اش را به عنوان نماینده تام الاختیار خود معرفی کرد که در سفارت آمریکا مستقر شده و با دانشجویان ارتباط پیوسته داشته باشد، که البته به گفته خودش از سوی آنها با بی اعتنائی محض مواجه می شد.» در همین فراز مختصر چند تحریف به عمد و یا سهو صورت گرفته است. عین مطلب از ص ۱۰۳ و ۱۰۴ کتاب عیناً آورده می شود:

### «سفارت و اینجانب

ایران با اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن کارکنان آن، قدم به قدم در گیر بحرانی شده بود که گروگان گیرها بوجود آورده و با پشتیبانی آقای خمینی و روحانیت حاکم بصورت بحرانی همه جانبه و جهانی ادامه پیدا کرد، که در ابتدا با بلوکه کردن دارائی های کشور و تحریم اقتصادی و سپس انزوای کامل سیاسی، کشور را بطرف جنگی همه جانبه و ناخواسته می کشانید. هر راه حلی برای خاتمه یافتن گروگان گیری که منافع ایران را در بر می گرفت، از روی جهالت و یا طرح از پیش تدارک دیده شده توسط دانشجویان و آقای خمینی نقش بر آب می شد. آقای بنی صدر پس از گفتگو با آقای خمینی و پذیرش سرپرستی وزارت خارجه تا حل بحران گروگانگیری، برای بار دوم به سفارت رفت و با دانشجویان و آقای خوئینی ها به گفتگو پرداخت. اینجانب و آقای انتظار یون نیز همراه وی بودیم. پس از بحث های مختلف که با شورای دانشجویان و آقای خوئینی ها انجام گرفت سرانجام، دانشجویان پذیرفتند در صورتیکه آقای بنی صدر با آقای خمینی مسئله را حل و فصل کند، آنها به آن گردن خواهند گذاشت.



با وجود قول و قرار پذیرفته شده، چندین بار در فاصله کوتاه به بهانه های مختلف و از جمله اینکه ما خبر از تصمیم شما با آقای خمینی نداشتیم، زیر تعهد زدند. آقای بنی صدر هم برای گرفتن بهانه از دست آنها، طی حکمی اینجانب را به آنها معرفی کرد که دائم در سفارت با آنها در تماس باشم و نظرات آنها و بنی صدر را متقابلاً بیکدیگر برسانم و امور را تسریع بخشم. متن حکم آقای بنی صدر بدین شرح است:

«برادران عزیزم آقای محمد جعفری معرفی می شود که دائم با شما در تماس باشد و هر وقت مطلبی بود که لازم دیدید اینجانب از آن آگاه گردم با ایشان در میان بگذارید. البته ترتیبی داده شود که ایشان تلفنی در دسترس داشته باشند که هر وقت کاری بود وسیله ایشان به اطلاع شما برسد.

ابوالحسن بنی صدر

۵۸ / ۸ / ۲۸

۱- نمایندگی و حکم دادن به اینجانب و رفتن به سفارت و "برادران عزیزم" گفتن به دانشجویان دلیل بر موافقت با اشغال سفارت و گروگانگیری گرفته شده است. در صورتی که اظهر من الشمس است که آقای بنی صدر از ابتدا مخالف گروگانگیری و اشغال سفارت بود و اصلاً سرپرستی وزارت خارجه در حالی که وزیر اقتصاد و دارائی بود را تا حل مسئله گروگان گیری پذیرفت. افزون بر این در صورتی که به مشروح مذاکرات مجلس در جلسه رای عدم کفایت مراجعه فرمایید خواهید دید که مهمترین جرمی که برای بنی صدر در ۳۰ خرداد در مجلس عنوان کردند، مخالفت وی با اشغال سفارت و گروگانگیری بود.

۲- بعد از اینکه دانشجویان به این بهانه که ما از تصمیم شما اطلاع نداشتیم، زیر قول و قرار زدند، بنی صدر برای گرفتن بهانه از دست آنها مرا به نمایندگی خود به سفارت فرستاد.

۳- چنانکه در حکم ملاحظه می فرمائید، آقای بنی صدر وکالت و یا نمایندگی «تام الاختیار» به اینجانب نداده است بلکه وظیفه ام مشخص و آن تماس با آنها و نظر، پیشنهاد و یا مطالب آنها را به آقای بنی صدر و از آقای بنی صدر به آنها فوری منتقل کردن بوده است و نه اینکه من به جای آنها تصمیم گیرنده باشم.

۴- باز اگر به کتاب گروگان گیری ص ۷۸ توجه کرده باشید، آورده ام: « شب قبل از اشغال سفارت آمریکا، اینجانب در منزل بهجت خانم، خواهر آقای بنی صدر با عده ای از دوستان جمع بودیم. به آقای بنی صدر تلفن شد، اینکه چه کسی آن شب تلفن کرد را از یاد برده ام، اما وی یکی از بچه های گروگان گیر بود. به آقای بنی صدر اطلاع داد که عده ای از دوستان دانشجویان پیرو خط امام قصد دارند سفارت آمریکا را به اشغال خود در آورند. و در مورد این عمل نظر آقای بنی صدر را جویا شد.

آقای بنی صدر، مخالفت خود را با انجام این عمل با دلایل به اطلاع آنها رساند و اضافه کرد که در وضعیت حاضر این عمل به صلاح کشور نیست و عواقبی برای کشور در بر خواهد داشت. آقای بنی صدر و ما مسئله را خیلی جدی تلقی نکرده و مثل نوبت قبل که سفارت آمریکا را چند ساعتی چریکهای فدایی خلق به اشغال خود در آورده بودند، و با دخالت دولت مسئله حل شده بود می پنداشتیم.»

۵- **حالا که می نویسید:** « تصمیم گرفتم از طریق دوستان آلمانی ام به عنوان واسطه اقدام کنم. با آقای دکتر گرهارد ریتسل سفیر وقت آلمان در ایران از حزب سوسیال دموکرات و نیز آقای هانس دیترش گنشر وزیر امور خارجه فدرال آلمان (از حزب دموکرات های آزاد) از قبل از انقلاب آشنا

بودم. طی دو دهه قبل از انقلاب که در آلمان به تحصیل و تدریس و تحقیق و نیز مبارزه مشغول بودم، طی سفرهای رسمی که امام صدر به آلمان داشتند، همواره همراه ایشان بودم؛ چه به عنوان مترجم و چه به عنوان همراه. از این رو با اغلب بزرگان سیاست در آلمان آشنایی و بعضاً رفاقت داشتم. « می فهمم که چرا آلمانها بعد از سفر آبان ۵۹ شما به آلمان، از سفارت آمریکا در بن به وزیر خارجه آمریکا و نیز سفارت آمریکا در تهران گزارش می‌شود: شوپس که مأمور امور ایران در وزارت خارجه آلمان است نتیجه سفر آقای طباطبایی به آلمان را چنین ارزیابی می‌کند:

"شوپس دیدار را بی نتیجه توصیف کرد، همانطوریکه انتظار آن می‌رفت. او معتقد بود که این دیدار فرصت خوبی برای تقویت مناسبات آلمان با ایران از طریق طباطبایی بود. سخنگوی ایران به عنوان استاد شیمی در دانشگاه بوخوم مدت ۱۷ سال خدمت کرده... این سخنگو به زبان آلمانی بسیار عالی صحبت می‌کند (ولی انگلیسی بلد نیست) شوپس به ما گفت که بن او را به عنوان آدم خودشان در تهران تلقی می‌کند، هر چند آلمانها درباره نفوذ او در داخل دولت، چندان یقین ندارند. شوپس گفت اطلاعات آنها نشان دهنده آنست که طباطبایی دارای روابط به اندازه کافی خوب با خمینی است و این به علت تماس آنها در زمان اقامت در پاریس بود.

اظهار نظر: شوپس احساس می‌کرد که با در نظر گرفتن عدم محبوبیت ایالات متحده و انگلیس در ایران در حال حاضر پیوندهای طباطبایی برای بن یک امتیاز در سرو کار داشتن با تهران به شمار می‌آید، که حتی فرانسوی‌ها آنرا ندارند. تصمیم اشمیت به کنار گذاشتن برنامه پرمشغله خود برای پیوستن به ملاقات طباطبایی و ویشنفسکی نشان دهنده کوشش آگاهانه آلمان برای پرورش و گسترش دادن این امتیاز دریافتی است (پایان اظهار نظر) (تذکر: این نظر شوپس در مورد آقای طباطبائی در کتاب اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱۸، ص ۱۲۴-۱۲۳، تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۷۹، ۳ آبان

## ۵۸، آمده که از آنجا نقل شده است و من در کتاب پاریس و تحول انقلاب... عیناً آن را آورده ام).

زد و بند دارو دسته آقای خمینی با جمهوریخواهان. در مورد زد و بند دارو دسته آقای خمینی با جمهوریخواهان آمریکا در ص ۲۳۲ کتاب گروگان گیری و جانشینان انقلاب چنین آمده است:

« برای اولین بار در سوم آبان ۵۹، در حالی که ۱۱ روز به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا باقی مانده است، از «طرحهای مخفی» ریگان برای آزادی گروگان ها پرده برداشته است و آن را نظیر طرح های مخفی نیکسون در جنگ ویتنام که هنوز کسی از آنها خبر ندارد، دانسته است .

طبق گزارش یونایتد پرس از واشنگتن کارتر در یک نطق انتخاباتی جمهوری خواهان را به مزخرف گویی متهم کرد. کارتر گفت جمهوری خواهان عادت دارند درست قبل از انتخابات «گود اسپی» (یعنی مزخرف گویی کردن) پخش کنند. کارتر همچنین «طرحهای مخفی» ریگان را برای آزادی گروگان ها به طرح های مخفی نیکسون طی جنگ ویتنام در سال ۱۹۶۸ تشبیه کرد و گفت هنوز هم کسی از این طرح ها مطلع نشده است.» (گروگانگیری و جانشینان انقلاب ص ۲۳۲؛ کیهان، دوشنبه ۵ آبان ۵۹، شماره ۱۱۱۲۷، ص ۱۰) افزون بر این در فصل ششم کتاب تحت عنوان تعلل عمدی در آزادی گروگان ها، حد اقل ۵-۶ مورد دیگر که دال بر زد و بند با ریگانیان دارد، از زبان بعضی از سران جمهوری اسلامی از جمله با هنر، رجائی، هاشمی رفسنجانی، محمد خزائی (وکیل مجلس) و... عنوان شده است.

نامه بیش اندازه طولانی شد و این اندازه فعلاً برای پاسخ کافی است. پاسخ مابقی مطالب هم بماند برای بعد و یا گفتگوی حضوری اگر دست داد. در ضمن صادق عزیز یادآور می شوم که اگر هدف از ملاقات و گفتگوی حضوری تبادل و تصحیح اطلاعات است با کمال میل حاضریم. ولی اگر بخواهید از آقای خمینی خدا بسازید، همانگونه که در بی بی سی با آقای فانی

ساختید و چند نفر لینک آن را برایم فرستادند و متذکر شده بودند که با گوش دادن به آن صبر خود را امتحان کنید، فکر میکنم، بدون ملاقات و گفتگو سابقه دوستی بهتر خواهد ماند.

یا حق و خدا نگهدار محمد جعفری ۸ دیماه ۱۳۸۹

و اما در مورد بخشی از نادرستی های خاطرات شما که من آنها را در کتاب «ده سال با اتحادیه در آلمان»، نقد کرده ام، عیناً به شرح زیر ملاحظه می کنید:

تذکر: تمامی این بخش نقد خاطرات سه جلد خاطرات آقای صادق طباطبائی است که از کتاب «در سال در اتحادیه در آلمان» نوشته محمد جعفری، ص ۳۱۱-۳۲۴ عیناً نقل شده و به خواست ایشان برای ایشان ارسال گردید است.

## نقد خاطرات سه جلد خاطرات آقای صادق طباطبائی

« کتاب تمام شده و آماده چاپ می گردید که از ایران خبر رسید: آقای صادق طباطبائی در رابطه با اتحادیه کتابی منتشر کرده است. از چاپ کتاب دست نگه داشتم تا ببینم آقای طباطبائی چه نوشته است. سرانجام کتاب بدستم رسید که در سه جلد بنام "خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی" توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار آقای خمینی منتشر شده بود. آن را مطالعه کردم. نادرستی و تحریف های زیادی آگاه و یا ناآگاه در هر سه جلد آن بچشم می خورد. تحریفها زیاد و بعضی از آنها چنان بین و گویا است که به همه آنها، نمی شود با چشم ناآگاهی نگریست و یا لفظ فراموشی بر آنها

اطلاق کرد. وی در ابتداء برای اینکه خود را از همه جهت آزاد کند و بدون پروا هر چه می خواهد بگوید و بنویسد، آورده است:

"گفتم "تا آنجا که در خاطر داشته ام"; این جمله را از آن رو آوردم تا به خواننده محترمی که قاعدتاً در پی هر ادعائی منتظر مدرک و سند مربوطه می باشد از همین الآن بگویم که چنین انتظاری را نداشته باشد. اسناد و مدارک و یادداشتها و نوشته ها و فیش هایی که از روزگاران گذشته تهیه کرده بودم، همه و همه و به یکباره و بدنبال واقعه ای مشکوک از منزل مسکونی ام به سرقت رفتند. پیگیری موضوع کار را به دیدار و ملاقات با وزیر اطلاعات وقت، و معونان ایشان کشاندم. ولی سودی حاصل نشد. مسئولان مربوطه این حادثه را سرقتی طبیعی دانسته و از خود سلب مسئولیت کردند از این جهت کوشش کرده ام در جاهائی که امکان داشته، به اسناد دیگران استناد کنم و در دیگر موارد آن جا که خود شاهد و یا شریک در حوادث بوده ام، به قرینه ها و شواهد ارجاع دهم." ( ۱۰۴ )

در زیر توضیح بعضی از نادرستی و تحریف ها به شرح زیر خواهد آمد.

## پول گرفتن از ایران و نجف

آقای طباطبائی در مورد گرفتن پول از خارج می نویسد: "در یکی از سفرهایم که خدمت امام رسیدم و شرح فعالیتهای انجمن های اسلامی دانشجویان را دادم، گفتم ما شدیداً در مضیقه مالی قرار داریم و هزینه های ما خیلی زیاد است و بیشتر مخارج ما مربوط به چاپ کتاب و جزوه می شود. ایشان پرسیدند هزینه احداث یک چاپخانه چقدر است؟ من پاسخ دادم. امام گفتند من تأمین می کنم آدرس و مشخصات را دادم... و از طریق بیروت پول برای ما حواله شد و با مساعدت امام توانستیم چاپخانه ای تهیه کنیم."

( ۱۰۵ ) در پائین همین صفحه آورده است سند شماره ۲. اما سندی در این رابطه نه تنها در این جلد بلکه در جلد های دوم و سوم هم نیست.

آقای طباطبائی در جای دیگر بعد از اینکه بیان می کند که آقایان بهشتی و موسی صدر "طراحی بلند مدت تاکتیک ها و استراتژی مبارزه را بر اساس آرمانهای امام خمینی بررسی و تدوین کردند." ( ۱۰۶ )

می گوید: " نقش ایشان در بازسازی فرهنگی و عقیدتی جوانان و دانشجویان خصوصاً در خارج از کشور را در دیگر فصل های این کتاب آورده ام. در همین جهت به ما در انجمنهای اسلامی دانشجویان اروپا کمک های مالی و فکری می کرد." ( ۱۰۷ )

برای روشن شدن موضوع ذکر شده چند نکته ضروری است:

الف- اصل مطلب چاپخانه دروغ محض است زیرا هیچگاه اتحادیه چاپخانه نداشته است و تنها یک چاپخانه در پاریس آقای عبد الباقی آیت اللهی در سال ۱۳۵۶ با کمک مالی آقای بنی صدر با یک شریک فرانسوی تهیه کرد که در زمانی که آقای خمینی در پاریس بود تمام اطلاعیه ها، سخنرانی ها، بیانیه ها و.. ایشان بوسیله این چاپخانه به چاپ می رسید و من آنرا در "کتاب پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد" توضیح داده ام. ( ۱۰۸ )

ب- با توجه به این مطالب آقای طباطبائی، نوشته آقای سرهنگ نجاتی که : " انجمنهای اسلامی دانشجویان از نجف و ایران و احتمالاً کشورهای دیگر اسلامی کمکهای مالی دریافت می کردند" ( ۱۰۹ ) کمی روشن می شود که چه کسانی پول بنام اتحادیه گرفته و خود آن را مصرف کرده اند.

ج- آقای دکتر بهشتی بعد از کنگره ششم اتحادیه که در آن شرکت داشت، در هیچ جمع عمومی دیگری شرکت نداشت زیرا کمی بعد از آن به ایران مراجعت کرد. بعد از مراجعت آقای بهشتی به ایران در هیچ سمینار و یا

کنگره ای صحبتی از آقای بهشتی به میان نیامده است. اما حسب نوشته کتاب خاطرات آقای طباطبائی، ایشان و بطوریکه در کتاب "پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد" آوردم، با همراهی آقای مهدی نواب عامل پیشبرد خط بهشتی در اتحادیه بوده اند. نه تنها آقای بهشتی در زمانی که در آلمان و مرکز اسلامی هامبورگ بود، مخالف فعالیت علنی سیاسی اتحادیه بود بلکه آقای شبستری که بعد از ایشان عهده دار اداره مرکز اسلامی هامبورگ بود هم مخالف فعالیت سیاسی بود و خودش هم در هیچ فعالیت سیاسی علنی شرکت نمی کرد و اجازه هم نمی داد که سمینار و یا کنگره ای در آنجا برگزار بشود.

## ادغام دو سازمان

در مورد ادغام دو سازمان نوشته است:

" به موازات اروپا در آمریکا هم انجمنهای اسلامی فعالیتهای مشابهی داشتند. از کنگره ششم این دو اتحادیه در هم ادغام شدند... فصلنامه " مکتب مبارز " به صورت نشریه ارگان هر دو سازمان منتشر شد که بسیار نشریه پر باری بود. مقالات آن عمدتاً توسط اعضاء نوشته می شد، مقالاتی هم به دستمان می رسید مثلاً از دکتر شریعتی، استاد مطهری، دکتر بهشتی، بنی صدر و دیگران. " ( ۱۱۰ ) باز در جای دیگر همین جلد می گوید: " اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا و آمریکا از کنگره ششم و هفتم با هم متحد شده بودند. " ( ۱۱۱ )

چندین خلاف حقیقت در همین چند جمله آمده است:

- دو سازمان هیچگاه در هم ادغام نشد، در کنگره هشتم، تصمیم گرفته شد که " مکتب مبارز " ارگان دو سازمان گردد و شماره



۱۵ مکتب مبارز، اولین شماره ایست که ارگان دو سازمان گردیده است (۱۱۲)

فهرست اهم مقاله های مکتب مبارز و اینکه چه کسانی آن را نوشته اند در فصل هفدهم آمده است. در مکتب مبارز از شماره چهار به بعد مقاله و یا مطلبی از آقای دکتر بهشتی نیامده است.

در تمام مکتب های مبارز از شماره ۱ تا ۲۵ نه تنها هیچ مقاله ای از شهید مطهری نیامده است، بلکه آقای مطهری در مکتب مبارز شماره ۲۳ به همکاری با رژیم شاه و ساواک مفتخر شده است (۱۱۳).

### تشکیل نهضت آزادی و انتشار پیام مجاهد

در مورد تشکیل نهضت آزادی و انتشار پیام مجاهد چنین توضیح می دهد:

" با تشکیل شاخه های نهضت آزادی در اروپا و انتشار روزنامه پیام مجاهد به عنوان ارگان انتشاراتی نهضت آزادی خارج از کشور؛ ابوالحسن بنی صدر، رحمان کار گشا و ناصر تکمیل همایون نیز کمیته اروپائی جبهه ملی سوم را پایه ریزی کردند و " خبرنامه جبهه ملی سوم " ارگان انتشاراتی آن گردید. " (۱۱۴) در همین قسمت چند تحریف آمده است که برای اطاله کلام، در مورد جبهه ملی سوم و نهضت آزادی خارج از کشور و چگونگی انتشار خبرنامه و پیام مجاهد، در همین نوشته به اندازه کافی آمده است به آنجا مراجعه کنید. (۱۱۵)

### اعتصاب غذای اتحادیه با روحانیون مبارز و اختلاف

آقای طباطبائی می گوید که اختلاف بر سر آوردن نام سید مهدی هاشمی در لسیت آزادی زندانیان بوجود آمد. حقیقت آنستکه همانطوریکه در فصل سیزدهم همین کتاب آمده: اختلاف بر سر گذاشتن میز کتاب سازمان

دانشجویان مسلمان ایرانی بود و نه آوردن و یا نیاوردن نام سید مهدی و بر خلاف گفته آقای طباطبائی که با تماس با آقای خمینی و ناراضی بودن ایشان از آوردن نام سید مهدی در لیست خواهان آزادی زندانیان سیاسی نام سید مهدی حذف شده است و آقای خمینی گفته اند: " حقتان است که نام سید مهدی هاشمی را در نپذیرید. اما درخواست آزادی بقیه زندانیان که در فهرست نامشان آمده است از جمله آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، عزت الله سبحانی، لطف الله میثمی، که جمعاً ۱۲ نفر می شدند اشکالی ندارد" (۱۱۶)

توضیح:

۱- در تمام اطلاعیه های اعتصاب غذا و ضمیمه قدس شماره ۳ که ۸۱ صفحه است نام سید مهدی هاشمی با عکس و تفصیلات چنین آمده است: " مجاهدین راستین، مرجع عالیقدر حضرت آیت الله خمینی، آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، سید مهدی هاشمی، مهندس لطف الله میثمی، عزت الله سبحانی، ... " (ص ۱۲ جزوه).

۲- " آزادی مجاهدین راستین آیت الله سید محمود طالقانی، آیت الله حسینعلی منتظری، سید مهدی هاشمی، عزت الله سبحانی و مهندس لطف الله میثمی. " (ص ۲۴ جزوه).

۳- " زندگینامه روحانی مبارز سید مهدی هاشمی: در صفحه ۶۹ و ۷۰ این جزوه و نیز در صفحه ۳۷، ۴۲ و ۵۷ آمده است.

۴- تمام اسناد موجود گواه بر این مطلب است که آقای خمینی تا زمانی که امر بر حذف آیت الله منتظری در سال ۶۷ و ۶۸ قرار نگرفته بود با آقای سید مهدی هاشمی هیچ مشکلی نداشت و وقتی قرار بر حذف منتظری گرفته شد سید مهدی هاشمی، قاتل، جنایتکار، ساواکی و... از کار در آمد.

## آمدن آقای خمینی به پاریس و کنگره

### در مورد آمدن آقای خمینی به پاریس و کنگره اتحادیه انجمنهای اسلامی می نویسد:

" روز اول کنگره با قرانت پیام های دریافتی و گزارش از روند تحولات کشور در گذشته و چشم انداز آیند آن و همچنین گزارش دکتر رضا صفاتی مسنول مالی اتحادیه آغاز شد و نزدیکیهای غروب که جلسه برای یک ربع تنفس تعطیل گردید. پس از شروع مجدد به کار جلسه آقای محمد جعفری که به ریاست و اداره مجمع عمومی را بر عهده داشت از آقای علیزاده دبیر فرهنگی و انتشارات خواست که گزارش عملکرد اتحادیه را در یک سال گذشته ارائه دهد که مرا پای تلفن دعوت کردند.

تلفن کننده حسن حبیبی بود که اطلاع داد امام از نجف به مقصد کویت حرکت کرده و با مشکل ورود به آن کشور مواجه شده اند. ...جلسه موقتاً تعطیل گردید... پس از روشن شدن وضع امام و اعلام اینکه ایشان فردا در پاریس خواهند بود، کنگره موقتاً تعطیل شد و قرار گذاشته شد کنگره فوق العاده سه ماه بعد در آخن تشکیل گردد... روز بعد از ورود امام به پاریس نمایندگانی از کنگره اتحادیه ( که بطور موقت تعطیل شده بود) به پاریس آمده و با امام دیدار کردند. گرچه در آن لحظه امام خود را برای استراحت بعد از نهار آماده کرده بودند، ولی با اعلام احمد آقا که دبیران جدید اتحادیه هستند آنان را به حضور پذیرفتند. " ( ۱۱۷ )

قبلاً تشریح این کنگره که کنگره چهاردهم اتحادیه بود، آمده است. اجمالاً اینکه وقتی آقای طباطبائی اطلاع داد که امام در راه پاریس هستند و تا چند ساعت دیگر به پاریس وارد خواهند شد، کنگره موقتاً به منظور ابراز احساسات و خوشحالی برای ساعتی تعطیل شد و چند نفری از همانجا به سوی پاریس حرکت کردند ( ۱۱۸ ) و کنگره کار خود را از سر گرفت و

پس از پایان کار کنگره و انتخاب هیئت مدیره جدید، من هم با تعدادی دیگر به پارس حرکت کردیم. ( ۱۱۹ )

کنگره هم نمایندگانی برای رفتن به پاریس و دیدار با آقای خمینی انتخاب نکرد. اما آوردن این مطلب که " با اعلام احمد آقا که دبیران جدید اتحادیه هستند آنان را به حضور پذیرفتند. " بایستی آقای طباطبائی برای بالا بردن مقام و منزلت خودش، به احمد آقا گفته باشد که اینها دبیران جدید اتحادیه هستند. اصل مطلب هم نادرست است.

سه ماه بعد هم کنگره فوق العاده ای تشکیل نشده است سه ماه بعد هم من و هم آقای طباطبائی در ایران بودیم. به طوریکه بچه های اتحادیه به من گزارش دادند، در آبان ماه سال ۵۸ کنگره اتحادیه در مسجد بلال آخن تشکیل و پس از ختم کار کنگره آقایان محمد صلواتی، محمد حسین بحریه، محمد پایا، محمود محمد زاده ( محمود لاگه لویه ) و رسول حنائی نژاد به عنوان هیئت مدیره و عضو علی البدل انتخاب شدند.

## آقایان بنی صدر و صدر

آقای طباطبائی در کتاب خود آقای بنی صدر را هم بی بهره نگذاشته است. ابتدا عنوان کرده " در میان گروه های خارج از کشور، جبهه ملی سوم و آقای بنی صدر هر چند بدشان نمی آمد که آقای صدر را تخطئه کنند و تغذیه اطلاعاتی آنها هم از طریق جلال الدین فارسی بود. اما روی هم رفته نسبت به آقای صدر و دکتر چمران محتاطانه تر و منصفانه تر برخورد می کردند. " ( ۱۲۰ ) بعد به دنبال همین مطلب و ماجرای تکذیبیه هانی الحسن، ماجرا را همراه با چند تحریف غلیظ تر کرده، می گوید:

" دو هفته از این ماجرا ( یعنی تکذ بیه هانی الحسن. ن. ) نگذشته بود که خبرنگار جبهه ملی سوم منتشر گردید. این خبرنگار توسط آقای بنی صدر منتشر می شد. در این خبر سنوال و دستخطی از هانی الحسن و مطلبی بدین مضمون چاپ شده بود: " در مصاحبه ای که با ماهنامه قدس انجام داده اید، اظهاراتی کرده اید که سنوال بر انگیز است. نظرتان چیست؟ " هانی الحسن هم جواب داده بود که من نه چنین ماهنامه ای را می شناسم و نه چنین مصاحبه ای انجام داده ام....طبیعتاً یکی از کسانی که آتش گرفت، خود من بودم. همان شب به آقای بنی صدر تلفن زدم. آن موقع به ایشان "سید" می گفتیم و به آقای دکتر حبیبی " شیخ ". گفتم سید، این مطلب چیست که نوشته اید؟ گفت که به من رسیده و من هم نوشته ام. گفتم آخر این سوزاند کباب است! گفت ببین پسر جان! آنهایی که می خواهند نه سیخ بسوزد و نه کباب، هم سیخ را می سوزانند و هم کباب را؛ باید دارای مواضع روشن بود. نباید برای تأیید یک مقامی مطلب جعل کرد. شما ها چرا مطلب جعل کردید؟ آقای بنی صدر قدری نسبت به آقای صدر حساس بود. برای اینکه می خواست در انجمن اسلامی به عنوان تنها ایدئولوگ اعتبار داشته باشد. من گفتم خیلی متشکرم، فقط همین جمله را می خواستم از شما بشنوم. بعداً انشاء الله خدمت خواهیم رسید. " ( ۱۲۱ )

و اما نکات توضیحی در باره متن فوق:

۱- اصولاً آقای جلال الدین فارسی با آقای بنی صدر هیچگاه رابطه خوبی نداشته است، همچنانکه امام موسی صدر را هم بر نمی تافت و تا توانست علیه آقای صدر عمل کرد و در نوشته هائی که علیه او منتشر کرد، آقای صدر را هم همکار رژیم ایران قلمداد می نمود. وی در مقاله ای که تحت عنوان " از شاه تا شمعون " ( پیوست سند شماره ۹۶ ) نوشته و بوسیله دانشجویان مسلمان خارج از کشور منتشر کرده، در مورد آقای صدر از جمله آورده است: " چیزیکه موسی صدر بنام " جبهه ملی حفظ جنوب "

میخواند چند نماینده مجلس و وزیر سابق و موجود از قماش کثیفترین خائنان به اسلام و شیعه اند... حالا چند نفر که در شناسنامه شان در برابر کلمه مذهب نوشته است "شیعه" و در ماهیت و عقیده و رفتار جز صلیبی نیستن و باید نه شیعی بلکه از فرقه شیعه صلیبی خواندشان تحت ارشاد موسی صدر به اینطرف و آن طرف می دوند ... دبیر کل "جبهه" موسی صدر همراه چهار عضو آن به خدمت کامیل شمعون صلیبی خون آشام معروف میروند و پس از گفتگو با او کشف می کنند که رهبر و مقتدا و مرجع ایشان است!.." (۱۲۲)

۲- تا جایی که من در جریان بودم، آقای بنی صدر از آقای جلال الدین " تغذیه اطلاعاتی " نمی شد. در لبنان و سوریه آقای محمد منتظری و دوستانش اطلاعات آن دیار را برای آقای بنی صدر می فرستادند.

۳- تکذیبیه را هم آقای فارسی و دارو دسته اش از هانی الحسن گرفته بودند و در خبرنامه جبهه ملی سوم پخش نگردید و بصورت جزوه کوچکی توسط بچه های دانشجویان مسلمان خارج از کشور و کسانی که روزنامه "فدائیان" آقای فارسی را پخش می کردند، پخش شد.

۴- علیرغم اینکه من مطمئن بودم که آن تکذیبیه (پیوست سند شماره ۷۳) در خبرنامه جبهه ملی سوم پخش نشده است، با خود گفتم شاید من اشتباه می کنم و یا شاید فراموش کرده باشم. نظر به اینکه مجلد شده همه خبرنامه ها که جمعاً ۵۶ شماره است، در اختیار داشتم، به آن مراجعه کردم. نه تنها تکذیبیه در آنجا منتشر نشده است، بلکه در مورد آقای صدر و مطالب فوق هم کلمه ای ننوشته است. آنچه در مورد لبنان و آقای صدر و فلسطینیان در خبر نامه آمده به شرح ذیل است:

- در شماره ۳۶ خبرنامه، مورخ فروردین ماه ۱۳۵۳، مطلب کوتاهی بنام " توطئه در بیروت " آمده است:

" سازمان امنیت ایران یک مرکز " عملیاتی " در بیروت بوجود آورده است. سفیر و اعضای مهم سفارت از کارگشته ترین اعضای سازمان امنیت ایران بوده و برای اداره این مرکز انتخاب و روانه لبنان شده اند. منصور قدر سفیر شاه که از هر حیث شایستگی این عنوان را دارد، کارش اخلال در کار رهبری شیعیان لبنان و اداره فعالیت‌های جاسوسی در منطقه است... اهمیت لبنان برای جنبش فلسطین و موقعیت لبنان از لحاظ جنبش‌های منطقه، ایجاب می کند که عموم مبارزان مسئولیت شناس با دقت مراقب وضع باشند و بهر وسیله بدولت لبنان حالی کنند از همدستی با رژیم تبهکار شاه در اینگونه توطئه ها بپرهیزد" ( ۱۲۳ )

- پس از آن در شماره ۴۴ خبرنامه، مورخ آذر ماه ۱۳۵۴، تحت عنوان " توطئه در لبنان " آمده است: " پس از تسویه حساب خونین با جنبش فلسطین در اردن، آمریکا همواره در صدد بود که لبنان دومین پایگاه مردم فلسطین را از دست نیروهای مسلح آن بدر آورد. پس از آنکه توطئه ایجاد کینه نسبت به فلسطینی ها نزد شیعیان جنوب لبنان بر اثر درایت رهبری آن بی نتیجه ماند و ارتش لبنان نتوانست بیهانه درخواست مردم جنوب لبنان علیه نیروهای مسلح فلسطین وارد عمل شود، برنامه مسلح کردن عناصر دست راستی زیر پوشش مسیحیت به مورد اجرا گذاشته شد... رهبری جنبش شیعه سیاست خود را دفاع قاطعانه از جنبش فلسطین قرار داده است و ضابطه اصلی فعالیت‌هایش دفاع از موجودیت این جنبش بوده و اقداماتش با هدف‌های جنبش همساز است. از اینروست که امام صدر رهبر جنبش آماج حملات وابسته هاست و شیعه قربانی حملات کتائب است. چند هزار کشته و هزارها زخمی از " چپ ها و راست های " وابسته نیستند از این مردم محروم اما دلاورند این محرومترین مردم لبنان هستند که تحت لوای حرکت محرومین پیاخاسته و خون خود را وثیقه حفظ موجودیت جنبش فلسطین قرار داده اند... " ( ۱۲۴ )

- سپس در شماره ۵۰ خبرنامه، مورخ فروردین ماه ۱۳۵۶، تحت عنوان " کشورهای عرب علیه فلسطینی ها "، آمده است: " در روزهایی که

اجلاس عمومی جنبش فلسطین برگزار می شد، دوست و یار بزرگ این جنبش کمال جنبلات شهید شد.... فلسطینی ها و چپ لبنان متقاعد شده بودند که سوریه دژ انقلاب عرب است. هیچ نمی توانستند باور کنند که روزی رئیس دولت سوریه بکمک یک اقلیت مارونی مرتجع بشتابد. این پندار وهم آلود جنبش فلسطین را به شکست کشاند. این شکست بخاطر آن نبود که جنبش به ضعفهای خود کم بها می داد بلکه بدان خاطر بود که از خاطر رهبری جنبش خطور نمی کرد که دولت سوریه با استفاده از این ضعفها علیه جنبش وارد عملیات نظامی شود...." ( ۱۲۵ )

- و در نهایت در شماره ۵۴ خبرنامه، مورخ بهمن ماه ۱۳۵۶، تحت عنوان " خاورمیانه در چنگال آمریکا "، نه تنها کلمه ای در این مقاله از لبنان و فلسطینی ها نیست، بلکه تحلیلی است که چرا انور سادات و سایر دولتهای مرتجع عربی اسرائیل به گدائی صلح می روند. فراز هائی از آن بقرار زیر است: " رفتن انور سادات با اسرائیل بگدائی صلح امری نبود که غیر قابل پیش بینی باشد:

" - وقتی سران کشورهای عرب قصابی ملک حسین را در سپتامبر سیاه ۱۹۷۰ نادیده می گرفتند، بلکه افکار عمومی را نسبت به کشتار فدائیان فلسطینی بی تفاوت می کردند....

- وقتی بدنبال سپتامبر سیاه، فاجعه لبنان که مرحله تعیین کننده طرح خنثی کردن جنبش فلسطین بود به اجرا در می آید...
  - وقتی واقعیت مسئله اسرائیل از افکار عمومی منطقه پوشانده می شد و نقش این دولت در سلطه غرب بر منطقه بافکار عمومی توضیح داده نمی شد...
  - وقتی....
- می شد فهمید که سرانجام جانشین ناصر بیابوس عامل کشتار دیر یاسین خواهد رفت تا از او صلح را دریوزگی کند...." ( ۱۲۶ )



این بود بخش‌هایی از کلیه مطالبی که از شماره ۳۶ تا شماره ۵۶ آخرین شماره خبرنامه، در مورد فلسطین، لبنان، شیعیان لبنان و رهبری آن، دولت‌های عرب و سوریه آمده است. حال سؤال این است که چرا آقای طباطبائی در لباس داستان سرائی دروغ‌هایی را علیه بنی صدر و خبرنامه سر هم کرده است؟ این داستان سرائی‌ها دلایل گوناگونی می‌تواند داشته باشد که مهمترین آن پوشاندن کشتار فلسطینیان بدست رژیم سوریه در تل زعتر و نبتیه و تأیید آن بوسیله نهضت آزادی خارج از کشور و رهبری شیعیان لبنان است و به نظر من بردن جنازه مرحوم دکتر شریعتی به سوریه که صص ۱۴۳-۱۳۵ جلد اول کتاب خاطرات آقای طباطبائی را به خود اختصاص داده و مطلب، نادرستی هانی در بر دارد: به خاطر کشتار فلسطینی‌ها در تل زعتر و نبتیه بوسیله رژیم بعثی سوریه و حافظ اسد و حمایت و تأیید آن بوسیله نهضت آزادی و امام موسی صدر- که قریب به اتفاق دانشجویان مسلمان در اروپا به آن اعتراض کردند - بود و جنازه مرحوم شریعتی وسیله تسویه حساب‌های شخصی و دسته‌ای و پاک کردن خرابکاری‌ها قرار گرفت. خود آقای طباطبائی هم معترف است که از جنازه " در عین حال می‌خواستیم یک بهره‌برداری سیاسی هم بکنیم." (۱۲۷) عراق هم اجازه نمی‌داد صحت ندارد. (۱۲۸). در خبرنامه هم در موارد فوق نه منفی و نه مثبت چیزی نیامده است.

اینجانب از خواندن مطالب فوق در مورد آقای بنی صدر از زبان آقای طباطبائی شگفت زده شدم چرا که رابطه آقای طباطبائی حتی بعد از اینکه در هسته فرهنگی شرکت نکرد و ظاهراً جذب نهضت آزادی خارج از کشور و امام موسی صدر شده بود، رابطه اش به قول او با سید (یعنی ابوالحسن بنی صدر. ن.) بسیار حسنه بود. (۱۲۹)

اشتباه و یا سوء استفاده نشود، من امام موسی صدر را انسانی لایق و توانا ، آگاه به مسائل جهان و منطقه خاورمیانه و بویژه لبنان و سیاستمداری مدبر و مدیر می دانم و نه عاری از اشتباه. موقعی که آقای صدر در لبنان در اوج قدرت بود. در سفری که به آلمان کرده بود، برای تعدادی از اعضای اتحادیه وضعیت خودش و لبنان را تشریح کرده و افزوده بود که در حال حاضر لبنان در نگین انگشتر من است (شبییه به این تعبیر). شخصی که ظاهراً باید آقای مهدی سردانی باشد، از ایشان می پرسد حال که لبنان در نگین انگشتر شما است پس چرا دست بکار نمی شوید و حکومت لبنان را کنار زده و حکومت صالحی با دست خود بر پا کنید؟ آقای صدر جواب می دهند: حکومت کردن و داشتن، آدم های لایق و توانا و با ایمان لازم دارد، ما نداریم شما آنها را بیاورید. شما آدم هایتان را بیاورید و یا آدم ها یش را درست کنید، مابقی کار با من. (قریب به این مضمون)

در همین جا این نکته را در مورد رفتن امام موسی صدر به لیبی خاطر نشان کنم، آقای طباطبائی متذکر شده که " آقای صدر چند سال قبل به لیبی رفته ( فقط یک بار) و با قذافی ملاقات کردند که آن ملاقات به دعوا ختم شد. بر سر مسائل عقیدتی و کتاب سبزی که قذافی منتشر کرده بود... " (۱۳۰)

بطوریکه قبلاً در کتاب آمده است. بار اولی که آقای موسی صدر به لیبی سفر کرده بود، در سال ۱۹۷۰ و یا ۱۹۷۱، بعد از برگشت از لیبی در آلمان در مسجد بلال آخن، ، سخنرانی ترتیب داده شده بود و ایشان در مورد قذافی و اوضاع لیبی به بحث پرداختند و اینجانب و آقای ناطقی و .. از کرفلد در آن جلسه شرکت کردیم و او در آن جلسه از سفرش به لیبی و دیدار با قذافی و دیگر سران راضی بود. در سفر دومی که به لیبی رفته بود، قذافی کتاب سبز خود را به ایشان داده و از وی خواسته بود که نسبت به آن اظهار نظر کند و به لحاظ اسلامی آن را مور تأیید قرار دهد که امام موسی صدر با ظرافت مخصوص به خودش از کنار مسئله می گذرد. در سفر بعد حادثه ربودن ایشان اتفاق می افتد.

آقای طباطبائی در جلد دوم کتاب ص ۱۹۹-۱۷۳ و چندین جای دیگر کوشش کرده است که به خواننده خود بقبولاند که آقای خمینی و مصطفی خمینی و امام موسی صدر، در یک جهت فکر می کرده و هماهنگ بوده و اگر هم مشکلات و چیزهای جزئی وجود داشته، بر اثر شبهه افکنی هائی بوده که دشمنان سعی می کردند بین طرفین ایجاد کنند. تا جائی که من اطلاع دارم آقای خمینی و امام موسی صدر چه به لحاظ فکری و چه به لحاظ عملی با هم متفاوت بودند. تفاوت در روش نظری و عملی آنها همین بس که امام موسی صدر وقتی به لبنان رفت در یک دوره زمانی کوتاه موفق شد جنوب لبنان که شیعه نشین و عقب نگذاشته شده و مخروبه بود، به عمران و آبادی آنجا همت گمارد و شیعیان که در لبنان چیزی به حساب نمی آمدند و در ردیف سوم و چهارم، قرار داشتند را در جهان عزتمند و سربلند بگرداند و خلاصه چنان عمل کرد که شیعیان در لبنان نقش اساسی پیدا کردند و این نقشی هم که امروز دارند مرهون زحمات و اساسی است که او پایه آنرا افکند. اما آقای خمینی انقلاب به آن عظمت و جهانی را به دیکتاتوری تمام عیار تبدیل و کشور را ویرانه ساخت و چندین نسل را فدای دیکتاتوری خود کرده، قبرستانهای کشور را آباد نمود و عقبه او هم از دانشگاه ها قبرستان ساخت.

در مورد ربودن و قریب به یقین از بین بردن وی اگر به این نکته توجه شود، شاید یکی از رازهای این معما بهتر گشوده گردد:

یکی دو هفته قبل از اینکه آقای خمینی به پاریس بیاید، امام موسی صدر در لیبی مفقود و نا پدید گردید. قبل از اینکه آقای خمینی در ایران و جهان به امام خمینی ملقب گردند، آقای موسی صدر سالیان قبل از آن در جهان، کشورهای اسلامی و بویژه لبنان به لقب " السماحه الامام موسی صدر " مفتخر گردیده بود. حال با پیروزی انقلاب ایران، در ایران دو امام که هر دو روحانی والا مقام و اهل قم بودند، وجود داشت و از آنجا که دو کدخدا در دهی و یا دو پادشاه در اقلیمی نگنجد وجود دو امام هم، در یک زمان

را نشاید. شاید تقدیر بر این قرار گرفته باشد، که یکی از آن دو حذف گردد و تیر غیب به امام موسی صدر اصابت کرده باشد و خدا دانا تر است.

### شکسته نفسی!

آقای طباطبائی در سه جلد کتاب خاطرات، تعریفهای زیادی کرده و بسیاری از امور را به خود منتسب نموده است که من به چند نمونه آن اشاره خواهم کرد:

۱- " اگر انقلاب اسلامی ایران را به اتومبیلی تشبیه کنیم، من و احمد را موتور آن اتومبیل میدانم و امام را سکان دار و فرماندار آن." ( ۱۳۱ )

(توضیح: واوی که درشت نوشته شده، همان اشتباهی است که بر اثر کم توجهی من روی داده است و از این بابت در نامه از شما عذر خواهی کردم. جعفری)

۲- " در کنگره پنجم سالانه در سال ۱۳۴۷ بود که به عنوان مسئول روابط بین الملل تصمیم گرفتم با امام در نجف ارتباط برقرار کنیم." ( ۱۳۲ )

ما در اتحادیه هیچگاه مسئول امور بین الملل نداشتیم و آنچه که بود مسئول ارتباطات خارجی بود و نه چیز دیگر و در تمام مکاتبات آمده است مسئول ارتباطات خارجی.

۳- "آقای بهشتی محصولی فراتر از قاعده" ( ۱۳۳ )

۴- " یادم هست که صحبت از این شد که وقتی انقلاب به پیروزی رسید چه می شود؟ آقای صدوقی خطاب به من گفتند خوب شما می شوید نخست وزیر! من گفتم: بنده غلط می کنم نخست وزیر ایشان ( امام ) بشوم. گفت چطور؟ گفتم: من حال این را ندارم که هر روز یک نامه دریافت بکنم که جناب نخست وزیر همان طوری که کراراً تذکر داده ام! من حال گرفتن این نامه ها را ندارم، هر امر دیگری بکنند چرا. دوباره آقای صدوقی گفت: رئیس جمهور ( ۱۳۴ )

۵- " آقایان موسی صدر و بهشتی "طراحی بلند مدت تاکتیک ها و استراتژی مبارزه را بر اساس آرمانهای امام خمینی بررسی و تدوین کردند." ( ۱۳۵ )

### نظر اینجانب در مورد آقای بهشتی چنین خلاصه شده است:

" آقای بهشتی که در مجلس خبرگان فرصتی بدست آورد علیرغم اینکه وی به ولایت فقیه اعتقاد نداشت، مجلس را در جهت تصویب ولایت فقیه برای رسیدن به امیال خود پیش برد. وی که نقشه رهبری ایران را در سر می پروراند و آن را حق مطلق خود می دانست." ( ۱۳۶ )

وی که "تجسم عینی اش از سیاست و مذهب، اسقف ماکاریوس رئیس جمهور قبرس که رهبری سیاسی و رهبری مذهبی هر دو را با خود همراه داشت، بود، ولایت فقیه را برای صعود خود به قله رهبری سیاسی و مذهبی کشور در جهت امیال خود یافت.

آقای بهشتی آخوندهایی نظیر آقای خمینی و منتظری را قبلاً مرتجع می پنداشت و به ولایت فقیه اعتقادی نداشت، خود را روحانی روشنفکر مترقی خارجه رفته و زبان خارجه دان می دانست.

کسانی به هنگامی که آقای بهشتی در آلمان بود با وی حشر و نشری داشتند، می‌توانند شهادت بدهند که آقای بهشتی که در زمان ریاستش بر دیوانعالی کشور، لایحه قصاص کذابی را تهیه و آن را به اجراء گذاشت و حامی ولایت فقیه گردید، آقای بهشتی روشنفکر مترقی در آلمان و دوران قبل از پیروزی انقلاب نبود، بلکه بهشتی دیگری با همان نام و نشان بود." (۱۳۷)

آن آقای دکتر بهشتی که زمانی در مرکز اسلامی هامبورگ بود و مسئله صیغه و همبستر شدن با دختران خارجی و نیز تناول غذای غیر ذبح اسلامی و... را حل کرده بود،

"یادم هست در یکی از جلسات در حضور آقای بهشتی صحبت از این شد که اگر یک دختر آلمانی حاضر به ازدواج موقت شد، چگونه برخورد شود. آقای بهشتی گفتند خوب، اشکالی ندارد، اگر هم خانم بداند که چنین مقررات و ضوابطی در مذهبتان دارید، در باطن خوشحال می‌شود و می‌فهمد که شما جوان بی بند و باری نیستید که رهایش کنید، تعهد و قیودی دارید. این دوست ما ادامه داد که خوب ما تا این را بخواهیم به او بفهمانیم مقدماتی لازم دارد و لازمه اش یک ارتباط اولیه است و می‌خواست از آقای بهشتی فتوایی بگیرد! که آقای بهشتی با سعه صدر مشکل او را حل کرد!" (۱۳۸)

هنوز آن دکتر بهشتی بود که مقاله "روحانیت در اسلام و در میان مسلمین" را نوشته بود.

آقای دکتر بهشتی مقاله ای در باره "روحانیت در اسلام و در میان مسلمین" نوشته که در کتابی بنام "بحثی در باره مرجعیت و روحانیت" چاپ و منشر شده است (۱۳۹) به منظور درک بهتری از نظرات ایشان، بخش هایی از آن در اینجا ذکر می‌شود. وی در مورد امتیازات طبقاتی و روحانی می‌گوید:

" دین آسمانی اسلام اینگونه امتیازات ناروا را بکلی الغا کرده است. در اسلام امتیازات طبقاتی بهیچوجه و هیچ رنگ وجود ندارد. افراد انسان، سفید و سیاه، عرب و عجم شرقی و غربی، شهری و روستائی، عالم و جاهل، فقیر و غنی، سردار و سرباز، شاه و رعیت و سایرین در استفاده از کلیه حقوق و آزادیهای اجتماعی برابرند. ملاک بدست آوردن مشاغل و مناب شایستگی شخصی و معلومات و صفات و ملکات لازم برای تصدی آنها است و هیچ عامل خانوادگی و ارثی در آن دخالت ندارد... حتی عالیترین مناصب و مقامات اجتماعی حکومتی و عالیترین مدارج علمی و معنوی در گرو هیچ چیز جز شایستگی نیست." (۱۴۰)

در مورد حکومت و خلافت در زمان غیبت می نویسد:

" برخی از اهل تسنن خلافت را مخصوص قریش، برخی دیگر مخصوص بنی هاشم و برخی از فرق شیعه مخصوص خاندان علی(ع) دانسته و باین ترتیب پای حقوق خانوادگی و طبقاتی را در اسلام باز کرده اند، ولی طبق عقیده شیعه دوازده امامی مطلب بصورت دیگری است. آنها امامت را حق اختصاصی دوازده نفر معین از خاندان علی(ع) آنها بعلت انحصار در موهبت الهی یعنی علم مرتبط بوحی و تقوی و مصونیت در درجه عصمت در آن است و نظیر انحصار مقام نبوت در افراد معین با صفات و مشخصات معین است بی آنکه جنبه امتیاز طبقاتی داشته باشد.

با غیبت امام دوازدهم حضرت ولی عصر(عج) و کوتاه بودن دست مردم از حکومت علم و عدل آن حضرت شئون غیر اختصاصی امامت بهمه کسانی که شرایط آنها را داشته باشند منتقل می شود کمترین عامل خانوادگی یا ارثی دخالت ندارد. نه فرزند مرجع تقلید، مرجعیت را از پدر به ارث می برد و نه فرزند قاضی، منصب قضاء پدر را. و اگر فرزند صفات و شرایط لازم

برای شغل و مناصب و مقام پدر را دارا نباشد هیچ اولویتی بر دیگران ندارد.

بنابراین در اسلام هیچ چیز طبقاتی نیست و مناصب و مشاغل و حدود و حقوق و اصناف گوناگون و مزایای هر صنف متناسب با وضع طبیعی یا شبه طبیعی افراد و امتیازاتی است که واقعاً دارا هستند و با کار و کوشش بکسب آنها نائل شده اند.

روحانیت و شئون گوناگون آن نیز مخصوص طبقه معین یا خانواده معین نیست و برای روحانی هیچ گونه امتیاز طبقاتی مقرر نشده است." ( ۱۴۱ )

### سمت خاصی بنام روحانیت

وی در ادامه همین مطلب می گوید: " از این بالاتر، در اسلام سمت خاصی بنام روحانیت، نظیر آنچه در میان پیروان بسیاری از ادیان هست و تقریباً شغل و حرفه خاص روحانیون شمرده می شود، سراغ نداریم.

آنچه در اسلام هست؛ یک سلسله تکالیف واجب یا مستحب عمومی است که برخی عینی و اغلب کفائی است بی آنکه کمترین شغل و حرفه ای برای یکدسته داشته باشد." ( ۱۴۲ )

عالمان دین و مزایای مخصوص

آقای دکتر بهشتی می گوید: " اگر مسلمانان بیدار و هوشیار باشند، دین و علوم دینی هیچگاه وسیله سوء استفاده و دنیا طلبی اشخاص قرار نگیرد و از این راه طبقه خاص که برای خود حریم اجتماعی و مزایای مخصوص مالی و غیر مالی فراهم آورند بوجود نیاید." ( ۱۴۳ )



## لباس منحصر علمای دین نیست

وی در مورد لباس روحانیت بحث خود را چنین ادامه می دهد:

" در عصر ما بسیاری از مردم، حتی برخی از خواص بجای آنکه اشخاص را بملاک علم و فضیلت و تقوی بشناسند، به لباس می شناسند. در محیط ما لباس شخص اساس روحانیت شمرده می شود. بسیاری از مردم هر که در این لباس باشند روحانی می شمرند بی آنکه به خود زحمت بدهند در باره علم و تقوای او که دو رکن اصلی روحانیت است به اندازه کافی تحقیق کنند... حتی اگر وقت نماز ظهر رسید و همه بنماز ایستادند بندرت باین فکر می افتند که با او نماز بخوانند. تو گویی چنین می پندارند که فقط کسانی می توانند امام جماعت باشند که لباس مخصوص داشته باشند... هر کس مختصر اطلاعی داشته باشد لا اقل از طرز لباس پوشیدن مردم نقاط مختلف می تواند باسانی بفهمد که اولاً عبا و عمامه و قبا در هیچ دوره لباس منحصر علماء دین نبوده و حتی در عصر ما مردم عادی بسیاری از بلاد قبا می پوشند و عمامه بر سر می گذارند. ثانیاً در هیچ زمانی از طرف روحانیون تشکیلات و مقرراتی وجود نداشته که کسی را از پوشیدن این لباس محروم کنند. هر کس می تواند این لباس را بپوشد بی آنکه کمترین فضیلت و تقوی و مایه علمی داشته باشد. تنها یک رسم در چند قرن اخیر بوده که علمای دین بعلت سادگی و بی آلابشی یا بعلت دیگر این لباس را پوشیده اند..." ( ۱۴۴ )

در پایان این مطلب ذکر این نکته را لازم می دانم:

کتاب " بحثی در باره مرجعیت و روحانیت " در سال ۱۳۴۱ بوسیله شرکت انتشار، نشر پیدا کرد و بعنوان کتاب برگزیده سال معرفی گردید. در این کتاب مقاله هائی از آقایان علامه سید محمد حسین طباطبائی، حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، سید مرتضی جزایری، سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری و سید محمد بهشتی آمده است. این کتاب بعد از پیروزی انقلاب تا به امروز، در محاق سانسور قرار گرفته و اجازه انتشار پیدا نکرده است. علت اصلی سانسور

هم مقاله های شهید مطهری و آقای دکتر بهشتی است که هر دو مقاله در مخالفت با ولایت فقیه و حتی مرجعیت منحصر به فرد است. در مقاله شهید مطهری بجای یک مرجع تنها، شورای مرجعیت پیشنهاد شده است.

تا جایی که در توان داشتم سعی کردم که ریز و درشت مسائلی را در طول ده سالی که در آلمان بودم و در چارچوب اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان فعالیت کرده و با سران مبارزین مسلمان کم و زیاد همکاری و رابطه داشته و آن ها را تجربه کردم، بطور نسبی و واقعی گزارش کنم. بگمان خودم اگر در این گزارش توانسته باشم که زمینه و یا گرده نسبتاً روشنی از وضعیت مبارزین مسلمان به هنگام ورود آقای خمینی به پاریس برای خوانندگان خود گزارش کنم، خود را در این کار موفق می دانم و داور نهایی خداست.

محمد جعفری

لندن ۵ مرداد ۱۳۸۷ برابر ۲۶ جولای ۲۰۰۸ « (۱۴۵)

- ۱۰۴- خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی، جلد اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷، سخنی با خواننده، ص ح و خ .
- ۱۰۵- همان سند، ص ۱۰۷-۱۰۶ .
- ۱۰۶- همان سند، ج ۲، ص ۱۷۹ .
- ۱۰۷- همان سند.
- ۱۰۸- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد"، از محمد جعفری، ص ۳۳۶-۳۳۵ و ۴۶۶ .
- ۱۰۹- تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، از: سرهنگ غلامرضا نجاتی، جلد اول، ص ۴۷۷- ۴۷۴
- ۱۱۰- خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی، جلد اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۱۱۹ .
- ۱۱۱- همان سند، ص ۱۵۴ .
- ۱۱۲- نگاه کنید به همین کتاب، ص ۳۳-۳۵ .
- ۱۱۳- اسلام مکتب مبارز، شماره ۲۳ شماره مخصوص شریعتی، ص ۲۴، ۲۲ و ۴۳؛ و همین کتاب صص ۲۲۳-۲۲۱ .
- ۱۱۴- خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی، جلد اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۲۱۲- ۲۱۱ .
- ۱۱۵- همین کتاب، فصل پنجم، ص ۸۱-۷۰ و ص ۳۸۸ .
- ۱۱۶- خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی، جلد اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۱۴۸

- ۱۱۷- همان سند، ص ۳۴۷-۳۴۶.
- ۱۱۸- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد" ، از محمد جعفری، ص ۵-۶ و ۴۴۲ شماره ۱۴.
- ۱۱۹- همان سند.
- ۱۲۰- خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی، جلد دوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۱۷۶
- ۱۲۱- همان سند، ص ۲۰۴.
- ۱۲۲- از شاه تا شمعون، به ترتیب ص ۴ و ۹ و ۱۲. اصل آن که ۱۶ صفحه است، همرا با ۸ صفحه کپی چند روزنامه عربی، نزد اینجانب موجود است.
- ۱۲۳- خبرنامه جبهه ملی سوم، شماره ۳۶، فروردین ۱۳۵۳، ص اول.
- ۱۲۴- همان سند، شماره ۴۴ ، مورخ آذر ماه ۱۳۵۴، ص اول و دوم.
- ۱۲۵- همان سند، شماره ۵۰ ، مورخ فروردین ماه ۱۳۵۶، ص آخرودوم و هفتم.
- ۱۲۶- همان سند، شماره ۵۴ ، مورخ بهمن ماه ۱۳۵۶، ص اول و دوم.
- ۱۲۷- خاطرات سیاسی اجتماعی دکتر صادق طباطبائی، جلد اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۱۳۸
- ۱۲۸- همین نوشته، ص ۲۱۷-۲۱۶.
- ۱۲۹- نگاه کنید به "کتاب پاریس و تحول انقلاب از ..."، از محمد جعفری، فصل ششم گروه بنی صدر، ص ۳۳۰-۳۲۹.
- ۱۳۰- خاطرات دکتر صادق طباطبائی، جلد دوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۲۲۴ .
- ۱۳۱- همان سند، جلد اول، سخنی با خواننده، ص ج .

- ۱۳۲- همان سند، ص ۷۶
- ۱۳۳- همان سند، ج ۲، ص ۱۲۱-۱۲۲.
- ۱۳۴- همان سند، ج ۳، ص ۱۲۱.
- ۱۳۵- همان سند، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۱۳۶- تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، از محمد جعفری، ص ۱۵.
- ۱۳۷- همان سند، ص ۱۷.
- ۱۳۸- خاطرات صادق طباطبائی، جلد اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۷، ص ۱۰۳-۱۰۴
- ۱۳۹- کتاب "بحثی در باره مرجعیت و روحانیت" در سال ۱۳۴۱ بوسیله شرکت انتشار نشر پیدا کرد و بعنوان کتاب برگزیده سال معرفی گردید.
- ۱۴۰- بحثی در براه مرجعیت و روحانیت، شرکت انتشار ۱۳۴۱، ص ۱۴۰-۱۳۹.
- ۱۴۱- همان سند، ص ۱۴۲-۱۴۱.
- ۱۴۲- همان سند، ص ۱۴۲.
- ۱۴۳- همان سند، ص ۱۴۸.
- ۱۴۴- همان سند، ص ۱۵۴-۱۵۲.

Suterday, 1 January, 2011 15,45

۱۱ دیماه ۱۳۸۹ =

## با سلام و ارزوی خیر،

امیدوارم روزی از نزدیک به گفتگو بنشینیم و زبان و ادب و برداشت های خود از واژه ها و استعارات و مثال ها را یک دور بررسی کنیم. به نظر می رسد در این سالهای دوری؛ زبان مشترک و درک نیات و مقصودمان از مفاهیم نیز با یکدیگر فاصله گرفته است. غیر از مطالبی که از اساس مورد اختلاف نظر و دانستنی هایمان است، یک سلسله مسائل هم هستند که در برداشت از مفاهیم؛ مختلف به نظر می آیند. نظیر مثال اتوموبیل و کاربرد سوخت آن که تصور من از این مثال با برداشت شما از آن بکلی متفاوت است. من سوخت اتوموبیل را ابزاری که دود می شود و به هوا می رود و بی خاصیت است؛ نمی دانم. آن را اصل و نیروی محرکه می دانم که پیوسته تعیین کننده است و بدون آن هیچ وسیله ای قادر به حرکت نیست و در تداوم زمان نیز نقش خود را از دست نخواهد داد. ممکن است بگوئید؛ کسی چنین برداشتی از این مطلب نمی کند؛ خوب این مطلب قابل بحثی است، و ممکن است در نهایت هم حق با شما باشد؛ ولی نباید بلافاصله از آن با یک نیت خوانی؛ چنین نتیجه گرفت که نقش مردم بی اهمیت تلقی شده و یا این همان واقعیت تاریخی است که در عمل هم مشاهده کرده ایم و ... الی آخر.

نه من و نه شما مجال این را در مورد نکات دیگر نخواهیم داشت فکر می کنم؛ باید حتما در حضور گفتگو کرد تا به همه آنچه گفته اید بپردازیم و ببینیم تا کجا اشتراک عقیده و از کجا و در چه مورد اختلاف نظر داریم. اما ذکر چند نکته را همینجا لازم می دانم:

یکی این که از ... "سخت شگفت زده شدم. خدا را شکر تا این لحظه چنین حادثه ای... نمی دانم منشأ خبر تو آنهم در دوران پر مصیبت زندان؛ چه کسی و کسانی بوده اند. در هر حال از اینگونه خبرها ی ناروا همه ما هم شنیده ایم و بدون تردید باز هم خواهیم شنید.

داستان چاپخانه است و تأمین هزینه آن توسط آقای خمینی دوم. این دستگاهی بود که خریداری شد و در زیرزمین منزل آقای کمالیان قرار داشت و آقای حمید بهشتی هم مسئول فنی آن بود. با آن دستگاه اعلامیه ها و مطلب چاپی کم حجم را انجام می دادیم؛ منتها بنا به خواست آقای کمالیان و به دلایل امنیتی از آشکار ساختن آن پرهیز داشتیم. ناگفته نماند که این دستگاه هرگز مانند چاپخانه آیت نبود و چنان توانائی را نداشت. اگر حمید بهشتی را بتوانی پیدا کنی، کم و کیف مطلب را می توانی از ایشان بپرسی.

این که با وجود ذکر و عنوان کردن سند آن؛ جایی در کتاب آن نوشته و سند نیامد؛ به یک سلسله مشکلات فنی در مورد چاپ این سه جلد باز می گردد که داستانی طولانی دارد و اشکالاتی از این دست در هر سه جلد یکی دوتا و ده تا نیست؛ که متأسفانه در چاپهای بعدی هم مجال اصلاح فراهم نشد.

داستان این مطلب طولانی است و به خیلی از مسائل بازگشت دارد که آن را هم انشاء الله حضوراً بیان خواهیم کرد.

اما نکته سوم و گزارش خلبنانی که یکبار مرا به خارج برده است و مطالبی که او نقل کرده؛ و الله نمی دانم چه بگویم؛ نه می دانم چه گفته و نه می توانم بفهمم به چگونه اسراری پی برده که از دید تو - قاعدتاً - خلاف تصور بوده است و آن را در ردیف نکاتی ارزیابی کرده ای که به زندگی خصوصی فرد بازگشت دارد.

بالاخره مطالب دیگر از جمله جدائی من از حلقه شما و نامردی من در مورد مرحوم قطب زاده و داستان هانی الحسن در خبرنگار و گفته های دیگری که از آنها نام برده ای، مسائلی نیستند که برای آنها توضیحی نداشته باشم و از "روی هوی و خیال و بزرگ بینی" و یا به قصد تخریب دیگری و یا دروغ پردازی و اغراض خاص بیان شده باشند. هرکجا هم اگر متوجه شوم مطلبی خلاف ادعا کرده ام و یا حقی از کس و جریانی ضایع شده است؛ با نهایت اخلاص و تواضع جبران خواهم کرد. منتها توقعم این است که همانگونه که

من قبل از موضع گیری؛ با طرف های مورد نظر مطالبم را ابتدا در میان می گذارم و در صورت نیاز آن را رسانه ای می کنم. همانطور که در مورد اظهارات سید پیرامون مصاحبه خود با شرق عمل کردم در مورد مواضعی که بعد از انقلاب داشته ام و معتقدم بر همان اصولی استوار هستند که همواره بدانها اعتقاد داشته ام، گرچه ممکن است در ظاهر غیر از آن چیزی که بود به نظر می آمد؛ در اینجا مطلبی نمی نویسم؛ نه مجال آن را دارم و نه طرح همه آنها در این فرصت امکان پذیر است. همین اندازه بس که همیشه با بیت امام و دست اندرکاران آن دوران اختلاف عقیده داشته ام و دلیل بارز آن همان اظهار نظر احمد اقا در مورد پیشنهاد سید به اندازه کافی گویا می باشد.

یکی از مشکلات من در جلد چهارم؛ پرداختن من به ماجراهای قوه قضائیه در دهه ۶۰ می باشد، که خواهی دید بر خلاف انتظار و تصور شما؛ چندان از مواضع شما دور نیست همچنین در مورد گروگانگیری؛ اگر یادداشت های مرا می دیدی متوجه می شدی که با خط فکری تو در کتاب پر محتوا و ارزنده گروگانگیری ات همخوانی دارد؛ خصوصا آنجا که به اثرات همه جانبه و مخرب آن بر اجتماع و سیاست و اقتصاد و استقرار دموکراسی و ... باز گشت دارد. حتی در مورد رفتار دانشجویان و ایجاد فضای ذهنی برای آقای خمینی و ... چندان با مطالب و نوشته های تو فاصله ندارد. بقیه مطالب را می گذارم برای دیداری حضوری که بر خلاف پیش گوئی احتمالی ات؛ موجب از بین رفتن حافظه عاطفی روزگار گذشته نخواهد شد.

به خانم سلام برسان

به امید دیدار و خدا نگهدار

صادق طباطبائی



با سلام و تشکر از پاسخ ،

اینکه مرقوم داشته اید که «به نظر می رسد در این سالهای دوری؛ زبان مشترک و درک نیات و مقصودمان از مفاهیم نیز با یکدیگر فاصله گرفته است.» به نظر من حرف درستی است زیرا هدف و مقاصد، نقش اصلی در تعیین مفاهیم دارند. در زمانی که بحث و گفتگو بود و حتی شاید تا مدتی کوتاه بعد از پیروزی انقلاب و مشغول کار اجرائی شدن در ایران، مفاهیم و اصطلاحات در نزد من و شما اگر نه صد در صد اما به میزان قابل ملاحظه ای یکی بودند. اما با پیروزی انقلاب و با توجه به منافع شخصی، گروهی، دسته ای و... ، مفاهیم و اصطلاحات هم متناسب با آن منافع، نزد افراد تغییر پیدا می کند و یا بهتر بگویم توجه پذیر می گردند.

فکر نمی کنم که شما هم قبول نداشته باشید که حد اقل یکی دو سال بعد از پیروزی انقلاب من و شما در دو جهت مختلف (بدون توجه به قضاوت ارزشی) حرکت کرده ایم و شاید دست حوادث است که هم اکنون همین اندازه هم ما را به هم وصل کرده است و الا اگر دوستی سابق پا بر جا بود، می بایستی که خیلی ...

وجود همان سابقه دوستی گذشته مرا بر آن می دارد که هر وقتی که به این دیار آمدید و اطلاع دادید با هم ملاقات و گفتگویی داشته باشیم و اگر من هم گذارم به آلمان افتاد به شما اطلاع خواهم داد. البته چون من گهگاهی در سفر هستم هر وقت قصد سفر به لندن را داشتید کمی قبل مرا در جریان بگذارید.

سلام خانم و مرا به سرکار خانم ابلاغ فرمائید.

یا حق و خدا نگهدار محمد جعفری ۱۳ دیماه ۱۳۸۹

Manday, ۳ January,

با سلام مجدد و تشکر از توضیحاتی که داده ای،  
گرچه نوشته بودم، مطالب مندرج در نامه قبلی ات را انشاء الله حضوراً"  
طرح و بررسی می کنیم تا ببینیم تا کجا و در کجا اشتراک عقیده و در چه  
مواردی اختلاف نظر داریم و در چه زمینه هایی دانستنی هایمان متفاوت  
است؛ اما امروز که بعد از رؤیت نامه اخیرت یکبار دیگر به مطالب آن دقیق  
شدم، فکر کردم بد نباشد چند مورد دیگر را در همینجا تذکر دهم.  
گزارش آقای صدر در مسجد بلال آخن و نظر ایشان در مورد قذافی:  
حتماً" توجه داری که در آن سال ۷۱/۱۹۷۰ تازه مدت کوتاهی از کودتای  
سرهنگ قذافی علیه ملک ادريس می گذشت و او توانسته بود در همان مدت  
کوتاه با اتخاذ موضعی در مسائل مختلف؛ خصوصاً" فلسطین که با  
ارمانهای انقلابیون همخوانی داشت؛ چهره جذابی از خود ترسیم کند. در آن  
زمان تقریباً" همه انقلابیون جهان از وی به عنوان یک بازوی قدرتمند برای  
اهداف مبارزاتی خود نام می بردند. آقای صدر هم همین نکته را به این  
صورت عنوان کردند که "...وی تلاش می کند از جنبش های از آدیبخش در  
همه جا حمایت کند؛ گرچه برخی بی تدبیری هائی در رفتار او مشاهده می  
شود؛ ولی مایل است به عنوان مبارزی جدی علیه امپریالیستها مطرح  
باشد..."

آقای صدر نه تنها در آن سال و حتی تا چند سال بعد هم به لیبی سفر و با  
سرهنگ قذافی دیدار نکرده بود. ( تاریخ دقیق اولین سفر ایشان به لیبی در  
۲۳ و ۲۴ اوت ۱۹۷۵ بوده است)؛ که مسئله کتاب سیز مطرح بوده و دومین  
سفر هم به ربه شده است؛ که امیدوارم این توضیح روشنگر  
اختلاف نظر من و شما در مورد منابع اطلاعاتی مان باشد. از  
تحلیل ها و نیت خوانی ها صرفنظر می کنم.

از مطلب تو در مورد آقای بهشتی و این که بعد از رفتن ایشان به ایران من  
و نواب مصر بودیم نظرات ایشان را در اتحادیه پی بگیریم؛ خصوصاً" در  
مورد رفتار های سیاسی اتحادیه، تعجب کردم. این نکته را همه دوستان

آنموقع گواهی می دهند که یکی از مهمترین موارد اختلاف من و نواب (که کم هم نبودند) مسئله دخالت اتحادیه در کارهای سیاسی بود. او و دوستانی دیگر نظیر یاقوت فام و خدا پناهی و .. به شدت مخالف موضعگیری های اتحادیه در مورد مسائل روز بودند و من به عکس. و این اختلاف همیشه در کمیسیون خط مشی و پیامها، خود را آشکار می ساخت. من عقیده ام این بود که اگر به اینکار نپردازیم؛ هم در مقابل اتهامات کنفدراسیونی ها که ما برای انحراف در مبارزه وارد کار شده ایم و در واقع همدست رژیم هستیم؛ کم خواهیم آورد و هم بچه ها از رشد سیاسی باز می مانند و در نتیجه رشد کمی و کیفی خود را از دست خواهیم داد. اصرار من برای دعوت اولیه از بنی صدر در اتحادیه، اوائل با مخالفت آقای نواب و ... روبرو می شد، چون می گفت این ها چهره های شناخته شده سیاسی هستند و با استقلال ما همخوانی ندارد، که من هم دلایل خود را داشتم که نیازی به توضیح آن نمی بینم.

حق با تو هست آقای بهشتی و بعد هم آقای شبستری در این مورد نظر دیگری داشتند که باید در مورد دلایل آنها حضورا گفتگو کنیم. اجمالا" این که من هیچگاه خط واحد و مشترکی با نواب نداشته ام، که این حقیقت بعد ها خود را در جاهای دیگر هم نشان داد؛ یک نکته مهم دیگر که باید در نوشته هایم و نقد هایم لحاظ می کردی؛ کروئولوژی خاطرات من است. همانطور که دیده ای؛ جلد سوم با رفراندوم جمهوری اسلامی پایان می پذیرد. مسائل مربوط به تحولات افراد و تغییر دیدگاهها و عملکرده و رفتارها و ... هیچکدام را ذکر نکرده ام. مسئله مربوط به صادق قطب زاده، نقش آقای بهشتی در مجلس خبرگان، مسئله لاجوردی و ... مسائلی نیستند که من در موردشان نظری نداشته باشم. شاید هم تعجب کنی اگر ببینی یا بخوانی که در این موارد اختلاف نظر زیادی با شماها ندارم. همان نظراتی که افراد دفتر امام و بزرگان قوم و سران حزب جمهوری را خوش نمی آمد. در جلد چهارم خواهی خواند وقتی بعد از عزل و رفتن بنی صدر به پاریس، آقای هاشمی در حضور احمد اقا به من گفت؛ " .. شما باید مواضع صریح بگیری و خودتان را از جریان بنی صدر و لیبرال ها جدا اعلام کنید؛ شما باید

صریحا" بگوئید این افراد ( بنی صدر و نیز نهضتی ها ) منافقین عقیدتی هستند که اعتقادی به اسلام حکومتی ندارند و با روحانیت سر جدال دارند و با مرجعیت میانه خوبی ندارند و ... الی آخر ، تا بتوانیم از نیروی خلاق شما در نظام و در دولت استفاده کنیم.... " در پاسخ گفتم: اگر تصور کنید که من برای سمت های حکومتی آن اندازه ارزش قائلم که آرمانها و عقیده ام را به گرو بگذارم، اشتباه می کنید. وقتی آقای رجائی به من گفت اگر کمی در لباس پوشیدنت مردمی تر باشی؛ می توانم از تو بهتر حمایت کنم؛ به ایشان گفتم؛ من از روزی که لباس تنم می کردند تا امروز که خودم لباسم را انتخاب می کنم، بر یک سبک و روش بوده ام و حاضر به دو روئی نیستم؛ معلوم می گردد که حاضر به تغییر مرام به خاطر پست و مقام نیستم؛ چه رسد به این که در مورد آقای بازرگان یا بنی صدر بخواهم بگویم آنها منافق عقیدتی هستند. اعتقاد من به آنان بر اساس شناختی است که از هر دو دارم و درست خلاف نظر شماها هست. من هیچگاه این عقیده را نداشته ام که این ها اسلام حکومتی را قبول ندارند. آقای بنی صدر در اتحادیه ما حتی قبل از شما ها مسئله حکومت اسلامی را مطرح کرد. کتاب علامه نائینی با پاورقی های آقای طالقانی را در مورد حکومت از نظر اسلام؛ ما در اتحادیه چاپ و منتشر کردیم. ترجمه فرمان حضرت امیر را به مالک اشتر تحت عنوان منشور حکومتی علی، ما منتشر کردیم و ... حتی نظر امام در مورد دیانت و امانت و تقوی مهندس بازرگان در نوشته ایشان در پذیرفتن متن استعفای نخست وزیر موجود است. حال من بیایم و برای قبول فلان پست وزارت یا ... بگویم این ها فلان و فلان هستند" ...

خلاصه مقداری از تحلیل های تو به مسائلی بر می گردند که هنوز طرح نکرده ام و از آنچه به لحاظ زمانی گفته ام نمی توان به نظرات من در مورد حوادث بعد استفاده کرد.

مسئله دیگر؛ تکذیبنامه هانی الحسن در خبرنامه است. در این مورد تردیدی ندارم که متن دستخط هانی در خبرنامه آمده بود. باید دقیقتر رسیدگی کنی و

جستجو کنی. من متأسفانه شماره آن خبرنامه را ندارم ولی از تاریخ فوق العاده قدس می توان تا حدودی به زمان مورد نظر رسید و در آن تاریخ ها به جستجو پرداخت .

در مورد اعتصاب غذای پاریس و اختلاف ما با محمد منتظری و مسئله مهدی هاشمی و ارجاع مسئله توسط آقای دعائی به امام و مخالفت ایشان و بالاخره تصمیمی که در نهایت در مورد اطلاعیه های اعتصاب غذا شد؛ باید حضورا گفتگو کنیم.

داستان مخالفت عراق با انتقال جنازه شریعتی به نجف را از سید پیرس که با سید موسی اصفهانی تماس گرفته بود و آقای دعائی نیز با مقامات عراقی گفتگو کرده بود، موافقت نکرده بودند. این که نوشته بودم خواستیم از جنازه شریعتی بهره بردای سیاسی کنیم؛ منظورم هم تشییع جنازه بود و هم بزرگداشت چهلم در لبنان و نه چیز دیگر.

و بالاخره نکته اخلاقی آخر این که چون به دلایل امنیتی آقای کمالیان راضی نبود گفته شود در زیرزمین منزلش؛ دستگاه چاپی برای اعلامیه ها و جزوات کم حجم اتحادیه وجود دارد، و کسان زیادی از آن اطلاع نداشتند؛ نمی توانیم چنین نتیجه بگیریم که این ادعا دروغ محض است و معلوم می شود "چه کسانی به نام اتحادیه از افراد مختلف پول می گرفته اند و خود مصرف می

کرده اند

در هر صورت من این نقد های ناصحیح را هیچکدام بر اساس سوء نیت نمی دانم، همانطور که در مورد گفته های بنی صدر هم نظر دادم که هیچکدام بر اساس سوء نیت نیست، ولی همانطور که گفتم اگر این رویه را داشته باشیم که قبل از انتشار مطلبی اینگونه؛ ابتدا با صاحب مطالب گفتگو کنیم؛ و پس از اطمینان؛ به انتشار نظر خود بپردازیم؛ شاید به تقوی و حقیقت نزدیکتر باشد.

در پایان: اگر لینک الکترونی کتابی را که در باره اتحادیه نوشته ای برایم بفرستی ممنون می شوم.

در ضمن در یکی از کتابهایت ( فکر می کنم جلد دوم اوین ) از کتابچه ای بنام **حقیقت** نام برده ای که ظاهراً " توسط یکی از توده ای ها نوشته شده است، این کتاب را کجا می توانم تهیه کنم؛ نسخه ای از آن را داری؟ ایا می توانی به رسم امانت در اختیارم قرار دهی؟  
می توانی فهرستی از کتاب ها و نوشته های سید را برایم ارسال کنی؟

فعلاً" مطلبی دیگر به ذهنم نمی رسد و باید از منزل بیرون بروم؛ لذا  
خدا حافظی می کنم.  
به امید خدا و  
خدا نگهدارت

دوست عزیز آقای صادق طباطبائی

با عرض سلام و تشکر

به چند علت پاسخ به نامه سوم ژانویه شما را بتأخیر انداختم. اول اینکه خواستم کمی از عصبانیت و دلخوری ها بگذرد تا هر کسی با آرامش خاطر کلاه خودش را قاضی کند و کارنامه اعمالش را مورد قضاوت قرار بدهد. دوم اینکه مشغول یک کار نیمه تمام بودم که تمام وقتم را گرفته بود. عادتت این است که کاری را که شروع کردم تا آن را تمام نکنم به کار دیگری نمی پردازم مگر اینکه کار خیلی فوری و فوتی باشد.

بر اساس نامه های گذشته، قرار بود وقتی یکدیگر را ملاقات کردیم، گذشته را مروری بکنیم و در تصحیح اطلاعات بکوشیم، اما نامه نکاتی در بر داشت که توضیح می طلبید. به این قصد و نیت که بر دوست فرض است که در تصحیح اطلاعات دوست خود بکوشد لذا در توضیح نامه سوم ژانویه نکاتی بعرض میرساند:

۱- دوست عزیزم برای شما نیاز به گفتن ندارد که وقتی او اخر تابستان سال ۴۸ به آلمان آمدم، کمتر از ماهی با شما و انجمن آخن از طریق انجمن کرفلد و دوستان آقای ناطقی آشنا شدم و شاید کمتر از چند ماه بعد عنوان نماینده انجمن کرفلد در گنجره ششم شرکت کردم و در آنجا با سایر دوستان رابطه برقرار گردید و چون علاقمند بودم، فعالانه در امور شرکت می کردم و کوشش می کردم که از کم و کیف امور مطلع شوم. از دستگاه چاپی هم که شما ذکر کرده اید بی خبر نبودم. آن دستگاه چاپ نبود، بلکه آن دستگاه کوچکی برای تکثیر اطلاعات بود، که دستگاه «استنسیل» نام داشت و در تکثیر اطلاعات در سطح بسیار محدود از آن استفاده می شد. حتی چند اطلاعاتی که با آن دستگاه بوسیله انجمن آخن تکثیر شده بود را دیده بودم و شاید هم یکبار با همایون یاقوت فام خود دستگاه را دیده بودم. شما می دانید که به آن دستگاه چاپ گفته نمی شد و کار چاپ هم از آن بر نمی آمد. من از سال ۴۸ که به آلمان آمدم تا پیروزی انقلاب، در جریان نشریات اتحادیه و سایر امور بودم.

۲- دوستانه به شما بگویم لفظ در گرو معنا است وقتی شما از دستگاه کوچک «استنسیل»، چاپخانه می سازید، طبیعی است که باید طبعات آن را هم بپذیرید. افزون بر این من در خاطرات شما دیدم که وقتی از مرحوم پدرتان یاد کرده اید، برای بزرگ داشتن ایشان «آیت الله العظمی حاج سید محمد باقر طباطبائی سلطانی»، یاد کرده اید. خدا رحمت کند آن مرحوم را که از مدرسین حوزه قم بود ولی آیت الله العظمی نبود. البته معلومات و سواد معنویت داشتن ربطی به آیت الله العظمی بودن و یا نبودن ندارد که آن قضاوتش با خداوند است. از زمان فوت مرحوم آیت الله بروجردی در سال ۴۰ تا پیروزی انقلاب، در قم شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی ملقب به «آیت الله العظمی» بودند. از این سنخ مطلب در خاطرات شما به حد وفور دیده می شود و طبیعی است که مردم بگویند، اینها برای خود گنده کردن است. من اعتقاد دارم که اگر شما از استعداد و توانائی خدا دادی خود، به درستی

استفاده کنید، این آن چیزی است که شما را بزرگ می کند و نه از آن قبیل که ذکر شد.

۳- نسخه ای از «کتابچه حقیقت»، پیش من موجود است که هر وقت همدیگر را ملاقات کردیم کپی از آن را با توضیحاتی در مورد آن به شما خواهم داد.

۴- چیزی که برای من بسیار عجیب بود، اینکه وقتی از من دو جلد کتاب «ده سال با اتحادیه در آلمان» را از من خواسته بودید، و من حواله به کسانی که توزیع و نشر کتاب در اختیارشان است دادم و آنان از شما بهای کتاب را خواسته بودند، شما از خریدن کتاب صرفنظر کرده بودید. برادر عزیز صاف به شما بگویم، من نه پول رانت خواری یا کمیسیون و یا... دارم. هنوز تقریباً مانند دوران دانشجویی زندگی را می گذرانم و خدای را هم سپاسگزارم و اگر کمک بعضی از دوستان نبود، عملاً کتابهایم امکان انتشار پیدا نمی کرد. شما خوب می دانید که انتشار کتاب در خارج از کشور، قبل از انقلاب هم نشریات اتحادیه از بابت فروش آن کمتر از ۵۰ درصد مخارج خود را تأمین می کرد. حال وضعیت به دلایلی جای بحثش اینجا نیست وضع نشریات به مراتب بدتر است. و شما هنوز هم حاضر نیستید که کتابی را بخرید واقعاً جای تعجب است. البته این مربوط به خود شما است و به من ربطی پیدا نمی کند. نسخه الکترونی کتاب را هم اکنون نمی توان به شما داد. در آینده نه چندان دور که کتاب را روی سایت برای اطلاع عموم می گذارند، آنوقت می شود نسخه ای را هم به شما داد.

۵- شاید در ماه آینده من سفری به کلن داشته باشم و فکر کنم سید هم به آنجا بیاید، اگر مایل بودید که با سید ملاقاتی داشته باشید، ممکن است بشود ترتیب آن را داد. البته این عمل منوط بر این است که به من اطلاع دهید تا با سید تماس بگیرم و اگر ایشان هم مایل بود، ترتیب تماس داده شود. بیش از این مصدع نمی شوم و مابقی مطالب بماند برای ملاقات حضوری.



برادر عزیز،

با سلام و آرزوی خیر؛

متأسفانه روحیه دلگیری یا دلخوری هنوز در قضاوتها و برداشت های ت حاکم است، هنوز هم همین روحیه مانع از برداشت خبر یا مطلبی بر اساس حمل به صحت یا مثبت نگری است.. نمونه آن نام دستگاه چاپ یا عنوان آیت الله العظمی بر پدرم می باشد. این عنوان را من به ایشان ندادم؛ مراجعی که در حوزه هستند ( که پنج تن آنان در شرح حالشان ذکر می کنند که فقه و اصول را در محضر ایشان آموختند ولی روحیه ضد مرجعیت در ایشان ؛ و نوع نگرششان به مسائل جاری و استنباط فقهی متفاوتشان با روال حاکم بر حوزه ها و عدم اشتیاق به اشتهار؛ خود را از این وادی دور کردند که شرح آن را در کتاب خود آورده ام ) و ایشان را استادالاساتید می نامیدند. ایشان حتی درس خود و نماز جماعت را تعطیل کردند که خود را در مظان مرجعیت قرار ندهند. داستان قضاوت آقای خوئی و ماجرای در چاه اب انداختن ماحصل تتبعات فقهی و اصولی شان را حتما" در کتاب خاطرات خوانده ای . اگر به آن مسائل از دید حوزوی نگاه کنی ؛ اغراق بیجا نکرده ام .شرح این قصه دراز است...

آن دستگاه استنسل را هم همانموقع بچه ها ئی که در جریان بودند دستگاه چاپ می گفتند؛ و این سر زبان ما بود؛ ولی در هر صورت اینگونه نبود که پولش را به عنوان دستگاه عظیم چاپخانه گرفته باشم و صرف مصارف خود کرده باشم.

علت سفارش ندادن کتاب شما؛ امتناع از پرداخت قیمت آن نبود؛ سفارشات من هم به آن دوستان فقط کتاب شما نبود ؛ حد اقل هشت یا نه عنوان کتاب بود ؛ دلیل آن مدت زمانی بود که به من گفتند در راه خواهد بود و من دو روز بعد از آن عازم ایران بودم و فاطمی هم در اینجا نبود، لذا پست می آورد

و بر می گشت. تعجب می کنم که اینگونه قضاوت از کجا ناشی می شود و یا مطلب را چه کسی ، چگونه به شما انتقال داده است. در هر حال اینها مسائل اساسی نیستند و نقشی در تخریب عواطف و فضایی دوستی های زیبای دوران گذشته ایفا نمی کنند. ( لا اقل من اینگونه می پندارم )، اما در مورد سفر ماه آینده سید به کلن : من متأسفانه هفته آینده عازم ایران هستم و فکر نمی کنم تا اواخر فروردین به اینجا بیایم. خیلی دلم می خواست او را می دیدم؛ حتی یکبار هم به دیدنش رفتم که حتما" در جریان آن هستی. به هر حال در انتظار دیدار حضوری هستم. به خانواده ات سلام برسان. ما هم دو هفته ای هست که نوه دار شده ایم ( از غزاله ؛ دختری به نام رعنا ) سلامت و موفق باشی. خدا نگهدار

با سلام و تشکر

اولاً ممکن است یکی از آنها که مکتوب شده است را ارائه دهید؟ حرف و ادعا سند و مدرک میخواد افزون بر این من که خودم آن دوران را از نزدیک دیده و ادراک کرده و پی گیر مسائل بوده ام نه تنها من بلکه احدی تازمانی که شما آن را نقل کنید، آن را نشنیده و یا ندیده است.

ثانیاً آن روز هم به آن دستگاه چاپخانه و دستگاه چاپ گفته نمی شد، بلکه دستگاه تکثیر استنسیل نامیده می شد. اما بگذار حق با شما و توجیحات شما باشد، به جایی از من ضرر نمی رساند. من از روی دوستی تذکر دادم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال.

قدم نو رسیده را هم به شما و سایر اعضای خانواده تبریک می گویم

یا حق جعفری

**توضیح:** همچنانکه در نامه های مختلف ملاحظه شد، هر گاه مطالب مهم و یا جدی مطرح شده است آقای طباطبائی آن را به ملاقات حضوری و بحث حضوری و عده داده است که متأسفانه چنین ملاقات حضوری دست نداد و ایشان با دیار باقی شتافت.

بعد از این نامه فوق همچنانکه متذکر شده بود، به ایران رفت و قرار شد وقتی دوباره به آلمان بازگشت با هم در ارتباط باشیم و همدیگر را در آلمان و یا لندن ببینیم و با هم حضوری در مورد مسائل تا آنجا که ممکن است بحث و تبادل نظر بکنیم.

مجدداً او در سال ۹۲ به آلمان آمد و در گفتگوی تلفنی به من گفت: که برای مداوای بیماری اش به آلمان آمده است، من به علت گرفتاری نتوانستم که به آلمان بروم و او هم به لندن نیامد. به آقای بنی صدر هم اطلاع دادم که صادق مریض و گذشته هر چه هست تاریخ است و او دوست قدیمی است و بهتر است که به او زنگی بزنید و از حالش جويا شوید، آقای بنی صدر

هم به او یکی دو بار زنگ زده بود، و با هم خوش و بش و گفتگو کرده بودند. بعد صادق به من اطلاع داد که سید با او تماس گرفته و گفتگو کرده است و بسیار از این عمل خوشحال بود. در یکی از تلفن‌ها اطلاع داد که حالش بهبود یافته و عازم ایران است که من بسیار خوشحال شدم.

مجدداً آقای صادق طباطبائی، تاریخ دقیق آن را نمی دانم ولی باید اواخر سال ۱۳۹۳ باشد باز دوست مشترکمان آقای محمد صلواتی به من اطلاع داد که صادق بیماریش عود کرده و برای مداوا به دوسلدرف آمده است. فوراً به او تلفن کردم و از حالش جويا شدم. بعد از کمی احوالپرسی به من گفت که نمی دانم بدن من غده ساز است. و اکنون تحت مداوا هستم. من برایش دعا خیر و سلامتی کردم. چند روز بعد مجدداً تلفن کردم حالش مناسب نبود و نمی توانست سریع حرف بزند. چون نگران حالش بودم یکی چند بار دیگر زنگ زدم. این بار خیلی خوب و روان و مانند آدمی سالم صحبت می کرد که مرا خیلی خوشحال کرد. به او گفتم که در اسرع وقت می آیم آلمان و با هم دیدار می کنیم و چون از وضعیت کامل بیماریش و اینکه سرطان ریه اش پیش رفته است خبر نداشتیم، در تخیلم نمی گنجید که این حالت روشن کردن چراغ برای اعضای خانواده است. فردا و یا دو روز بعد اول صبح در خبرها دیدم که صادق دارفانی را وداع گفته و در دوم اسفند ۱۳۹۳، به دیار باقی شتافته است. و دیدار و گفتگوی حضوری ما هم به قیامت افتاد. پس از این خبر به منزلشان تلفن کردم و به همسرش خانم فاطمه صدر و پسرش ادنان تسلیت گفتم و برای آنها صبر و برای او هم طلب مغفرت کرده و خداحافظی کردم و بدینسان این پرونده هم بسته شد.

## بخش دوم گفتگو و مکاتبات با آقای دکتر حمید اکبری

اولین بار در سال ۲۰۰۹ آقای هوشنگ کشاورز صدر تلفنی به من اطلاع داد که کنفرانسی در جهت بحث و بررسی حکومت ۳۷ روزه بختیار توسط دوستش آقای دکتر حمید اکبری در شیکاگو برگزار می شود. سپس از من پرسید که آیا حاضرم در این کنفرانس شرکت کنم. از وی پرسیدم که آیا شما در آن شرکت می کنید؟ پاسخ داد که خیر! من به دلایلی از شرکت در آن معذورم ولی شما عذر مرا ندارید و اگر در آن شرکت کنید، شاید قرین صواب باشد. از ایشان پرسیدم که من تا از کم و کیف آن مطلع نشوم، نمی توانم پاسخ مثبت و یا منفی به شما بدهم. سپس ایشان فرمود: تلفن شما را به دوستم آقای دکتر حمید اکبری می دهم تا با شما تماس بگیرد و شما را در جریان کار قرار بدهد. آقای دکتر اکبری با من تماس گرفت. و تلفنی تا حدی مرا در جریان کنفرانس قرار داد. سپس به ایشان گفته شد که بروشور کنفرانس و اینکه چه کسانی در آن شرکت می کنند و هدف از کنفرانس را برایم بفرستد تا پس از مطالعه تصمیم بگیرم که شرکت می کنم و یا خیر! ایشان هم از طریق میل بروشور کنفرانس را که در زیر خواهد آمد برایم ارسال کردند.

ارزیابی نتایج سیاسی، اجتماعی و تاریخی دولت بختیار

به عنوان آخرین تلاش برای احیای مشروطه در ایران

کنفرانس به مناسبت سی امین سال انقلاب ۱۳۵۷ در ایران

۱۳-۱۴ ماه مارس ۲۰۰۹ ( ۲۳-۲۴ اسفند ماه ۱۳۸۷ )

دانشگاه نورت ایسترن ایلینوی - شیگاگو، ایلینوی

پس از گذشت نزدیک به سی سال از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، هنوز یک بررسی سنجیده و نقادانه در عملکرد و میراث سیاسی نخست وزیری دکتر شاپور بختیار بعنوان دولتی که آخرین تلاش در تداوم مشروطه واقعی در ایران را متعهد بود صورت نیافته است.

کنفرانس دانشگاه نورت ایسترن ایلینوی در روزهای سیزدهم و چهاردهم ماه مارس ۲۰۰۹ گامی است در تحقق این مهم. از اینرو هیات تدارک کنفرانس می کوشد تا زمینه مناسب این بررسی را فراهم آورد. تبادل اندیشه ی آزاد و منتقدانه اهل پژوهش شرط اساسی و لازم تحقق هدف این گردهمایی است. کوشش بر آن است که تا حد توان و امکانات، دیدگاه صاحب نظرانی که از دور یا نزدیک با مساله ی سیاسی چگونگی تشکیل دولت بختیار آشنایی دارند، و همچنین بر اثرات و نتایج اجتماعی و سیاسی آن برای امروز و فردای ایران اندیشیده اند و قضاوت ارزشی دارند به نقد و بررسی کشیده شود.

تدارک کنندگان کنفرانس در مورد اهمیت سیاسی و تاریخی کنفرانس حاضر بر عقیده و نظرات زیر هستند:

۱- در دوران انقلاب ۱۳۵۷، دولت بختیار یگانه دولتی بود که ریاست آن را یکی از رهبران جبهه ملی ایران بر عهده داشت. جبهه ملی پس از کودتای بیست و هشت مرداد که منجر به سرنگونی آخرین دولت مشروطه ایران به ریاست دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۳۲ شد، به عنوان مطرح ترین بدیل حکومت، در مبارزه دایم مسالمت آمیز و آشکار با خودکامگی و بی قانونی حکومت محمد رضا شاه پهلوی به سر می برد. رهبران و رهروان این جبهه از جمله دکتر بختیار به علت رویارویی با حکومت استبدادی سالها زندانی و دست به گریبان محرومیت های اجتماعی و سیاسی بودند. دکتر بختیار بنابر اهداف و مشی سیاسی دیرینه خود بر خلاف روسای دولت های پیشین، در زیر تصویر دکتر مصدق به جای تصویر شاه در صحنه تلویزیون ظاهر شد. او همچنین کودتای بیست و هشت مرداد را که بوسیله حکومت شاه قیام ملی خوانده می شد، ((کودتای ننگین)) اعلام کرد.

۲- استقرار دولت بختیار با خروج شاه از کشور همراه بود. در غیاب شاه، دکتر بختیار در مقام نخست وزیر با داشتن فرماندهی هر چند صوری نیروهای مسلح و عضویت در شورای سلطنت دارای حقوق و قدرت یک نخست وزیر مشروطه واقعی بود.

۳- برنامه دولت بختیار با هدف اصلی استقرار آزادی و دموکراسی از طریق احیای مشروطیت و اجرای قانون اساسی، دارای مواردی چون آزادی زندانیان سیاسی و اعاده حیثیت و پرداخت غرامت به آنها، انحلال ساواک، محاکمه متجاوزان به حقوق مردم و ((پشتیبانی بدون قید و شرط از اصول منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های مربوط)) بود. این برنامه در سازگاری چشمگیری با خواسته های دموکراتیک مردم و احزاب - به جز برچیدن نظام مشروطه - و در تضادی آشکار با برنامه دولت های پیشین بود. در این دوره، همگام با پایان اعتصاب مطبوعات که در پی مذاکرات و توافق با دولت بختیار صورت گرفت، آزادی واقعی بیان و قلم و اجتماعات اجرا شد.

۴- از آغاز تا روز سقوطش در ۲۲ بهمن، دکتر بختیار از تسلیم قدرت دولت به آیت الله خمینی و پیروانش خودداری ورزید و بنابر نطق ها و مصاحبه هایش با اشاره به حکومت جمهوری اسلامی بعنوان ((مجهول مطلق)) و نسپردن حکومت به دست شخصیت و یا نظام روحانیان، بر جدایی دین از دولت به عنوان یکی از رکن های اساسی دولت واقعی مشروطه پای فشرد. همچنین دکتر بختیار بارها و به تاکید، خطرات ناشی از استقرار حکومت مذهبی را به مردم متذکر شد. با این همه دولت بختیار از کار بازماند و سقوط کرد و حکومت اسلامی جانشین آن شد. در دوره حکومت ۳۷ روزه بختیار، میلیون ها ایرانی در خیابان ها بدون توجه به سابقه و مشی سیاسی دیرینه دکتر بختیار و برنامه دولت وی از رهبری آیت الله خمینی برای بر چیدن حکومت مشروطه پیروی کردند. پرسش و مساله این است که چرا با توجه به سازگاری برنامه دولت با تمامی خواسته های دموکراتیک مردم ایران و مشی روشن رییس دولت بعنوان یکی از ملیون استوار بر عقاید خود، دولت بختیار به عنوان گزینه دموکراتیک مورد توجه مردم ایران قرار نگرفت؟ فقدان این توجه با چه عواملی مرتبط بود؟ پس از گذشت سی سال از انقلاب، آیا دولت بختیار با همه عمر کوتاه خود می تواند تجربیاتی را در مورد اساسی ترین معضل جامعه امروز ایران، یعنی استقرار آزادی و دموکراسی، ارائه دهد؟

از همان بدو تشکیل دولت بختیار تا امروز، حکومت او به وسیله مخالفان و منتقدان گوناگون نفی و نقد شده است. صفاتی چون جاه طلبی و فقدان شناخت عوامل بروز انقلاب به وی نسبت داده شده است. بنابراین برخی حکومتش را تلاشی عبث و دیر هنگام شناخته اند. پرسش این است که با توجه به نتایج عملکرد و کارنامه ی حکومت دینی در ایران کدامین این نقد و نفی ها هنوز قابل قبول است؟ برگزارکنندگان این کنفرانس با اتکا بر اصل حقیقت جویی و حقیقت گویی از طریق عرضه ی دانش و تبادل آزاد نظر امید دارند که پس از سی سال زمینه مناسب برای پژوهشگران به منظور ارزیابی منقدانه از دولت بختیار و پاسخ به پرسش های بالا و دیگر فراهم آید.



برای اطلاعات بیشتر، لطفاً "با اشخاص زیر تماس حاصل فرمایید:

Hamid Akbari, Conference Co-Chair and Professor at  
hakbari@neiu.edu

Yasmin Ranney, Conference Coordinator and Assistant  
Dean of Academic Development, at

[Y-Ranney@neiu.edu](mailto:Y-Ranney@neiu.edu)

پس از مطالعه بروشور و اطلاع از کم و کیف کنفرانس، نامه ای به شرح  
زیر برای آقای اکبری ارسال شد.

**جناب آقای حمید اکبری**

**با سلام و آرزوی موفقیت بعرض می رساند:**

پیرو مذاکرات تلفنی، سه صفحه ای را که در مورد کنفرانس ارسال کرده  
بودید، در حقیقت برنامه کنفرانس را شامل نمی شد بلکه از هدف و نتیجه  
ای که از کنفرانس خواسته شده است حکایت می کرد. شما خود پژوهشگر  
و به امور پژوهشی واقف هستید که در کار پژوهشی قبل از نتیجه کار حکم  
قطعی صادر شدنی نیست. اما در همین سه صفحه که به عنوان برنامه  
کنفرانس ارسال نموده بودید چندین حکم پیش از پژوهش به شرح زیر  
صادر شده است:

۱- آمده است " ... هنوز یک بررسی سنجیده و نقادانه در عملکرد و میراث  
نخست وزیر دکترا شاپور بختیار بعنوان دولتی که آخرین تلاش در تداوم

مشروطه واقعی در ایران را متعهد بود صورت نیافته است. کنفرانس دانشگاه نورت ایسترن ایلینوی در روزهای سیزدهم و چهاردهم مارس ۲۰۰۹ گامی در تحقق این مهم."

در فراز فوق دو حکم صادر شده است:

یکم - آقای بختیار متعهد به مشروطه واقعی است. بر چه اساس چنین حکمی صادر شده است؟ وقتی کسی حکومتی نداشته است و نتوانسته خود را حفظ کند، چگونه متعهد به تداوم مشروطه واقعی بود؟ قبل از عمل چگونه چنین حکمی صادر شده است؟

دوم- "کنفرانس گامی است در تحقق این مهم" با کدام معیار و محک ارزشی قبل از ارائه کار پژوهشی، پژوهشگران، نتیجه آن اعلام شده است؟ این حکم داد می زند که از پیش کنفرانس مشخص کرده است که چه می خواهد و در پی بدست آوردن چیست و این با کار تحقیقی زمین تا آسمان فاصله دارد.

۲- "بختیار یگانه دولتی است که ریاست آن را یکی از رهبران جبهه ملی ایران را بر عهده داشت."

شما نیک می دانید که پس از آن که سنجابی و صدیقی شرایط شاه را نپذیرفتند، شاه به دنبال بختیار فرستاد و بختیار با تک روی خود شرایط شاه را پذیرفت و نخست وزیر شد و بلافاصله از جبهه ملی طرد گردید. وی با تک روی که یکی از مهمترین بیماری کیش شخصیت است هم در سال ۳۹ در سخنرانی خود در میدان جلالیه آن روز و هم در انقلاب و بدون نظر سران جبهه ملی موجب تضعیف و نا کارآمدی جبهه شد.

۳- "از آغاز تا روز سقوطش در ۲۲ بهمن، دکتر بختیار از تسلیم قدرت دولت به آیت الله خمینی و پیروانش خوداری ورزید." اولاً مگر شما در این

رابطه تحقیقی ارانه داده اید که بر مبنای آن چنین حکمی صادر شده است؟ و ثانیاً نامه شخص بختیار به آیت الله خمینی که متضمن پذیرش رهبریت ایشان است و کوششهای انجام شده بین دو طرف به هنگامی که نخست وزیری، نادیده گرفته شده و پس از آن که خمینی به خواسته هایش جواب رد داد، دست به کشتار میدان انقلاب در ۸ بهمن زد. ثالثاً مگر او قدرتی داشت که از تسلیم آن به آقای خمینی خود داری ورزیده است؟ اگر قدرت داشت، خود و آن را حفظ می کرد. هنوز احکام دیگر صادر شده است.

دوست عزیز شما بموجب حرفه خود، واقفید که ممکن است، در کنفرانسی کسانی بر مبنای رساله ارانه شده خود به کنفرانس به حق و یا نا حق احکامی صادر کنند، اما صادر کردن احکامی قبل از برگزاری آن، بوسیله برگزار کنندگان کنفرانس، کاری غیر علمی و بدور از کار پژوهشی است.

با توجه به سه صفحه ذکر شده، وعلیرغم گفتگوی تلفنی با اینجانب، کنفرانس با انقلاب و کم و کیف آن کاری ندارد بلکه از پیش احکام

خود را صادر کرده است و می خواهد کسانی بیایند و از زبان آن ها به زعم خود به احکام صادره تحقق بخشند.

اگر کنفرانس به دنبال تحقیق و نه صادر کردن احکامی بود، رساله های زیر که در آن ها، اعمال بختیار را هم شامل می شد، در خور ارائه به کنفرانس می توانست باشد:

عوامل موثر در استقرار ولایت فقیه.

چرا انقلاب به دیکتاتوری ولایت فقیه تبدیل شد و آیا اصولاً دیکتاتوری ذاتی انقلاب است یا خیر؟

با وجودیکه اهداف انقلاب استقرار ولایت فقیه نبود، پس چه عوامل و زمینه هائی موجب استقرار دیکتاتوری ولایت گردید.

آیا نمی شد از وقوع انقلاب جلوگیری کرد و کشور را به سمت دموکراسی پیش برد و اگر آری چگونه؟

اصلاً مشروطه در ایران وجود خارجی داشت که بشود آن را احیاء کرد؟ و خاندان پهلوی چیزی از آن باقی گذاشته بودند؟

تجربه و میراث به یادگار مانده از مشروطیت چه بوده و آیا از آن استفاده شده یا خیر؟

آیا ما نمی توانستیم از تجربه و میراث مشروطیت در احیای آزادی استقلال و حکومت مردم بر مردم استفاده کنیم، اگر آری چرا نکردیم؟

جناب آقای اکبری این سنوال که همیشه برایم مطرح بوده است، دوستانه و بقصد کمک، آن را با شما و دوست عزیزمان آقای هوشنگ کشاورز در میان می گذارم و آن اینکه: چرا کسانی که از امکانات مادی، معنوی و

علمی برخوردارند و به زعم خودشان به دنبال تحقق آزادی، استقلال و حکومت مردم سالاری در کشور هستند، در جستجوی راه کارهای رسیدن به آن کنفرانس تشکیل نمی دهند، بلکه کوشش دارند که از این و یا آن بتی بسازند که ساختنی نیست؟ چرا کوشش نمی شود که همه با هم عمل کنند تا حکومتی آزاد و مستقل و مردم سالار بوجود آید و بعد در محیطی آرام و آزاد، محققین و پژوهشگران بنشینند و مثل مابقی دنیای آزاد به تحقیق اینگونه مسائل بپردازند؟

در پایان مقاله ای که در مورد بختیار بدستم رسیده است جهت استفاده و اطلاع به حضورتان پیوست است.

عزت بکام مستدام باد                      لندن محمد جعفری      ۶ بهمن ماه  
۱۳۸۷ = ۲۵ ژانویه ۲۰۰۹

آقای اکبری در پاسخ معروض داشتند:

جناب آقای جعفری،

با عرض سلام و احترام، پاسخ شما را به دعوت صمیمانه ما برای شرکت در کنفرانس ((ارزیابی نتایج ...)) دریافت کردم. در ارتباط با مطالبی که جنابعالی در هدایت بنده در امر روش تحقیق بطور اعم و در باره این کنفرانس بطور اخص مرقوم فرموده اید، به اختصار نکات زیر را به اطلاع می رسانم:

۱- آری کنفرانس دارای نظرات و مفروضات است، اما با نتیجه گیری جنابعالی در باره صدور احکام از پیش صادر شده موافق

نیستیم. اتکای کنفرانس بر اصل ((حقیقت جویی و حقیقت گویی از طریق عرضه‌ی دانش و تبادل آزاد نظر)) است. بنده بعنوان یک دانشگاهی و یکی از مسوولین برگزاری این کنفرانس به همراه همکارانم اعتقاد راسخ به این اصل و تعهد مطلق به اجرای آنرا داریم. ما این امر را با برگزاری بیش از صد و پنجاه برنامه و کنفرانس در عرض بیست و دو سال گذشته که بسیاری شامل نظرات مطلقاً مخالف با نظر اتمان بوده است بثبوت رسانده ایم که مستندات آن موجود است. پژوهشگران محترم در کنفرانس ((ارزیابی...)) نظرات خود را بدون مشورت با ما تهیه و مطرح خواهند کرد. بخش پایانی شرح کنفرانس را مجدداً تقدیم می‌دارم:

((از همان بدو تشکیل دولت بختیار تا امروز، حکومت او به وسیله مخالفان و منتقدان گوناگون نفی و نقد شده است. صفاتی چون جاه طلبی و فقدان شناخت عوامل بروز انقلاب به وی نسبت داده شده است. بنابراین برخی حکومتش را تلاشی عبث و دیر هنگام شناخته‌اند. پرسش این است که با توجه به نتایج عملکرد و کارنامه‌ی حکومت دینی در ایران کدامین این نقد و نفی‌ها هنوز قابل قبول است؟ برگزارکنندگان این کنفرانس با اتکا بر اصل حقیقت جویی و حقیقت گویی از طریق عرضه‌ی دانش و تبادل آزاد نظر امید دارند که پس از سی سال زمینه مناسب برای پژوهشگران به منظور ارزیابی منقدانه از دولت بختیار و پاسخ به پرسش‌های بالا و دیگر فراهم آید.)

۲- متذکر شده‌اید: ((جناب آقای اکبری این سؤال که همیشه برایم مطرح بوده است، دوستانه و بقصد کمک، آن را با شما و دوست عزیزمان آقای هوشنگ کشاورز در میان می‌گذارم و آن اینکه: چرا کسانی که از امکانات مادی، معنوی و علمی برخوردارند و به زعم خودشان به دنبال تحقق آزادی استقلال و حکومت مردم سالاری در کشور هستند، در جستجوی راه کارهای رسیدن به آن کنفرانس تشکیل نمی‌دهند، بلکه کوشش دارند که از این و یا آن

بتی بسازند که ساختنی نیست؟ چرا کوشش نمی شود که همه با هم عمل کنند تا حکومتی آزاد و مستقل و مردم سالار بوجود آید و بعد در محیطی آرام و آزاد، محققین و پژوهشگران بنشینند و مثل مابقی دنیای آزاد به تحقیق اینگونه مسائل پردازند؟))

نخست ضمن سپاسگزاری از لحن ((دوستانه)) و ((قصد کمک)) شما، از اینکه شما نام جناب آقای دکتر کشاورز صدر را آورده اید، شگفت زده شدم! ایشان دخالتی در امر این کنفرانس ندارند. اگر بنده خود را منصوب به شاگردی و مفتخر به دوستی ایشان کردم و واقعیتی بود که به معنای تایید ایشان نسبت به تشکیل و یا مباحث این کنفرانس نبود. ذکر خیر من از آقای کشاورز بنابر این واقعیت بود که از ایشان تلفن شما را جویا شده بودم که به علت باقی ماندن دفترچه تلفنشان در پاریس مجبور به یافتن شما از طریق اینترنت شدم. آقای کشاورز صدر سالهای مدید است که بعنوان پناهنده سیاسی درکمال و ارستگی اخلاقی و استقلال سیاسی علیرغم تنگدستی بسر برده اند که من بیش از یکسال آنرا که ایشان در کتابخانه ای بی بضاعت به منظور کار فرهنگی در شیکاگو سر کردند شاهد بودم. بنابراین پرسش در باره کنفرانس بطور اعم و موضوع ((امکانات مالی)) بطور اخص از ایشان مرا متعجب ساخت. معذالک از آنجاییکه شما این پرسش را خطاب به من و ایشان مطرح کرده بودید، بنابر وظیفه ی اخلاقی و امانتداری آنرا به اطلاع ایشان رساندم. و اما ((امکانات مالی)) ما نیز اندک است و بنابر وجوهی است که ایرانیان علاقمند که خود بر منابع و مخارج آن نظارت توأم با وسواس دارند، میسر می شود.

دوم خلاف زعم جنابعالی، هدف از برگزاری این کنفرانس ساختن بت نیست و بویژه که به فرمایش شما ((ساختنی)) هم نیست که بنابراین می بایستی موجب رفع نگرانی بشود. به نظر برگزارکنندگان این کنفرانس که شامل من نیز می شود، نخست وزیری بختیار ((موردی)) است با اهمیت برای

مطالعه و پژوهش و امیدوارم که شما در مقام یک اهل قلم این حق را برای ما قایل شوید که آنرا به بحث و تبادل نظر بگذاریم ولو جنابعالی با فرض های آن موافق نباشید و نیز دعوت صمیمانه ما را برای طرح آزاد نظرات انتقادی و مخالف خود نپذیرید.

در خاتمه، در اینجا منظور از پاسخ به یکایک نکات شما نبود که برخی را می بایستی به هنگام بعدی موکول کرد. برای شما آرزوی موفقیت در همه امور و بویژه در امر نگارش کتابهای سودمندتان دارم و امیدوارم که در فرصت بعدی بتوانیم با یکدیگر تبادل نظر داشته باشیم.

با احترام،

حمید اکبری

نظر به اینکه محتوای نامه ام برای آقای دکتر اکبری سوء تفاهمی ایجاد کرده بود، قبل از اینکه پاسخ آقای دکتر اکبری را به نامه ام دریافت کنم، به دوست مشترکمان آقای کشاورز را در جریان نامه ام و سوء تفاهم ایجاد شده قرار داده بود. دوستم تلفنی با من تماس گرفت و حدود یک ساعتی با هم گفتگو کردیم و از نظر ایشان سوء تفاهم برطرف شد. سپس با دریافت نامه فوق از آقای دکتر اکبری و مطالعه آن، نامه زیر را برای آقای دکتر اکبری ارسال شد:

جناب آقای حمید اکبری

نامه مورخ ۲۶ ژانویه ۲۰۰۹ شما مسرت وصول بخشید.

از توضیحات و نظر لطفی که نسبت به اینجانب و کارهایم مرقوم فرموده بودید کمال تشکر را دارم. یک نکته را قبل از هر چیز متذکر می شوم و آن



اینکه امید وارم که از صراحت لهجه ام ناراحت نشوید که سخت معتقدم که در رابطه با دوست و همکاری با اشخاص بایستی حقایق تلخ را بر زبان راند و تنها به اعمال خوشحال کنند بسنده نکرد و آنچه در نامه آمده بود به زعم من نکاتی بود که به نظرم رسید و با شما آن را مطرح کردم.

اما متن نامه و توضیحات شما از سوء تفاهماتی که احتمالاً بر اثر نارسائی قلم و یا ناقص مطرح کردن آن چه که مد نظر بوده است بوجود آمده، حکایت می کرد. ابتدا به مهمترین نکته ای که برای شما و بویژه دوست عزیزمان آقای هوشنگ کشاورز سوء تفاهم ایجاد کرده بود می پردازم. در نامه قبل به منظور بیان مشکلی به شما بعنوان دوست نوشتم: "جناب آقای اکبری این سؤال که همیشه برایم مطرح بوده است، دوستانه و بقصد کمک، آن را با شما و دوست عزیزمان آقای هوشنگ کشاورز در میان می گذارم و آن اینکه: چرا کسانی که از امکانات مادی، معنوی و علمی برخوردارند و به زعم خودشان به دنبال تحقق آزادی استقلال و حکومت مردم سالاری در کشور هستند، در جستجوی راه کارهای رسیدن به آن کنفرانس تشکیل نمی دهند،..." حقیقت را بخواهید این سؤال خارج از مابقی متن بود و من با آقای کشاورز چندین نوبت حضور می شدم که چگونه می شود همه را بدور هم جمع کرد و حد اقل یک هسته و لو ناقص رهبری را بوجود آورد تا بشود در سایه آن به کار جدی پرداخت، بحث کرده بودم. از ۱۷ سال پیش که من در خارج از کشور بسر میبرم از وضعیت مالی آقای کشاورز کاملاً مطلع بوده ام و اگر ایشان امکان مالی داشت، که ایکاش داشت، بدون هیچ نگرانی و با اطمینان از ایشان برای انجام بعضی از امور استمداد می طلبیدم. در مورد خود شما، منی که تا بحال هیچگونه حشر و نشری با شما نداشته ام، چگونه می توانم بخودم اجازه دهم که نسبت به امور مالی شما قضاوت کنم و یا نظر بدهم. آنچه مد نظر بوده اینکه: بعضی ها در بین قشری و یا عده ای نفوذ کلام دارند، نظیر آقای کشاورز که این یک امکان معنوی است و بعضی دیگر فرضاً نظیر شما که به خاطر حرفه و شغل خود امکان چنین کنفرانسهائی پیرایتان میسور است که این خود یک امکان مادی است و من

شخصاً از چنین امکانی برخوردار نیستم. عنوان کردن این سؤال هیچ ربطی به دخالت ایشان در برگزاری کنفرانس ندارد و خود ایشان قبلاً به من از برگزاری چنین کنفرانسی بوسیله شما به من اطلاع داده بودند و حتی به من متذکر شدند که در کنفرانس شرکت نمی کنند. بنابر این من از ذهنم هم خطور نکرده است که ایشان در برگزاری کنفرانس شرکت دارند. در ضمن آقای کشاورز در باره سابقه فعالیت و خوبی های شما با من صحبت کرده بود و سؤالی هم که با جنابعالی و آقای کشاورز مطرح کردم در واقع درد دلی بود و مسبوق به این سابقه .

با قبول این نکته که " آری کنفرانس دارای نظرات و مفروضات است" به زعم من، اگر بجای شما می بودم به جای آن احکامی که در قسمتهای مختلف برنامه آمده است به همین جمله " ارزیابی نتایج سیاسی ، اجتماعی و تاریخی دولت بختیار به عنوان آخرین تلاش برای احیای مشروطه در ایران " که بسی برای کنفرانس و شما که برگزار کننده هستید زیبنده تر و خنثی تر است، قناعت می کردم. ولی به هر حال از قدیم گفته اند که: صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

نکته دیگر که مرقوم فرموده بودید " امیدوارم که شما که در مقام یک اهل قلم این حق را برای ما قائل شوید که آنرا به بحث و تبادل نظر بگذاریم ولو جنابعالی با فرض های آن موافق نباشید و نیز دعوت صمیمانه ما را برای طرح آزاد نظرات انتقادی و مخالف خود نپذیرید."

۱- اولاً من چکاره ولایت هستم که موافق باشم یا نباشم و در ثانی این از حقوق ذاتی نه تنها شما بلکه همه انسانهاست که مسئله ای را به بحث بگذارند اما اینکه از چه زاویه و با چه مفروضات و یا پیشداوری هائی قبل از ارائه تحقیق پژوهشی علمی به انجام آن امر می پردازند، مهم و در بعضی موارد آن را از بیطرفی و خنثی بودن بعنوان یک بررسی علمی به زعم من ساقط می کند.

۲- از دعوت صمیمانه شما سپاسگزارم. همانگونه که تلفنی با هم صحبت کردیم، اگر حد اقل ۴۵ دقیقه بیشتر یا کمتر برای ارائه مطالبی فرصت باشد، با کمال میل حاضرم که به یکی از مباحث عمومی که در نامه قبلی عنوان کردم و بویژه " تجربه و میراث به یادگار مانده از مشروطیت چه بوده و آیا از آن استفاده شده یا خیر؟ یا عوامل مؤثر در استقرار ولایت فقیه " که بحثی است عمومی و از این زاویه بختیار را هم شامل می شود، به پردازم و آن را به بحث بگذارم و الا با فرصت ۱۰، ۲۰ دقیقه شرکت در میزگردی، دردی را دوا نمی کند و مخارج رفت و آمد هم هدر می رود و در این رابطه منتظر خبر جنابعالی هستم.

چکنم که عادت کرده ام، همیشه با همه صریح و یک رنگ باشم و شما می توانید صحت آن را از آقای کشاورز جويا شوید و باز هم رجاء واثق دارم که از این صراحت ناراحت نخواهید شد.

شاد و پیروز باشید و عزت بکام مستدام باد

محمد جعفری ۸ بهمن ماه ۱۳۸۷

جناب آقای جعفری،

دوست مشترک، آقای کشاورز صدر، مرا از گفتگوی تلفنی با شما مطلع ساختند. بدینوسیله دعوتنامه رسمی کنفرانس تقدیم می شود. همچنین، خواهشمند است که بلیط را تهیه فرمایید و ما تا ۶۵۰ دلار هزینه آنرا خواهیم پرداخت. در اینجا نیز شما یا در هتل اقامت خواهید فرمود و یا یکی از دوستان میزبانی شما را بر عهده خواهد گرفت. خواهشمند است که عنوان مقاله و خلاصه مقاله و عنوانی که می بایستی برای شما درج کنیم (مانند

پژوهشگر و غیره) را تا روز چهارشنبه ۴ فوریه برای اینجانب ارسال فرمایید.

با احترام،

حمید اکبری

جناب آقای حمید اکبری

هر دو نامه ایمیلی شما مسرت وصول بخشید و امید است که آشنائی حضوری ما با هم موجب باز گشائی دوستی و همکاری در راه آزادی و استقلال فردی و اجتماعی کشور گردد. باری بعرض می رساند:

۱- عنوان موضوع مورد بحث عبارت است از: " عوامل مؤثر در استقرار ولایت فقیه و تجربه و میراث مشروطیت"  
۲. عنوان برای معرفی اینجانب: محمد جعفری مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی در دوران ریاست جمهوری بنی صدر، پژوهشگر مسائل تاریخی- سیاسی، اجتماعی و دینی، و یا عنوانی به سلیقه خود شبیه به این. البته خلاصه ای از شرح زندگیم را در سایت ناقص اینجانب به آدرس زیر را ملاحظه خواهید فرمود:

[www.Mohammadjafari.com](http://www.Mohammadjafari.com)

۳. قرار بود که شماره تلفن خود را برایم همراه با ایمیل مرقوم بفرمائید تا اگر ضرورت ایجاد کرد بتوانم با شما تلفنی تماس بر قرار کنم.  
۴. لطفاً بفرمائید که بلیط هوا پیما را برای کدام فرودگاه تهیه کنم، شیکاگو و یا جای دیگر؟

۵. بهتر می بود که دعوتنامه را به انگلیسی ارسال می فرمودید، زیرا فکر کنم در فرودگاه پرس و جو می کنند که برای چه منظوری به آمریکا سفر می کنید.

۶. فرازی از مطلب مورد بحث: وقتی انقلاب با رهبری فردی و یا جمعی اوج گرفت و به نقطه اشتعال رسید، از آن به بعد به زعم من و تجربه های انقلابات یکصد ساله اخیر، کسی قادر نخواهد بود که در مقابل آن ایستادگی کند و یا آن را به سیستم به اصطلاح اصیل قبل باز گرداند. از آن لحظه به بعد انقلاب دو مسیر را طی خواهد کرد: یا به سمت دیکتاتوری حرکت خواهد کرد و بنام انقلاب و مردم و با قدرت توده بپا خواسته حکومت دیکتاتوری بر مردم تحمیل خواهد کرد و یا به سمت دموکراسی و حکومت مردم بر مردم به پیش خواهد رفت.

در انقلاب اسلامی ۵۷ ایران که یکی از مهمترین انقلاب کلاسیک دوران معاصر و تنها انقلابی است که همه اقشار مختلف ملت ایران در آن شرکت داشتند، به سمت دیکتاتوری دینی که به زعم من بدترین نوع استبداد است پیش رفت. اما بحث برگشت به مشروطه اصیل سالبه به انتفاع موضوع است و نشان از این است که کسانی که این موضوع را طرح می کنند، کمتر به ماهیت و چگونگی انقلاب و چرایی روی آوری به انقلاب توجه دارند. دلایلی که منجر به استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه و از جمله به بوته فراموشی افتادن تجربه و میراث مشروطیت است موضوع بحث این گفتگو است. بنابراین بحث من یک بحث عمومی و تجربه چهل ساله است و به این و آن شخص خاص راجع نمی شود.

با سلام مجدد و آرزوی موفقیت      عزت بکام مستدام باد

محمد جعفری      ۱۵ بهمن ماه ۱۳۸۷

جناب آقای محمد جعفری :

دانشگاه نورت ایسترن ایلینوی از شما به عنوان نویسنده و کوشنده مورد احترام مسایل سیاسی و اجتماعی ایران دعوت می نماید که با ارایه مقاله ای در کنفرانس ((ارزیابی نتایج سیاسی، اجتماعی و تاریخی دولت بختیار به عنوان آخرین تلاش برای احیای مشروطه در ایران)) که به زبان فارسی در روزهای سیزدهم و چهاردهم ماه مارس ۲۰۰۹ در شیکاگو برگزار می شود شرکت فرمایید. این برنامه فارسی در پی کنفرانس ((بررسی جهانی گذشته و آینده انقلابات)) که به زبان انگلیسی در روزهای نهم تا دوازدهم ماه مارس برگزار می شود، تشکیل خواهد شد. شرح این دو کنفرانس به پیوست تقدیم می گردد.

با توجه به آگاهی اجتماعی و سیاسی شما، حضورتان در این کنفرانس برای دانشگاه مغتنم است. مقاله شما که در یک میزگرد مطرح خواهد شد، می تواند در زمینه ی مورد نظر شما بنابر شرح کنفرانس به نگارش در آید. نگارش مقاله ها بنابر هدف کنفرانس برای چاپ کتابی در زمینه کنفرانس واجد اهمیت است.

اجازه می خواهیم به آگاهی برسانیم که دانشگاه نورت ایسترن دارای سابقه و تجربه ی طولانی در برگزاری کنفرانس در زمینه های مسایل اجتماعی، سیاسی، تاریخی و حقوقی در کشورهای گوناگون از جمله ایران بوده است. برخی از کنفرانس های پیشین عبارت بوده اند از: ((بررسی سرنگونی دموکراسی در ایران و گواتمالا))، کنفرانسی به مناسبت پنجاهمین سالگرد سرنگونی حکومت های مصدق و آربنز در ایران و گواتمالا در سال ۲۰۰۳، ((دموکراسی در ایران، خاورمیانه و آسیای میانه))، کنفرانسی به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب مشروطه ایران در سال ۲۰۰۶، و کنفرانس ((بررسی جنبش دموکراسی خواهی برمه)) در سال های ۲۰۰۷. ما امیدواریم که شما دعوت ما را برای شرکت در این کنفرانس مهم دانشگاهی

بپذیرید. خواهشمند است که ما را از مراتب تصمیم خود تا تاریخ ۴ فوریه آگاه فرمایید .

با تقدیم احترام،

هیات تدارک کنفرانس

دانشگاه نورت ایسترن ایلینوی

February ۲ , ۲۰۰۹

Dear Mr. Mohammad Jafari,

We are pleased to write this letter for inviting you to give a presentation in Persian at our international conference: The Legacy of Bakhtiar's Premiership as the Last Attempt at Constitutional Government in Iran : A Retrospective Reflection after ۳۰ Years, which will be held on March ۱۳-۱۴, ۲۰۰۹. This unique and first of its kind Conference constitutes the Persian program of our Conference titled The Past and Future(s) of Revolution: A Global Exploration. Attached , please find the description of these two conferences.

Given your knowledge , works , and participation in the critical events of the Iranian Revolution of ۱۹۷۹ , it will be quite a privilege for us and the conference audience to listen to your views on this critical aspect of the Iranian revolution. Moreover , it is our goal to publish the articles presented at this conference in two book volumes in English and Persian , which will benefit from your scholarly works. As you may know , Northeastern Illinois University has a history of holding major international conferences on Iran and other countries in every continent. One such a conference was held in ۲۰۰۶ titled Democracy in Iran , Central Asia and Middle East .

Please inform Professor Hamid Akbari at [hakbari@neiu.edu](mailto:hakbari@neiu.edu) or ۷۷۳-۴۴۲-۶۱۲۶ of your decision to attend the conference by nolater than February ۴ , ۲۰۰۹. He will discuss other hospitality matters with you at that time. We truly hope you will accept our invitation for participating in this academic conference.

Thank you for considering our invitation.

Sincerely,

Murrell Duster,  
Dean of Academic Development and Multicultural  
Programs  
Co-Chair , Conference Organizing Committee



Hamid Akbari

Professor and Chair , Department of Management and  
Marketing

**Historical Context and Political Significance of the  
Premiership of**

**Dr. Shapour Bakhtiar: A Retrospective after ۳۰ Years  
(A Conference in Persian)**

**[http://www.neiu.edu/~acdevelo/Legacy\\_of\\_Dr.\\_Bakhtiar.html](http://www.neiu.edu/~acdevelo/Legacy_of_Dr._Bakhtiar.html)**

**An Academic Conference Marking the  
۳۰<sup>th</sup> Anniversary of  
the Iranian Revolution of ۱۹۷۹**

**This Conference is the Persian Program of  
The Past and Future(s) of Revolution: A Global  
Exploration**

**March ۹-۱۲ , ۲۰۰۹**

**March ۱۳-۱۴ , ۲۰۰۹**

**Northeastern Illinois University**

**۵۵۰۰ N. St. Louis Ave. Chicago , IL ۶۰۶۲۵**

**For More Information , Please**

**Contact [hakbari@neiu.edu](mailto:hakbari@neiu.edu)**

**Telephone:** ۷۷۳-۴۴۲-۶۱۲۶

List of Confirmed Speakers and Presentation Titles

*Foucault, the Frankfort School and the Iranian Revolution*

**Janet Afary** , Keddie-Balzan Fellow at UCLA , Professor of History , Purdue University

*The Pahlavi Regime and the National Front: The Roots of Conflict*

**Fakhreddin Azimi** , Professor of History , University of Connecticut

*The 1979 Iran : At the Intersection of Internal Upheaval and the Downfall of the Pax Americana.*

**Cyrus Bina** , Distinguished Research Professor of Economics and Management , University of Minnesota , Morris

*Bakhtiar, Khomeini and the Question of Bakhtiar's Resignation*

**Ladan Boroumand** , Historian and Research Director , Dr. Abdorrahman Boroumand , Washington DC

*A Reflection on Dr. Bakhtiar's Character*

**Reza Daneshvar**, Novelist and Researcher (France)

*Antecedents and Consequences of a Populist Revolution  
Transforming into an Islamic Revolution*

**Mehrdad Darvishpour** , Professor of Sociology ( Sweden )

*The Clerics' View of Women during the Revolution of  
۱۹۷۹*

**Fariba Davodi-Mahajer** , Women's rights and Human Rights Activist ( Washington DC )

*A Study of the Structural Elements for Institutionalizing  
Democracy in Iran : A Comparative Study of 197۷ and  
۲۰۰۷ Census Data in Iran*

**Kazem Izadi** , Former University Professor in Tehran , and Social Science Researcher (France)

*Critical Elements in Institutionalizing Velayat Faghih (the  
Supreme Religious Leader) in the Revolution of 1979*

**Mohammad Jafari** , Chief Editor of *the Islamic Revolution* Newspaper (published by the ex-president of the Islamic Republic, Abol-Hassan Bani Sadr), and Author ( England )

*Bakhtiar and the Press*

**Hadi Khorsandi**, Satirist and the Editor and Writer for *Asghar Agha* Magazine ( England )

*Revolution, Shapour Bakhtiar and the Problematic of Dependency in Secular Oppositional Forces*

**Mehrdad Mashayekhi** , Visiting Professor of Sociology , Georgetown University , Washington DC

*Popular Uprising and Failure of Liberal Reforms in Iran*

**Misagh Parsa** , Professor of Sociology , Dartmouth College , New Hampshire

*The Victory of the Islamists in the Revolution of 1979 in Iran : A Critical Review of the Role of the Secular Forces*

**Shahla Shafiqh** , Author and Researcher (France)

*Recollecting the Critical Events of 37 Days of Dr. Bakhtiar's Premiership*

**Rahim Sharifi** , Editor of *Sahand Journal* , Paris , France , and the lifelong ally and colleague of Dr. Bakhtiar ( France )

*The Ideals of Dr. Shapour Bakhtiar for Accepting the Premiership in the Final Days of Revolution*

**Javad Talee** , Member of the Managing Council of Iranian Journalists and Reporters in the Revolution of ۱۹۷۹ , and Journalist ( Germany )

*The Legacy of Constitutionalism in Iranian Movements for Democracy*

**Fariba Zarinebaf** , Assistant Professor of History ,  
University of California , Riverside

*Dr. Bakhtiar's Premiership: An Endeavor Seeking to  
Revive the Constitution of the Revolution of 1906*

**Hamid Zolnour**, a Lifelong Member of Iran Party  
(France)

**This Conference is Open and Free to the Public**

**Holiday Inn Chicago North Shore**

**[www.hiskokie.com](http://www.hiskokie.com)**

در هر حال من در کنفرانس شرکت کردم و مقاله « عوامل مؤثر در استقرار ولایت فقیه در ایران: بازخوانی تازه ای و تجربه و میراث مشروطیت» به کنفرانس ارائه شد که علاقه مندان می توانند، آن را در کتاب «مصدق و بختیار، مقایسه ای در روش و منش» صفحه ۱۳۹-۱۰۸ آن را مطالعه فرمایند.

بعد از بازگشت به لندن به علت چند اتفاق کناری که در جریان کنفرانس برایم اتفاق افتاد و نیز تشکر از آقای دکتر حمید اکبری، نامه زیر به حضورشان ارسال شد:

## دوست عزیز جناب آقای حمید اکبری

با سلام و تجدید عرض ارادت، موفقیت و سلامتی شما و خانواده محترم را از خداوند مسئلت دارم. باری با ارادتی که فی ما بین حاصل شده است و امید است که پایدار بماند، بیشتر از گذشته به خود اجازه می دهم نکاتی که به ذهنم رسیده، به منظور انجام وظیفه دوستی با شما در میان بگذارم و از اینکه این فرصت دست داد خدای را شاکرم:

الف- بر مردان محقق، حقیقت جو و آکادمیک نظیر شما ضرور است که رابطه عاطفی و دوستی را با امور تحقیقی و آکادمیک در هم نیامیزند که در اینصورت از ارزش کار تحقیقی و آکادمیک کاسته می شود. در کنفرانس گذشته دو نفر دعوت شده بودند که پژوهشگر و اهل کارهای تحقیقی و آکادمیک نبوده، البته استعداد دیگری داشتند، اما اینکاره نبودند. شرح یک مثال که خود شاید شاهد آن بوده اید، کفایت می کند: آقای هادی خرسندی در سخنرانی خود خطاب به حضار و بیشتر به من، عنوان کرد که روزنامه انقلاب اسلامی با نوشتن شاهپور بختیار بجای شاپور بختیار خواسته است که به ایشان توهین کند. منم نه بعنوان مدافع روزنامه انقلاب اسلامی بلکه آنچه در مورد این دو کلمه تا به حال در ذهن داشتم بیان کردم که شاپور با شاهپور را من تا به حال یکی تصور می کردم و امروز بر حافظه ادبی ام نکته ای افزوده شد و فهمیدم که شاپور با شاهپور فرق دارد و این دو یکی نیستند. بماند که ایشان بعد چه جوابی داد. صبح روز بعد به هنگام صبحانه، دوست دیگری که در انگلستان زندگی می کند، صفحه ای از مقاله شاکری نامی آورد و به من نشان داد که بله شاپور چنین است و شاهپور چنان. من هم که نگاهی کردم و چون چنین چیزهایی برایم اهمیت نداشته و ندارد با کمی خوش و بش مسئله تمام کردم و اینک برای مزید اطلاع شما:

فرهنگ دهخدا، جلد ۳۰ ، شاپور= پسر شاه. مرکب از شاه و پور  
فرهنگ جامع فارسی زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی

شاپور = نام پادشاهی بوده از اشکانیان و شاپور نام پادشاهان ایران متعدد بوده اند چه شاپور مخفف شاه پور است و همه شاهزاده بودند.

فرهنگ عمید، حسن عمید. شاهپور "پهلوی شاپور" شاهپور. شاپور: پسرشاه، شاهزاده

فرهنگ بزرگ سخن، دکتر حسن انوری، شاپور = مخفف شاه پور.

شاپور یا شاهپور = پسر شاه شاهزاده

فرهنگ معین، دکتر محمد معین. شاهپور = شاپور، پسر شاه، شاهزاده  
البته شاپور و یا شاهپور معانی متعدد دیگری هم دارد که در فرهنگها و بویژه فرهنگ دهخدا آمده است. در کتابها و نوشته ها، شاهپور و شاپور هر دو به یک معنی آمده است و به جز چند نفر سیاسی جدید، تا به امروز کسی در آن مناقشه نکرده است. در هر حال من میدانم که در شناسنامه آقای دکتر بختیار، شاپور نوشته شده و یا شاهپور. اصلح و حق آن است که هر چه در شناسنامه آمده، همان نوشته و یا گفته شود و احترام به دیگران، از نظر من به دشمنان هم، احترام به خود است و چیزی از کسی نمی کاهد.

بماند که بعد آقای هادی خرسندی، در سایت خودش و نیز تحت نام مهشید در سایت دیگر در این رابطه به ظاهر تعریفی از من کرده و باز به سر وقت آقای بنی صدر رفته است و او هم چون مردی است که توان بد و بیراه و فحش خوردنش زیاد است، جای هیچ گونه نگرانی نیست و سی سال است که جمهوری اسلامی سیستماتیک به او فحش میدهد و خدای را شکر که به نظر من تمام فحشها به خودشان برگشته و موجب هر چه بیشتر مطرح شدن وی شده است.

ب- مصدق در کشور ما راه و روشی را از خود به یادگار گذاشته و شما به منظور زنده نگذاشتن آن راه و روش و نشان دادن چهره واقعی این مرد بزرگ زحماتی را متقبل و مصدقی شده اید و نه اینکه عاشق چشم و ابروی او باشید. اگر چنین است که هست، حتماً می دانید که در مکتب و مرام مصدق پول و کمک نظامی گرفتن از اجانب و ضد ایرانی ها، به قصد سقوط حکومتی و خود به آن رسیدن تا کجا مذموم و ناپسند است ( البته ممکن است

کسانی نظر دیگری داشته باشند، اما خوشبختانه زوایای زندگی این راد مرد بزرگ ایران روشن شده است و انکار دیگران با وجود انبوه اسناد و مدارک در همه زمینه ها دیگر غیر ممکن است و هرچه جمهوری اسلامی با انواع دسائس و کمک از دوست و دشمن کوشش کرد که چهره مصدق را مخدوش کند، نتیجه عکس داد و بر عزت و عظمت او افزوده شد. و متأسفانه آقای بختیار مرتکب هر دو عمل شده است. اسناد و مدارک و شواهد عینی به قدری زیاد است که جای هیچگونه انکاری بر حق جویان و صاحبان خرد نمی ماند و تازه اگر اینها عیب نیست و ایراد و اشکالی ندارد: اولاً بین مصدق و شاه و زاهدی چه تفاوتی است و ثانیاً چرا دیگران به گروهائی نظیر مجاهدین خلق چون و چرا می کنند.

ج- اینجانب با بسیاری که می گویند اگر بختیار بعد از پیروزی انقلاب به اعمال بعدی نظیر کودتای نوژه، همکاری با صدام حسین ضد ایرانی، پول گرفتن از عربستان و عراق و... دست نیالوده بود، اعمال دوران ۳۷ روزه نخست وزیری و آن کشت و کشتار، قابل گذشت و اغماض بود و ایشان در تاریخ ایران شخصیتی درخشان باقی می ماند، که ای کاش چنین بود. با وجود همه اینها احساس سرکار خانم لادن برومند و یا کسان دیگر نظیر ایشان در مورد آقای بختیار برایم قابل درک است و چندان جای ایراد نیست. اما شما بهتر از من واقف هستید که امور واقع و تحقیقی را نمی شود با امور احساسی با هم درآمیخت و یکی گرفت که اگر چنین شد، دیگر آن تحقیق و بی طرفی به قصد دریافت حقیقت نیست. در هر حال زحمات شما برای من قابل تقدیر است و موفقیت شما را در مسیر حق و حقیقت یابی که به منظور اتخاذ روش صحیح زندگی نظری و عملی است از خداوند مسئلت دارم.

د- از حق نباید گذشت که سرکار خانم لادن برومند، نظر خودش را در مورد خمینی، بختیار و استعفا توضیح داد. گرچه ایشان در این رابطه به نظر طرفهای دیگر درگیر نظیر: آقایان بازرگان، یزدی، امیر انتظام و... و یا حداقل مسائل مطرح شده در روزنامه های اطلاعات و کیهان ۵ و ۸ بهمن ۱۳۵۷ توجهی نکرده بود، که اگر می کرد مسئله دقیقتر مطرح می گردید.



ه- اینجانب نیز در فصل هفتم کتاب " پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد" آنچه را که در رابطه با استعفا و سفر بختیار خود شاهد بود و یا تحقیق کرده، آورده ام. در مورد دکتر بختیار چنانکه مطلع هستید به غیر از مطلب فوق چیز دیگری را عنوان نکرده ام. علت آنست که در موقع تدوین کتاب فکر نمی کردم، مسئله مهمی باشد زیرا بنا بر ماهیت انقلاب در آن موقع هرکس دیگری هم با آن شرایط بجای بختیار می بود درو می شد. همچنانکه انقلاب حکومت بختیار را هم جارو کرد. در این کنفرانس احساس کردم که لازم است به این مسئله بیشتر پرداخته گردد و لذا در این مدت کوتاه اسنادی را جمع آوری کرده و هرگاه مطلبی در این رابطه باشد یکجا در فایلی جمع می شود و فعلاً هم عجله ای در کار نیست. اما همچنانکه مستحضر هستید و به من فرمودید که فعلاً بختیاری در کار نیست و ما همگی باید ببینیم چگونه می شود از دست استبداد رها شد و آزادی و استقلال و حقوق فردی و اجتماعی خود را بدست آورد که حرف درست و حقی است و باید تا میتوان آنرا پی گیر کرد. چند کار نیمه تمام در دست دارم که فکر می کنم طرح آن ها ضروری تر است. هرگاه آنها به سرانجامی رسید و عمری باقی بود، به این مسئله نیز به منظور ثبت در حافظه تاریخی کشور و تنویر افکار عمومی خواهم پرداخت.

و- آخرین مطلب اینکه در اولین روزیکه به محل کنفرانس قدم گذاشتم با آقای دکتر اقبالی که چهره ای بشاش و خندان داشت آشنا شدم. به محض آشنائی و معرفی شروع به سئوالهای مختلف قرآنی کرد. در وحله اول و طرح یکی دو سئوال، کوشش کردم که نظر خودم را در مورد آنها به ایشان بگویم، مشاهده شد که هنوز یک سئوال بیان و حل نشده و بدون فرصت پشت سر هم به طرح سئوالهای مختلف می پردازد. حتی بدون کوچکترین اظهار نظری در مورد این همه مسائلی که در کنفرانس مطرح می شد. نظر به اینکه در دوران دانشجویی با این قبیل افراد آشنا و با آنها برخورد داشتم، هر گاه سئوالی طرح می کرد من با خنده به یک نوعی پاسخی می دادم. خلاصه او ول کن معامله نبود و به محض اینکه فرصتی دست می داد،

شروع به سؤال و ارشاد من می نمود و هیچ فرصتی را از دست نمی داد و به محض اعلام استراحتی چند نوشته ای را که با خود همراه آورده بود به من میداد و به بحث و ارشاد می پرداخت. اگر من تجربه قبلی نداشتم، فکر می کردم که از قبل و به منظور مقابله با من این شخص را مسئول کرده اند. حتی در آخرین روز گفت که من از قرآن اطلاعی نداشتم و آقای فولادوند مرا آگاه کرد و خودم رفتم و فهمیدم که قرآن چه کتابی است. منم با خنده پاسخ دادم که چه خوب شد که بالاخره شما آن را شناختید. بعد از آن گفت که این قرآن را سلمان فارسی به پیامبر گفته و یا نوشته و فوری آیه را برایم خواند و گفت این هم دلیل و منم که دیگر حوصله یک و دو کردن با ایشان را نداشتم، خیلی محکم که ابداً او نمی توانست در آن شک کند، گفتم چنین آیه ای در قرآن نیست. گفت نه هست و شما اگر قرآن داری تحقیق کن. پس از آن فوری دفترچه ای از کیفم در آوردم و گفتم آیه را بنویس؟ او هم فوری با خوشحالی آن را نوشت (آیه ۱۰۲ سوره نحل). سپس گفت قول بدهید که آن را مطالعه و تحقیق کنید. پاسخ دادم که من خدای را شاکرم و مرتب تا جایی که امکان داشته باشم همه وقت به مطالعه قرآن می پردازم.

ز-با همه اینها چون آدم بشاش ، خنده رو و موقری بود، نسبت به او در همان نگاه اول احساس خوبی پیدا کردم اما متأسف از اینکه چنین شخصی، این چه روشی است که برگزیده است.

مقاله ارائه شده به کنفرانس با توجه به سوالهای مطروحه و پاسخها را به زودی دریافت خواهید کرد. چند نفری از من مقاله را خواستار شده اند اما نظر به اینکه مطلب متعلق به کنفرانس است، اخلاقاً بدون اجازه شما عملی است نادرست، بنابراین این لازم است که شما نظر خود را در این مورد به من اطلاع دهید.

در خاتمه باز هم از زحماتی که در جهت تنویر افکار عمومی و تاریخ کشور به منظور رسیدن به آزادی استقلال و رشد و اعتلای کشور متقبل

شده و می شوید صمیمانه سپاسگزارم . سلام اینجانب و خانم را خدمت سرکار خانم ابلاغ فرمائید.

شاد و خرم باشید محمد جعفری ۱۵ فروردین ۱۳۸۸

## توضیح کوتاهی در مورد خانم لادن برومند .

اینجانب برای اولین بار خانم لادن برومند را در سال ۵۷ و به هنگام اوج گیری انقلاب در پاریس در منزل آقای بنی صدر دیده بودم. روزی هم به من اطلاع داده شد که قرار است بنی صدر و دوستانشان در منزل آقای خمینی در نفلو شاتو جمع شوند، و از گفتگو با آقای خمینی و دوستانشان فیلمی هم گرفته شود. در تاریخ موعود آقای بنی صدر و تعدادی از دوستان همراه با برادر آقای احمد غضنفرپور که متصدی فیلم برداری بود، به اندرونی آقای خمینی رفیتم. در بین جمع خانم لادن برومند هم بود. بعد از سلام و نشستن در سالن منزل آقای خمینی، آقای بنی صدر به لادن برومند گفت: سؤال خود را از آقای خمینی بپرس. لادن هم در مورد زنان از آقای خمینی سئوالی کرد. آقای خمینی هم پاسخ کوتاهی داد ولی خانم برومند که پاسخ برایش قانع کننده نبود، دوباره همان سؤال را به شکل دیگری مطرح کرد. آقای خمینی هم به او گفت سؤال هایت را از آقای بنی صدر بپرس. لادن گفت من می خواهم که پاسخ شما را بشنوم . در این لحظه آقای خمینی تشریحی محکمی به او زد که بس است؟! با این تشریح جلسه به هم خورد و کسی دیگر نتوانست سئوالی بکند و فیلمی هم گرفته نشد و همه از منزل آقای خمینی بیرون آمدیم. در سالن کنفرانس وقتی خانم لادن برومند را دیدم. برای آشنائی دادن به او داستان فوق را به یادش آوردم. و او به من گفت که پاک قصه را فراموش کرده است. و بعد هم در جایی این داستان را در رابطه ای عنوان کرد.

در موقعی که من به سئوالها پاسخ می دادم، برای اینکه از آقای دکتر حمید اکبری هم تشکری کرده باشم. توضیح دادم: با وجودی که من به

دلایلی خیلی مایل به شرکت در این کنفرانس نبودم، ولی با سعه صدر آقای اکبری و جلب کردن رضایتم در این کنفرانس شرکت کردم. در این بین ناگهان یکی از طرفداران پرو پا قرص بختیار در سالن بلند شد و گفت: آقای اکبری چرا کسی که راضی نبوده است، شما او را به اینجا دعوت کرده اید؟ من هم بلا فاصله در پاسخ به ایشان گفتم: هیچ عیبی ندارد. شما همه را از طرفداران بختیار دعوت می کردید و در اینجا برای هم کف و دست می زدید و کارت تبریک برای خود می فرستادید. با گفتن این جمله حضار زدند زیر خنده. بعد هم که چند حمله ای به من شد که چرا از روش بختیار انتقاد کرده ام و روش او را مغایر با روش مصدق عنوان کرده ام. لادن بروند حمایتی از من کرد و گفت: آقای جعفری از پس کار خود بر می آید.

## جناب آقای اکبری

با عرض سلام و سلامتی و موفقیت بیش از پیش شما را در راه زدودن ابهام و تاریکی ها و روشن شدن حقایق برایتان از خداوند مسئلت دارم.

در نامه قبل بعرض رسید که مقاله ارائه شده به کنفرانس با توجه به سوالهای مطروحه و پاسخها را به زودی دریافت خواهید کرد و اینک مقاله حک و اصلاح شده با اندکی تغییر در نام به شرح زیر: «عوامل مؤثر در استقرار ولایت فقیه در ایران: بازخوانی تازه ای از تجربه و میراث مشروطیت» ارسال گردید. اما سئوالی را که با جنابعالی مطرح کرده بودم: " چند نفری از من مقاله خواستار شده اند اما نظر به اینکه مطلب متعلق به کنفرانس است، اخلاقاً بدون اجازه شما عملی است نادرست، بنابر این لازم است که شما نظر خود را در این مورد به من اطلاع دهید." نمیدانم چه خطائی از من سر زده و یا به کدام علت از دریافت پاسخ شما تا به حال محروم شده ام.

همیشه شاد و همیشه خندان باشید  
محمد جعفری ۲۶ فروردین ۱۳۸۸

جناب آقای جعفری محترم،

با عرض سلام و آرزوی سلامتی و شادمانی برای شما و همسر و خانواده محترم.

از شما بابت تاخیر در عرض جواب به نامه ی پیشین شما عذرخواهی می نمایم. موضوع به هیچ وجه سرزدن خطایی از جانب شما نبوده و تقصیر از من است که گرفتاری های روزمره مجال عرض پاسخ در خور را از من سلب کرده و می کند. در اینجا نیز اجازه می خواهم که فقط مختصری در مقام سپاسگزاری مجدد از تشریف فرمایی شما به شیکاگو خدمتتان بنویسم تا در اسرع وقت بتوانم قدری بیشتر تصدیق کنم. اما در مورد مقاله نیز از سرعت عمل شما سپاسگزارم. در باره ی درخواست دوستان برای دریافت آن نیز اجازه بدهید که تا چند روز دیگر جهت مشورت خدمتتان بنویسم.

با تقدیم احترام،

Wednesday ۱۵, April, ۲۰۰۹

جناب آقای دکتر حمید اکبری سلام

به منظور شنیدن صدای دوست، چندین بار تا به حال به منزل تلفن زده ام، اما قرین موفقیت نبوده است و شاید هم مشغله انباشته بهم مرا از شنیدن صدای دوست محروم کرده است. در هر حال امید است که همچنان شاد و موفق باشید. باری تقاضائی از حضرتعالی دارم که امید است همچون گذشته لطف شما شامل حال گردد: اگر ممکن است یک کپی از فیلم کنفرانس گذشته

را به رسم یادگار برایم ارسال دارید و اگر تمامی آن برایتان مقدور نیست، حد اقل از ارسال فیلم روز شنبه که اینجانب و آقایان میثاق پارسا و حمید نوالنور در آن شرکت داشتیم کوتاهی نفرمائید. از زحمت بی شائبه حال و گذشته شما سپاسگزارم.

سلام اینجانب و خانم را به همسرگرمی و فرزندان عزیزابلاغ فرمائید.

ایام بکام مستدام باد

محمد جعفری ۲۷/مهر/ماه/۱۳۸۸

**دوست گرامی جناب آقای حمید اکبری سلام**

سلامتی و موفقیت شما را در پیشبرد امور از خداوند مسئلت می نمایم

باری، طبق وعده ای که داده بودید، قرار بود که کتاب کنفرانس منتشر شود. قریب دو سال و اندی از زمان می گذرد و من اطلاعی ندارم که آیا منتشر شده است و یا خیر؟ شاید منتشر شده باشد و من در جریان قرار نگرفته باشم و یا اینکه تصمیم گرفته شده است که منتشر نشود؟ در هر حال گفتم که عرض ادبی کرده باشم و هم از جریان چگونگی کار اگر صلاح بدانید مطلع بشوم. بیش از این مصدع نمی شوم.

ایام بکام مستدام باد

محمد جعفری ۱۰ خرداد ۱۳۹۰

آقای دکتر حمید اکبری در تاریخ ۲۷ ژوئن = ۶ تیر ۱۳۹۰ نامه زیر را برایم ارسال کرد.

جناب آقای جعفری:

با عرض سلام و احترام خدمت شما، امیدوارم که روزگار شما و خانواده توام با تندرستی و شادمانی باشد.

مقاله شما چندین مرتبه به وسیله آنر (همسر) و اینجانب برای دو منظور خوانده شده است: نخست برای درست کردن غلط‌های تایپی و سهوی که در پیوست آنها را ملاحظه خواهید فرمود. و دو دیگر تقدیم نظراتی برای گوشه‌ای بازنویسی و یا درخواست برای روشن کردن مطلب و نظایر آن که این کوچک آنرا جزو وظیفه‌ی خود برای گردآوری و نشر این مقاله‌ها می‌دانم. آنها نیز در پیوست تقدیم حضورتان می‌گردد. برای آگاهی شما، میانگین اکثر مقاله‌های دریافتی با دو خط فاصله، ۳۰ صفحه با مقیاس قلم یا فونت ۱۲ است. خواهشمندم که اگر در دوباره خوانی مقاله‌تان امکانی وجود داشت، برخی از بخش‌هایی که برای موضوع کتاب ضروری تشخیص نمی‌دهید را به انتخاب خودتان کوتاه نمایید.

ممنون می‌شوم که مقاله را پس از بازخوانی و تصحیح برای ما تا تاریخ ۲۵ جولای (ژوئیه) بازپس فرستید تا برای چاپ در کتاب دوباره خوانی نمایم و تحویل ناشر دهیم.

باز هم از شما برای همکاری سپاسگزارم.

حمید اکبری

دوست گرامی جناب آقای دکترحمید اکبری سلام

امید است که در این دوران و انفسای کرونا خود و خانواده محترم تندرست، سلامت و موفق باشید

غرض از تصدیع اوقات شریف اینکه: در ۱۰ خرداد ۱۳۹۰ نامه ای خدمت شما ارسال کردم و یاد آور شدم که اگر کتاب کنفرانس منتشر شده است مرا هم در جریان بگذارید ولی از شما خبری دریافت نشد .

امروز در گفتگویی دوستی اطلاع داد که مدت ها است که کتاب کنفرانس بختیار ۳۷ روز بعد از ۳۷ سال منتشر است. لطفاً حد اقل نسخه ای از آن را برایم ارسال فرمائید مگر اینکه تشخیص داده باشید که شایسته و صلاح نیست که آن امری دیگر است. بیش از این مصدع اوقات نمی شوم

ایام بکام مستدام باد

محمد جعفری ۷ آذر ۱۳۹۹

محمد جعفری ۷ آذر ۱۳۹۹ = ۲۷/نوامبر/۲۰۲۰

من به واتس آپ آقای اکبری زنگ زدم ولی موفق به تماس با ایشان نشدم . بعد از ربع ساعت پیغام زیر از طریق موبایلم برایم فرستاده شده بود.

Fri, ۱۱ Dec at ۱۷:۲۸

Hello; I noticed I've a number of missed calls from you. Since WhatsApp is not my default mode of communication,



may I please know who's this and how I can be of assistance? Thank you. Hamid Akbari.

۱۳۹۹ / آذر / ۲۱ = Fri, ۱۱ Dec at ۱۷:۱۴

دوست گرامی جناب آقای دکتر حمید اکبری سلام

من محمد جعفری هستم فکر کنم مرا به کنفرانس بختیار دعوت کردید از دوستی شنیده شد که مدت هاست که کتاب کنفرانس منتشر شده است

اول نامه ای میلی برایتان ارسال شد بعد که پاسخی دریافت نشد فکر کردم که شاید نامه نرسیده است و با ای میل شما عوض شده است

به این علت به مبابیل شما زنگ زدم که موفق به شنیدن صدای شما نشدم

ایام بکام مستدام باد محمد جعفری

۱۳۹۹/آذر/۲۱ = Fri, ۱۱ Dec at ۱۷:۱۵

آقای جعفری گرامی، با سلام متقابل و عرض احترام. خوشحالم که خبری از شما دریافت می کنم.

ای میل من این است:

[hamidneiu@gmail.com](mailto:hamidneiu@gmail.com)

اگر آدرس تان را برایم بفرستید، کتاب "تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمن ۱۳۵۷" که در آن ذکر خیر شما به همراه چکیده مقاله تان و چند تصویر در گزارش کنفرانس و نیز مقاله دکتر بینا است، بوسیله ناشر برایتان فرستاده خواهد شد. با سپاس

با سپاس فراوان آقای جعفری گرامی.

کتاب برایتان فرستاده خواهد شد و قاعدتا در هفته آینده به دست شما خواهد رسید.

با احترام،

حمید اکبری

۲۴ آذر ۱۳۹۹ = ۱۴ دسامبر ۲۰۲۰

جناب آقای دکتر حمید اکبری سلام

از ارسال کتاب که دو سه روز پیش به دستم رسید سپاسگزارم. تحت عنوان چکیده «عوامل مؤثر در استقرار ولایت فقیه و تجربه و میراث مشروطیت» در کتاب آورده شده:

«وقتی انقلاب با رهبری فردی و یا جمعی اوج گرفت و به نقطه اشتعال رسید، از آن به بعد به زعم من تجربه های انقلابات یک صد ساله اخیر، کسی قادر نخواهد بود که در مقابل آن ایستادگی کند و یا آن را به سیستم به اصطلاح "اصیل قبلی" باز گرداند. از آن لحظه به بعد انقلاب دو مسیر را طی خواهد کرد: یا به سمت دیکتاتوری حرکت خواهد کرد و بنام انقلاب و مردم و با قدرت توده بپا خاسته حکومت دیکتاتوری بر مردم تحمیل خواهد کرد و یا به سمت دموکراسی و حکومت مردم بر مردم به پیش خواهد رفت.

در انقلاب اسلامی ۵۷ ایران که از مهمترین انقلابهای کلاسیک دوران معاصر به شمار می رود و تنها انقلابی است که همه اقشار مختلف ملت ایران در آن شرکت داشتند، به سمت دیکتاتوری دینی که به زعم من

بدترین نوع استبداد است پیش رفت. اما بحث برگشت به مشروطه اصیل، سالبه به انتفاع موضوع است و نشان از این است که کسانی این موضوع را طرح می کنند، کمتر به ماهیت و چگونگی انقلاب و چرایی روی آوری به انقلاب توجه دارند. دلایلی که منجر به استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه و از جمله به بوته فراموشی افتادن تجربه و میراث مشروطیت است، موضوع بحث این گفتگو است. بنابراین بحث من یک بحث عمومی و تجربه ای چهل ساله است و به این و آن شخص خاص راجع نمی شود.» ص ۴۰۳ کتاب «تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمن ۱۳۵۷»

خواننده ای که کتاب شما را مطالعه می کند، چه چیزی از موضوعی که به قول شما من ارائه داده ام دستگیرش می شود. خود شما بفرمائید آیا به غیر از چند جمله که در حقیقت می تواند تیتتر مطالب عنوان شده تلقی شود، چیز دیگری درک می کند؟ «برگشت مشروطه اصیل، سالبه به انتفاع موضوع است» و «دلایلی که منجر به استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه و از جمله به بوته فراموشی افتادن تجربه و میراث مشروطیت است،» و «بحث من یک بحث عمومی و تجربه ای چهل ساله است و به این و آن شخص خاص راجع نمی شود». حد اقل مختصری از دلایل و چرایی موضوعی را که بنام اینجانب آورده اید جز چند تیتتر کمترین چیز دیگری آمده است؟ بگذرم از اینکه بخشی از سخنرانی یا مقاله اینجانب مقایسه ای بود در روش و منش مصدق و بختیار.

در اینجا باید به شما تبریک بگویم که واقعاً با مهارتی کامل سخنرانی یا مقاله اینجانب را با آوردن چند جمله ای تیتتر مانند جهت سلب مسئولیت از خود، چنان دگرگون شده بود که آنچه در کتاب آمده بود برای من نا مفهوم بود، تا چه رسد به خواننده ای که از موضوع اطلاعی نداشته و فقط چند جمله تیتترمانندی از موضوعی را مشاهده می کند.

به یاد شما می آورم که برخوردی که از جانب چند نفر از شرکت کنند در کنفرانس و از جمله آقایان هادی خرسندی و دکتر اقبالی با من کردند و من گوشه ای از آنچه واقع شده بود را در نامه مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۸۸ به شما یادآور شدم. اما اخیراً خوشبختانه آقای هادی خرسندی از کرده خود نسبت به من طی نامه از من عذر خواهی کرد. باز به یاد شما می آورم در هنگامی که من به سئوالهای مطروحه پاسخ می دادم و در حین پاسخ دادن، من از سعه صدر شما تشکر کردم و متذکر شدم: با وجودی که من از نتیجه نهایی از پیش تعیین شده کنفرانس مطلع و مخالف آن بودم، اما صبر و حوصله و سعه صدر شما موجب شد که در آن شرکت کنم که ناگاه فکر کنم آقای بهرام شفیع بود که به شما اعتراض کرد و گفت چرا چنین کسی که مخالف نتیجه از پیش تعیین شده بود را دعوت به کنفرانس کردید که من در پاسخ و برای حضار گفتم: هیچ عیبی ندارد. شما همه را از طرفداران بختیار دعوت می کردید و در اینجا برای هم کف می زدید و کارت تبریک برای خود می فرستادید. با گفتن این جمله حضار زدند زیر خنده. بعد هم که چند حمله ای به من شد که چرا از روش بختیار انتقاد کرده ام و روش او را مغایر با روش مصدق عنوان کرده ام.

بعد از کنفرانس هم که قرار بود کتاب مقاله های کنفرانس منتشر شود، دو سه باری مقاله توسط شما ادیت شده و همراه با پیشنهادهایی برایم فرستاده بودید که نظر نهایی خود را به اطلاع شما برسانم که من هم انجام وظیفه کردم. اگر به صلاح شما نبود که مقاله را و یا حد اقل تلخیص و یا خلاصه شده آن را در کتاب بیاورید، بی دلیل به خود زحمت داده اید.

به نظر می رسد معیاری که در گنجاندن مقاله ها در پیشگفتار کتاب آورده شده، «دو دیگر: سازگاری روال و نگارش مقاله با سبک پژوهش آکادمیک کتاب» با توجه به آنچه گذشته است، مقایسه روش و منش مصدق و بختیار بوده که در مقاله من انجام گرفته بود و این با مابقی مندرجات کتاب به زعم شما ناسازگاری داشته است. بفرض در کتاب به زعم خود توانسته باشید که تمامی «مفروضات و نظرات» از پیش تعیین شده

کنفرانس و از جمله اینکه بختیار یار صدیق مصدق بود ثابت کرده باشید، با انبوهی از اسناد آزاد شده وزارت خارجه بریتانیا (آرشیو ملی بریتانیا) که از برانگیختن صدام در حمله به ایران و از استقرار او در خوزستان برده بر می دارد و نیز اسناد آزاد شده وزارت خارجه آمریکا که حکایت از رابطه مستقیم آقای بختیار با سازمان سیا جهت کمک گرفتن از این سازمان برای تغییر رژیم جدید و سپردن آن به دست وی حکایت دارد و نیز کتاب جهانشاه بختیار نوه شاپور بختیار بنام

«Me, Iranian, a spy for the CIA and Mossad» و اسناد دیگری که اینجا و آنجا منتشر شده است چه می کنید؟

نکته دیگر اینکه: مکاتبات قبل و بعد از کنفرانس فی مابین من و شما و مسائل حول و حوش کنفرانس که همگی آن موجود است برای من بسیار تجربه آموز بوده است و این تجربه ها هم به یمن دعوت شما از من به کنفرانس حاصل شده است که از این لحاظ هم از شما سپاسگزارم.

علت نوشتن این نامه هم این است که یادآور شوم: با وجود چند انقلاب در عصر حاضر که در طول ۱۰۵ سال گذشته در کشور بوقوع پیوسته و بابت آن، خون ها داده شده ولی هنوز ما دچار چنان وضعی هستیم از جمله به این علت است که ما تاب تحمل به غیر از خود و آنچه را خود فکر می کنیم نداریم. برای شخص آکادمیکی نظیر شما چنان عملی برارنده نبوده و نیست و لی از نظر من مسئله اهمیتی ندارد و امید است که همیشه در امور موفق باشید.

ایام بکام مستدام باد

محمد جعفری ۲۴ آذر ۱۳۹۹

=Mon, ۱۴ Dec at ۱۴:۰۴۱۳۹۹/آذر/۲۴

جناب آقای محمد جعفری،

با سپاس از اعلام دریافت کتاب. یک مرتبه ای میل شما را خواندم. دوباره آنرا با دقت بیشتری خواهم خواند و با توجه به بیماری مادرم که مرا ملزم به رسیدگی او کرده است، ممکن است چند روزی نیاز باشد که پاسخ کوتاهی برایتان بفرستم.

فقط در باره خلاصه مطلب شما بایستی بنویسم که احتمالا همانگونه که خود شما بهتر از من می دانید این همان چکیده مطلب به قلم خودتان است که برای ما در ارتباط با موضوعتان فرستاده بودید.

امیدوارم که در عرض هفته جاری دوباره بتوانم چند خطی در عرض جواب به ای میل شما بنویسم

برقرار و تندرست باشید.

با احترام،

حمید اکبری

جناب آقای دکتر حمید اکبری سلام

امید است که هر چه زودتر حال والده گرامی بهبودی کامل حاصل کند و اگر می دانستم که شما درگیر بیماری مادر هستید نوشتن آن نامه هم به وقت دیگر موکول می شد. تا جایی که یادداشتهایم نشان می دهد چنین چکیده ای از طرف من برای شما ارسال نشده است. تنها چیزی که از جانب من ارسال

شده نامه مورخ ۶ بهمن ماه ۱۳۸۷ = ۲۵ ژانویه ۲۰۰۹ است که در آن آمده است:

«اگر کنفرانس به دنبال تحقیق و نه صادر کردن احکامی بود، رساله های زیر که در آن ها، اعمال بختیار را هم شامل می شد، در خور ارائه به کنفرانس می توانست باشد:

### عوامل موثر در استقرار ولایت فقیه.

چرا انقلاب به دیکتاتوری ولایت فقیه تبدیل شد و آیا اصولاً دیکتاتوری ذاتی انقلاب است یا خیر؟

با وجودیکه اهداف انقلاب استقرار ولایت فقیه نبود، پس چه عوامل و زمینه هائی موجب استقرار دیکتاتوری ولایت گردید.

آیا نمی شد از وقوع انقلاب جلوگیری کرد و کشور را به سمت دموکراسی پیش برد و اگر آری چگونه؟

اصلاً مشروطه در ایران وجود خارجی داشت که بشود آن را احیاء کرد؟ و خاندان پهلوی چیزی از آن باقی گذاشته بودند؟

تجربه و میراث به یادگار مانده از مشروطیت چه بوده و آیا از آن استفاده شده یا خیر؟

آیا ما نمی توانستیم از تجربه و میراث مشروطیت در احیای آزادی استقلال و حکومت مردم بر مردم استفاده کنیم، اگر آری چرا نکردیم؟»

ولی در هر حال کاری است که انجام گرفته است و من جز یادآوری آن نکته قصد و هدف دیگری نداشتم. باز هم برای بهبودی کامل حال مادر گرامی دعای خیر من همراه است.

## نتیجه گیری

علیرغم گفته آقای دکتر حمید اکبری «که احتمالاً همانگونه که خود شما بهتر از من می دانید این همان چکیده مطلب به قلم خودتان است که برای ما در ارتباط با موضوعتان فرستاده بودید» همچنانکه قبلاً توضیح آن آمد، من هرگز چنین چکیده ای برای ایشان نفرستاده ام و ایشان هم در نامه خود لفظ احتمالاً را بکار برده اند. آنچه من برایشان فرستاده ام و در نامه هم آشکار است تصیح شده کامل مقاله است. قضاوت و نتیجه گیری این مکاتبات در مورد کنفرانس «ارزیابی نتایج سیاسی، اجتماعی و تاریخی دولت بختیار به عنوان آخرین تلاش برای احیای مشروطه در ایران» در تاریخ ۱۳-۱۴ ماه مارس ۲۰۰۹ (= ۲۳ و ۲۴ اسفند ماه ۱۳۸۷) بر عهده خوانندگان است و نه من. اما شرکت من در این کنفرانس و با توجه به تمامی آنچه در این گفتگوها آمده است، یک نتیجه مهمی برایم بیار آورد و آن تدوین کتاب «مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش» است که در سال ۱۳۹۳ انتشار پیدا کرد. و این کتاب در حقیقت گسترش سخن آخر است که - با توجه به اسناد و مدارک مختلف از جمله سه کتاب از بختیار: یکرنگی، مصاحبه با هاروارد و سی و هفت روز پس از سی و هفت سال - در ۸ بند کوتاه در ۵-۴ دقیقه آخر و قتم به آن کنفرانس ارائه شد. بعد از اینکه با گفتگوی تلفنی و نامه ای با آقای دکتر حمید اکبری و صعه صدر ایشان قبول کردم که مقاله نام برده به کنفرانس ارائه شود، در مورد وقتی که در اختیارم گذاشته می شود با هم صحبت کردیم و من پیشنهاد کردم که ۴۵ دقیقه وقت لازم است و آقای اکبری گفتند که این وقت مقدور نیست. من اظهار کردم پس حد اقل ۳۰ دقیقه ایشان گفتند بگذار ببینیم ولی در نهایت



۲۳ دقیقه وقت به من داده شد. «مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش» من بر اساس ۲۵ دقیقه سخنرانی ام را تنظیم کرده بودم. اما در حین سخنرانی بعد از دقیقه ۱۸، آقای اکبری که رئیس جلسه و کنار من نشسته بودند، یادداشتی به من دادند که من ۵ دقیقه دیگر وقت دارم. من هم بلافاصله مابقی مطلب را حذف کردم و این ۵-۴ دقیقه آخر را به «مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش» که در ۸ بند کوتاه تنظیم شده بود، اختصاص دادم.

در پایان این بخش از مکاتبات و گفتگوها و علیرغم آنچه گذشت اینجانب باز هم از یک بار دیگر از آقای دکتر حمید اکبری سپاسگزار می‌کنم که مرا با صعه صدر خود به کنفرانس ۳۷ روزه دولت بختیار دعوت کردند که در نتیجه نهایی این کنفرانس، نوشتن و انتشار کتاب «مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش» را برایم به ارمغان آورد.

## بخش سوم گفتگو و مکاتبات با رادیو زمانه

### توضیح مقدماتی:

از تاریخ جمعه ۱۳۹۰/۴/۱۷، تا تاریخ شنبه ۱۳۹۰/۷/۹، در رادیو/سایت زمانه در ستون ویژه سلسله مقالاتی از وقایع پیروزی انقلاب تا کودتا علیه اولین رئیس جمهور منتخب ملت ایران به قلم آقا/خانم سحاب سپهری انتشار پیدا کرد. نظر به اینکه این سلسله مطالب "تاریخ‌نگاری‌های" گاه ملال آور و بیش از حد قصه نویسانه شخصی به نام سحاب سپهری تبدیل شده است که هسته مرکزی همه آنها مقصر دانستن ابوالحسن بنی‌صدر نه تنها در تمام مصیبت‌های سالهای اول انقلاب و دوران حضورش در ایران بلکه بعد از آن و در دوران تبعید نیز هست. البته در برابر، وی در این مقالات با احترام و دقت خاصی از شأن قدسی و دینی آیت الله خمینی و یاران روحانی اش یاد می‌کند، تا نکند خواننده متوجه شود که خود آقای خمینی مقصر اصلی بوده است.

در بادی امر چون مقاله‌ها بدون مدرک و سند ارائه می‌شد، توجه به آن نکردم. تا این که در تاریخ ۱۳۹۰/۵/۲۱، در مقاله تحت عنوان «ملاقاتی که در پاریس صورت نگرفت»، مشاهده کردم که از قول من و کتاب اینجانب به نام «پاریس و تحول انقلاب...»، نقل قول‌هایی مخدوش و دروغ آورده است. دیگر سکوت را جایز نشمردم و چون احتمال دادم که شاید رادیو/سایت زمانه ناخودآگاه به دام سپهری نامی افتاده است. مقاله «تاریخ‌نگاری به مثابه یک پروژه؛ نکاتی در باره نوشتار اخیر سحاب سپهری» را که

در زیر مشاهده می کنید را نوشته و برای درج در رادیو/سایت زمانه برای مسئولین آن ارسال کردم. در این رابطه مکاتبه با مسئولین زمانه آغاز شد و ابتدا به خواست زمانه سه بار مقاله مورد تجدید نظر قرار گرفت و در نهایت زمانه از نشر آن خود داری کرد. و من بعد از اینکه زمانه از نشر آن سر باز زد، مقاله را در سایت انقلاب اسلامی و چند سایت دیگر منتشر کردم و اینک خود مقاله و مکاتبات اطراف آن از نظر خوانندگان گرامی می گذرد.

در این مکاتبات چند نکته آشکار گشت:

۱- در ابتداء گردانندگان رادیو/سایت زمانه مدعی بودند که این سلسله مقاله ها، مانند مقاله های دیگر است و اینان بدون شناسائی نویسنده، مقاله را برای روشننگری انتشار داده اند ولی در آخرین نامه ایشان به من آشکار گشت که خیر! با مقاله نویس دوست و از همکارانشان در ایران است و به خوبی او را می شناسند. و سلسله مقاله هدف خاصی را دنبال می کند.

۲- نکته اطلاعاتی دیگر اینکه اگر شما عنوان رادیو زمانه را به گوگل بدهید اولین چیزی که می آید مقاله سپهری است که واقعا شگفت انگیز است زیرا در اولین نشانی رسم این است که اطلاعات در باره خود سایت باشد نه یک مقاله خاص... همه اینها نشان می دهد که پشت این داستان، داستان نویسی جدی است زیرا می دانید که گوگل بر اساس الگوریتم مراجعه کننده گان سایت تنظیم می شود. بنابراین احتمال زیاد گروه ارتش سایبری برای اینکه مقالات سپهری را در راس گوگل بنشانند صدها بار لینک مقالات را باز می کنند. این کار را ایرانی ها معمولاً به صورت تیمی برای خلیج فارس انجام می دهند ولی اصلاً به ذهنم خطور نمی کرد برای مقالات سپهری نیز باشد.

<http://www.google.de/#sclient=psy&hl=de&source=hp&q=zamaneh+radio&pbx=۱&oq=zamaneh&aq=۱&aqi=g۲&aql=&gs sm=c&gs upl=۴۲۲۱۱۱۸۹۶۰۱۱۱۰>

[http://www.iranicaonline.com/1110&bav=on.۲,or.r\\_gc.r\\_pw.&fp=۶۲۵۷۲f.e۴a۹۴۳f۶۱&biw=۱۹۲۰&bih=۹۲۰](http://www.iranicaonline.com/1110&bav=on.۲,or.r_gc.r_pw.&fp=۶۲۵۷۲f.e۴a۹۴۳f۶۱&biw=۱۹۲۰&bih=۹۲۰)

این هم نشانه قوی تر دیگری که سلسله مقاله ها هدف خاصی را دنبال کرده و این نکته ای نبوده که از دید مسئولین رادیو/ سایت زمانه مخفی بوده باشد.

۳- نظر به اینکه رادیو/ سایت زمانه، از بودجه مستقیم عمومی دولت هلند، برای تقویت دموکراسی بهره مندند مسئولیتشان بیشتر و سختتر است مگر اینکه این نوع تقویت دموکراسی ها برای هدف ویژه ای برنامه ریزی شده باشد و متأسفانه هموطنان ما هم خواسته و یا ناخواسته در دام گرفتار آمده باشند.

۴- رژیم ولایت مطلقه فقیه به صورت بسیار استراتژیک این نوع کار را جانشین بسیاری فعالیت‌های تخریبی خود در میان اپوزیسیون قرار داده است. این مقاله و نامه نگاری هایم با زمانه که بدون هیچ قصد خاصی جز آگاه کردن زمانه از کاری که شروع کرده است، آغاز شد و نتایجی که از آن بدست آمد، همه پراز شاهد و نشانه بر این است که کار عمیق تر از اینها بوده است که در ابتدای کار می پنداشتم.

۵- لازم به گفتن چیزی بیش از این نیست. مقاله و نامه های رد و بدل شده به اندازه کافی برای خوانندگان کافی و روشنگر است.

## تاریخ‌نگاری به مثابه یک پروژه؛

### نکاتی در باره نوشتار اخیر سحاب سپهری

محمد جعفری

#### نکته اول

رادیو- سایت زمانه مدتی است به شکلی غیر عادی به تریبونی اختصاصی برای "تاریخ‌نگاری‌های" گاه ملال آور و بیش از حد قصه نویسانه شخصی به نام سحاب سپهری تبدیل شده است که هسته مرکزی همه آنها مقصر دانستن ابوالحسن بنی‌صدر نه تنها در تمام مصیبت‌های سالهای اول انقلاب و دوران حضورش در ایران بلکه بعد از آن و در دوران تبعید نیز هست. البته در برابر، وی در این مقالات با احترام و دقت خاصی از شأن قدسی و دینی آیت الله خمینی و یاران روحانی اش یاد می‌کند، تا نکند خواننده متوجه شود که خود آقای خمینی مقصر اصلی بوده است .

سحاب سپهری در تاریخ ۲۱ مرداد علاوه بر انتشار سلسله رسالات داستان پردازانه چند ماهه‌اشان تحت عنوان "ویژه نامه" در باره سالهای نخستین انقلاب که بر اثر لطف استثنایی تحریریه زمانه، بخش قابل ملاحظه‌ای از صفحه اول سایت را توأم با عکس و اسکنهای مخصوص برای هفته‌ها اشغال می‌کند، از فرصت سالگرد قتل وحشیانه مرحوم بختیار نیز استفاده می‌کند و مقاله دیگری نیز از او در همان صفحه اول در باره جریان دیدار مرحوم بختیار با آقای خمینی تحت عنوان "ملاقاتی که در پاریس صورت نگرفت" نشر یافته است. نشر دو مقاله مطول از یک نویسنده در یک روز کار جالبی بود.

من هدفم نقد شخصی سپهری نیست زیرا آنچه که در آن تردیدی نیست این است که نام نویسنده واقعی نیست. بنابراین ما در اینجا با "شخص معینی" سروکار نداریم و حقیقتاً گفتگو با کسی که پشت پرده نهان است و حاضر نیست خود را به مخاطبش نشان دهد نه آسان است و نه اخلاقی، اما از آنجا که من خودم در متن بسیاری از وقایع آن دوران بوده ام و به شهود می بینم این رشته از مقالات نه تنها به لحاظ روشی به شدت مخدوش بوده و گاه نشاندهنده کمترین میزان از اخلاق تحقیق در آنها دیده می شود، بلکه به عنوان یک باورمند به دین حق، عدم شهادت بر آنچه را که حق می دانم گناه و کاری غیر اخلاقی می دانم و لازم می دانم در پیوند با آخرین مقاله وی نکاتی چند را یادآور شوم.

به هر حال وی علیرغم درازنویسی و قصه پردازی‌هایی که مرا به یاد آثار نویسندگان برنامه‌های هویت و نیمه پنهان در کیهان تهران می اندازد، یک تز بیشتر ندارد و آن این است که جای پای اندیشه دینی توحیدگرایانه و عمل انقلابی بنی‌صدر، بیش از هرکس دیگر، در یکایک تحولات بعد از انقلاب دیده می شود. وی به زعم خویش می خواهد از بنی‌صدر شالوده زدایی اخلاقی کند به گونه ای که هم اندیشه و هم عمل بنی صدر در سالهای منتهی به انقلاب و دوران ریاست جمهوری‌اشان چنان مشوش جلوه کند تا کسی باور نکند که منازعه میان آقای خمینی و بنی صدر، همانگونه که هاشمی رفسنجانی در پاسخ به محمد مجتهد شبستری در سال ۶۰ اعتراف کرده است (رک به مقدمه کتاب نقدی بر قرائت رسمی از دین)، منازعه بر سر دو اسلام بوده است؛ یکی اسلام فقهاتی خشونت زا و تک صدایی و دیگری اسلام آزادی پلورال.

با این درک رادیو- سایت زمانه متعهد به اندیشه آزادی و تفکر انتقادی است در این مطلب سختم با آن دسته از مخاطبان این رسانه است که قصد دارند وقایع تاریخی را در ظرف زمانی و مکانی خود و آنطور که اتفاق افتاده است، به منظور تجربه آموزی از گذشته و برای ساختن آینده ای بدون ولایت فقیه، دریافت کنند و الا ما را با عوامل و عناصر رژیم در انواع لباس‌های

مختلف کاری نیست که آنها بنده و برده امکانات مادی و یا وعد و وعید پست و مقامی هستند که به خاطرش حاضرند دست به هر گونه عملی از جمله دروغگوئی و دروغپردازی بزنند .

## نکته دوم

اینکه چرا شخص موسوم به سپهری که فقط تا این اندازه معلوم است که، به قول خودش در پاسخ یکی از کامنتگزاران، در خیابان پاسداران در تهران اقامت دارد، با وجودی که در تمام این مقالات به شدت مواظب است به شان مقام ولایت آقای خمینی و روحانیانی چون آقای بهشتی کوچکترین خدشهای وارد نیاید، حاضر نیست خود را کامل معرفی کند، حقیقتاً جای تعجب دارد. اما واقعاً ترس از آشکارشدن کدام حقیقت است که با اینگونه پنهانکاری مواجه هستیم؟ تا آنجا که من می بینم نوشته‌های وی هیچ تعارضی با قرائت نظام ولایی ندارد و کمترین نقدی نیز بر مقام عظمای ولی فقیه اول و بعدی در آنها نیست، پس با این وجود چرا باید با عنوان مجازی نوشته شوند؟

از دید من، نوع ادبیات و شیوه‌های استدلال و استناد به کار رفته در این سلسله نوشتارها بسیار شبیه رسالات منتشر شده از ارگانهای امنیتی جمهوری اسلامی است. بنا بر تجربه شخصی‌ام از سالهای زندان در نظام ولایت فقیه که در دو جلد منتشر شده اند، و بر اثر مطالعه و بازخوانی پیوسته آثار گروه‌هایی از بازجویان اهل مطالعه رژیم که به عنوان پژوهشگر در مراکزی مثل مرکز اسناد انقلاب اسلامی مشغول خدمتند، به خصوص کسانی مثل آقای عباس سلیمی نوین که برخی آثار خود مرا با سبکی فوق العاده شبیه سبک نوشتارهای سحاب سپهری نقد و منتشر کرده اند، تا حد زیادی احتمال می دهم که خاستگاه این داستانهای "ویژه شده" نه آزادی و رهایی ایران از بند خودگامگی و فریب و سلطه فقیهان است بلکه در قلب دستگاه ضد اطلاعات رژیم ولایت مطلقه قرار دارد .

## نکته سوم

هر متنی بر اساس اهدافی تنظیم و نشر می یابد. متن هر قدر طویل و ادامه دار و پروژه وار باشد، راه برای کشف این اهداف آسانتر می شود، همچنانکه می توان به سادگی متنهای مشابه را هم با همدیگر مقایسه کرد و به نقاط مشترک محتوایی و شکلی آنها پی برد. متنهای ایدئولوژیک چون دغدغه قدرت دارند، از همه متنهای دیگر ضدونقیض بیشتری دارند. با مقایسه ادبی و روش شناختی ویژه نامه های آقای سپهری که به قول خودشان از تهران ارسال می شوند و آثاری که از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی تحت ریاست روح الله حسینیان و جمعی از دانشجویان دانشگاه امام صادق تحت عنوان تاریخ انقلاب و به خصوص در چند سال اخیر در هر مناسبتی در باره آقای بنی صدر منتشر می کنند، می توان شباهتهای زیر را کشف کرد :

الف- مخدوش کردن وقایع تاریخی به روش ممزوج کردن راست و دروغ به گونه ای که حقانیت نظام ولایت فقیه و حکومت مبتنی بر میراث فقهی و کلامی و فلسفی آقای خمینی، یا به قول هرگز تغییر نیافته آقای سپهری "آیت الله" خمینی، از آن نتیجه گیری شود؛

ب- متعارض و دشمن یکدیگر نشان دادن نیروهای ملی و مصدقی؛

ج- جنایات آقای خمینی و دستیارانش در لباس تاریخنگاری به سبک بسیار جدید و ابداعی غسل تعمید داده شده، و سپس به گردن دیگران انداخته شده و بدین گونه راه برای این استدلال گمراه کننده که مستبدان فقیه حداکثر عامل جزیی و فرعی از مصیبتهای مردم ایران در سی ساله اخیر بوده اند باز شود؛



د- محو یا در صورت عدم امکان، تضعیف تجربه تاریخی ملیون و نیروهای سکولار ایرانی به عنوان سرمایه فکری برای ساختن فردای آزادی و حقوقمداری؛

ه- قدرت دوست و قدرت طلب نشان دادن همه نیروهای دخیل در عرصه عمومی به طور یکسان، به این هدف که جامعه باور کند که راهی جز تمکین به قدرت موجود نیست زیرا که روحانیون هنوز خیرالموجودین اند؛

و- از بین بردن هر نوع امکان آلترناتیو و نیروی جانشین در برابر ولایت فقیه

در ادامه این مقاله و به استناد آخرین نوشتار شخص موسوم به سپهری می گویشم نظرم را تبیین کنم. اما پرسشی که ذهن مرا به خود مشغول کرده است این است کدام منبع پر قدرت پشت این نامه‌های ویژه است که چندین ماه است بدون وقفه موفق شده است بخش بزرگی از وقت و فرصت سایت روشنگر زمانه را که دارای فضای محدودی است به قصه‌های دائرةالمعارفی و البته بدون رفرنس‌دهی‌های معمول و البته ناشیانه تر از خود نوشته‌ها، کامنت‌های گروهی و تیمی به سبک ارتش سایبری، در باره ابوالحسن بنی صدر اختصاص داده است؟ پاسخ این پرسش را هنوز نمی‌دانم و البته هرگز قصد متهم کردن زمانه را هم ندارم زیرا می‌دانم نهادهای اطلاعاتی با امکانات مالی بیشماری که دارند تا چه میزان می‌توانند انسانهای صادق دست اندرکار رسانه‌های آزاد و چندصدایی را که اهل مدارا نیز هستند دور بزنند.

## نکته چهارم

برگردیم به مقاله اخیر آقای سپهری. وی در این مقاله با اقتباس از سبک معهود نقدنویسان به فرموده، به خواننده تلقین می‌کند که سخنش جامع، بیطرفانه و بی‌حب و بغض نگاشته شده است. وی نخست به سبک ناشیانه

ای از پیشینه من تعریف کرده است. اما در این تعریف کردن چند نکته نادرست را هم در میان نوشته آورده است. وی می نویسد؛

"محمد جعفری برای منتهی سردبیر و مسئول روزنامه «انقلاب اسلامی» بود که ابوالحسن بنی‌صدر صاحب امتیاز آن بود. رابطه دوستانه بین جعفری و بنی‌صدر به بیشتر از یک دهه قبل از انقلاب می‌رسد و هنوز ادامه یافته است. در ضمن آقای بنی‌صدر کتاب «پاریس و تحول انقلاب» را قبل از چاپ مطالعه کرده و خود بر آن مقدمه‌ای نوشته است".

در همین فراز، وی به شیوه معهود آمیزش آگاهانه درست و نادرست، سه مطلب را به صورت غلط ارائه داده است. بدین قرار که اولاً؛ همه کسانی که حتی یک شماره روزنامه انقلاب اسلامی و شناسنامه اش را که بنابر قانون در هر شماره روزنامه طبع می‌شد دیده باشند می‌دانند که در دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر، سردبیر روزنامه آقای سید جمال الدین موسوی بود و اینجانب مدیر مسئول روزنامه بودم. ثانیاً؛ هم نسخه الکترونیکی و هم طبع شده کتاب "پاریس و تحول انقلاب" موجود و برای همه قابل دسترسی است و این هم درست است که آقای بنی‌صدر کتاب را قبل از چاپ مطالعه کرده است. اما بنی‌صدر هرگز مقدمه‌ای بر کتاب ننوشته است، که البته اگر نوشته بودند افتخاری برای اینجانب بود. نیازی به توضیح نیست که یکی از کارکردهای اینگونه تحریفات این است که مخاطبین آقای سپهری باور کنند که هر چه در کتاب جعفری آمده مورد قبول بنی‌صدر هم بوده است. غافل از اینکه بنی‌صدر هر چند اهل بحث و گفتگوی باز و همه جانبه با هر مخالفی است ولی شیوه او هرگز این نبوده است که دیگران در برابرش حتی بتوانند حس کنند او قصد دارد نظر خودش را تحمیل کند. او حق دوستی و حق اختلاف را همزمان و با هم پاس می‌دارد و این دو را از حقوق انسان می‌داند و کسانی که از نزدیک با او کار کرده اند تصدیق خواهند کرد که با وی تا سرحد منازعه می‌توان اختلاف نظر داشت بدون اینکه کمترین خدشه‌ای بر روابط دوستانه وارد آید. رابطه من و آثارم با آقای بنی‌صدر اینگونه بوده

و همچنان هست. ما ضمن دوستی و همکاری در موارد بسیاری بر باورها و نظرات متفاوت خویش پافشاری کرده‌ایم.

ثالثاً؛ آقای سپهری- نام با این خیال که مردم کمتر به اسناد و مدارک مختلف برای دستیابی به حقیقت مراجعه می‌کنند و بنابراین به مجرد اینکه کسی به سبک فوق، نقل قولی را از کتاب دوست بنی صدر آورد، از او می‌پذیرند آورده است: "بنی‌صدر، در رقابت با یزدی (؟)، عضو دیگر گروه سه نفره که به خط سیاسی بازرگان نزدیک بود، زمینه‌ای شد که ملاقات برنامه‌ریزی شده بین آیت‌الله خمینی و شاپور بختیار در پاریس به هم بخورد و در نهایت برنامه این ملاقات مهم در پاریس لغو شود."

سپهری- نام در اینجا مرتکب چند تحریف می‌شود که اگر ادعای مکرر خود او را مبنی بر مرور حداکثر منابع و مآخذ راجع به بنی‌صدر و سالهای اول انقلاب بپذیریم، باید بگوییم وی آگاهانه و با غرض دست به تحریف زده است. زیرا، اولاً در دید کلی من و بنابر کل متن کتاب اینجانب، در این موضوع بحث بر سر رقابت به این و آن کس نبود، بلکه بحث بر سر پیروزی و یا شکست انقلاب بود. و من در این کتاب و دیگر آثارم بارها توجه داده‌ام که آقای بنی‌صدر، به عنوان یکی از نمونه‌های نادر اخلاق عالیه سیاسی، و با شفافیتی باورنکردنی در رفتارهای سیاسی اش که گاه از سوی برخی دوستانش به عنوان سادگی بیش از حد نقد می‌شد، هرگز در فکر زدوبند به سبک سیاسیون نبود. او در آن زمان بدون اطلاع از طراحی دیگران کوشش می‌کرد که نگذارد انقلاب شکست بخورد زیرا به زعم وی در صورتی که اگر آقای خمینی به عنوان رهبر انقلاب آقای بختیار را در سمت نخست وزیری می‌پذیرفت، انقلاب شکست خورده و نظام شاهنشاهی پابرجا مانده بود. اتفاقاً با داده‌هایی که امروز موجود است، حق با بنی‌صدر بوده است. آقای سپهری چون اراده کرده است تقلب خود را در این مورد هر طور شده جا بیندازد، حتی این موضوع را از نظر دور داشته است که بنا به گفته دکتر یزدی و چند نفر از اطرافیان آقای خمینی، کسانی از قبل و در خود تهران طراحی کرده بودند که بختیار قبل از آنکه به پاریس آید، استعفا بدهد تا آقای

خمینی او را بپذیرد، نظیر کاری که سید جلال تهرانی رئیس شورای سلطنت کرد.

آقای یزدی، هم در نامه ارسالی به روزنامه انقلاب اسلامی در سال ۵۸ و هم در کتاب "آخرین تلاشها در آخرین روزها" که در سال ۱۳۶۲ انتشار داده است این روایت را توضیح داده است. وی می‌نویسد:

"تا آنجا که اینجانب در جریان بوده و می‌دانم آن بود که بختیار قبل از آنکه به حضور امام پذیرفته شود قرار بود استعفای خود را کتباً خدمت امام بفرستد و بعد در صورتی که استعفا پذیرفته می‌شد، می‌توانست خدمت امام برسد، عیناً نظیر آنچه که در مورد آقای تهرانی رئیس شورای سلطنت عمل شد." (۱) و "... در حالیکه بختیار به پاریس می‌آمد، ممکن نبود آقا را قبل از استعفا ملاقات نماید. این مسئله برای امام و تنی چند از اطرافیان ایشان در پاریس که در جریان کامل مسئله و مکالمات مکرر بین تهران و پاریس قرار داشتند روشن بود." (۲)

و سرانجام آقای دکتر یزدی در سال ۱۳۷۸ با مجله ایران فردا مصاحبه‌ای کرده است و در آن بطور صریح و آشکار گفته است که قصدش از این حرکت چه بوده است:

"مهم این بود که او بعنوان نخست وزیر با هواپیمای اختصاصی ارتشی به پاریس بیاید و در آنجا بگوئیم تا استعفا ندهی نمی‌پذیرند، آن وقت در واقع ما توپ را زده‌ایم تو زمین بختیار. بختیار با هواپیما آمده پاریس حالا اگر آقای خمینی را نبیند و دست خالی برگردد خیلی بد می‌شود. یا باید استعفا می‌داد و می‌آمد پیش آقای خمینی." (۳)

من در فصل هفتم کتاب پاریس و تحول انقلاب (صص ۳۴۰ تا ۳۵۳) به طور مشروح این نقشه آقای دکتر یزدی را با احتمالات عقلی آن توضیح داده‌ام و بنابراین جای سؤال است که چرا نویسنده پرکار و ویژه نامه زمانه اینها را ندیده است؟

اینجا خوب است به گواهی پروفیسور ریچارد کاتم که استاد حکومتداری در دانشگاه هاروارد بوده و در آن سالها با سیا کار می‌کرده است توجه کنیم. وی که بنابر نوع کارش یکی از افراد مطلع در باره انقلاب ایران است در باره تماسهای خود با مخالفین در تهران و پاریس و پس از تماس با آقای خمینی صریح و روشن در تاریخ ۱۱ دیماه ۵۷ به استمپل کارمند سیاسی سفارت که خلاصه آن به شرح زیر است، می‌نویسد: ۱. ابراهیم یزدی در گروه خمینی مدبر و متخصص تاکتیک است و از گردانندگان گروه خمینی است و رئیس ستاد اوست. ۲. رهبر سازمان خمینی در ایران سید محمد بهشتی و رابط اصلی با پاریس اوست. آیت الله طالقانی، آیت الله رفسنجانی و آیت الله منتظری رهبران اصلی افتخاری هستند ولی کار دست گروه بهشتی است. ۳. بازرگان رهبر افتخاری مهمی است ولی یک سازمان‌دهنده واقعی نیست. ۴. جنبش خمینی در نظر دارد در آینده بر اساس قدرت معنوی خمینی وزیر سپر او حزب سیاسی تشکیل دهد و این حزب در آینده تمام کرسی‌های مجلس را بدست خواهد آورد. ۵. فشار وارد کردن بر نهضت آزادی برای چاره اندیشیدن به توافقی با بختیار نباید به اندازه‌ای باشد که بر خط سازش‌ناپذیر خمینی غلبه کند (۴) و آیا این به تنهایی نمی‌رساند که آقای خمینی و روحانیت با آمریکا، خارج از نهضت آزادی، روابط و قرارومداری داشته‌اند؟

جای سؤال است که ریچارد کاتم که با صراحت این مطلب را بیان می‌کند، از کجا در قبل از پیروزی انقلاب و در تاریخ هفتم دیماه ۱۳۵۷ می‌دانست که با قدرت گرفتن خمینی حزب جمهوری اسلامی تشکیل خواهد شد و این حزب تمام کرسی‌های مجلس را قبضه خواهد کرد؟ آیا جز این است که بایستی وی با سران و بویژه دکتر بهشتی در ارتباط بوده باشد؟

از خلال نظرات کاتم چنین مستفاد می‌شود که آمریکایی‌ها، افراد و سازمانها فعال در انقلاب را این گونه شناسایی کرده بودند؛ قطب‌زاده را جدی نگرفته و آیت‌الله طالقانی و منتظری را بصورت یک سمبل مذهبی نگاه می‌کردند و با نهضت آزادی بصورت پلی برای انتقال قدرت از سلسله پهلوی به دستگاه روحانیت حساب باز کرده بودند. اما روی بهشتی و حزب جمهوری اسلامی

که بعداً بوجود خواهد آمد و تا آن روز کسی از وجود چنین حزبی اطلاع نداشت حساب ویژه‌ای باز کرده بودند. مرحوم بازرگان به نحو تأثرانگیزی وسیله شدن خود و نهضت آزادی توسط روحانیت قدرتمدار را این گونه بیان کرده است: "دوستان و من غافل از این بودیم که بعداً با ما چه معامله ای خواهند کرد و مرا به طور موقت برای جلب اعتماد مردم ایران و خارج و اعتبار انقلاب به عنوان نردبان قدرت در آنجا می گذارند و راه و برنامه های خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد. مرحوم طالقانی توصیه کرده بود نپذیریم و فرموده بود این آقایان وفا و صفا نخواهند داشت ولی دوستان و خود من در چنان اوضاع و احوال وظیفه شرعی و ملی خودمان می دانستیم که شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکنیم." (۵)

### نکته پنجم

از همه ادعاها و ناراست‌های جناب سپهری- نام در باره کارنامه آقای بنی‌صدر که بگذریم، این ادعای وی از همه جالبتر است که از عوامل توفان انقلاب و متلاشی شدن ارتش پس از پیروزی انقلاب و زمینه سازی برای حمله صدام نیز همین کاری است که به زعم وی آقای بنی صدر در پاریس در خصوص بختیار مرتکب شده است. این ادعا که متلاشی شدن و یا نشدن ارتش هم به بنی‌صدر و آمدن بختیار به پاریس مربوط است از عجیب‌ترین نتیجه‌گیری‌های تاریخی است که من تاکنون دیده ام. این افاضات ظاهراً تنها از قلم و زبان تاریخ‌نگاران بفرموده خیابان پاسداران برمی آید. خوب است یکبار دیگر این ادعای فوق العاده ویژه وی را مرور کنیم. وی می‌نویسد:

"در نیمه شب قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ با کودتای واحدهای زرهی لشکر گارد آغاز شد. ولی این ستون زرهی با درگیری شدید و خونین در امتداد خیابان تهران نو و زیر گذر میدان فوزیه روبه‌رو شد. قبل از ظهر روز ۲۲ بهمن طوفان در ادامه گسترش خود سراسر شهر تهران را فرا گرفت. تمامی

واحدهای نظامی مستقر در شهر تهران در طول روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ طی یک قیام خونین خلع سلاح شدند. در روز ۲۲ بهمن تعداد زیادی کشته و زخمی شدند. به این ترتیب تغییر در نظام سیاسی ایران نه از طریق انتخابات یا رفراندوم، بلکه از طریق یک قیام خونین صورت گرفت. خلع سلاح ارتش در روز ۲۲ بهمن و تبعات آن سبب از هم پاشیدگی ارتش شد که این موضوع خود یکی از عامل‌هایی شد که زمینه حمله عراق به ایران در روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ را فراهم آورد.

نویسنده با شگرد ویژه ای که خاص این قبیل نوشته‌های بفرموده است با الصاق صفحه اول روزنامه کیهان ۱۹ بهمن ۵۷ که حاوی تیتر بزرگ مذاکره سه جانبه است آورده است: "کیهان روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ در بالای صفحه اول خبر مذاکرات سه‌جانبه بین بازرگان، بختیار و ارتش در آینده نزدیک را چاپ کرد. مذاکره‌ای که قرار بود در هفته بعد از ۱۹ بهمن صورت گیرد، ولی هیچ‌گاه انجام نشد". نویسنده نیک می‌داند که مذاکرات با ارتش و جلب توافق ارتش با انقلاب و مهندس بازرگان نخست وزیر دولت انقلاب منصوب از طرف رهبر انقلاب قبلاً صورت گرفته بود و موافق اسناد موجود، بحث بازرگان و ارتش با بختیار، جلب توافق بختیار به استعفای بدون قید و شرط بود و نه چیز دیگر که عملاً با روشی که بختیار در پیش گرفته بود حاصل نشد. و الا بازرگان که جای خود دارد، وقتی بختیار بدون توافق سران جبهه ملی نخست وزیر شاه را پذیرفت و به اتفاق آراء، منهای یک رأی، حکم به اخراج وی از جبهه ملی دادند و طردش را بوسیله اعلامیه اعلام کردند، (۶) حتی یک نفر از افراد سرشناس ملیون حاضر به همکاری با او نشد. زیرا جبهه ملی عمل بختیار را لطمه جبران ناپذیری به نیروهای سیاسی غیر مذهبی و ملی و غیر روحانی تلقی کرد. (۷)

اگر نویسنده تاریخ‌دان است و نه پروژه دار، اسناد و مدارک فراوان است که نشان می‌دهد مرحوم بازرگان و شورای انقلاب مدتها قبل از ۲۲ بهمن با سران نظامی و ژنرال‌هایزر بدون اطلاع شاه و بختیار در تماس بوده و قرارومدارهائی گذاشته شده بود که شورای عالی نظامی اعلامیه مبنی بر

عدم دخالت نظامیان و درگیر نشدن با مردم را در ۲۰ بهمن اعلان کند و این مورد موافقت طرفین قرار گرفته بود ولی کسانی مانع اعلان آن شده بودند.

مرحوم بازرگان در نامه ای به روزنامه اطلاعات که در شماره یکشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۸ منتشر شده است، نکات فوق را متذکر شده و البته آنچه را که اتفاق افتاد به فال نیک گرفته است. قسمتی از آن نامه به شرح زیر است:

"...در اوایل بهمن ۵۷ جلسه سری سه نفری با شرکت یکی از آقایان روحانیون شورای انقلاب، مهندس بازرگان و سفیر آمریکا تشکیل گردید. موضوع برگزاری رفراندم جهت تبدیل مشروطه سلطنتی به جمهوری اسلامی مورد بحث قرار گرفت، نظر سفیر این بود که رفراندم را وزارت کشور یعنی دولت بختیار انجام دهد تا محظوری از نظر اصول دیپلماسی و حقوق بین المللی برای آنها پیش نیاید در حالی که دو نفر دیگر عقیده داشتند که رفراندومی که دولت اعلام نماید ملت در آن شرکت نخواهند کرد بنابر این بهتر است اینکار در مساجد و مدارس انجام شود و دولت نظارت نماید مگر آنکه وزیر کشور و دولت مورد انتخاب و اعتماد رهبری باشد. به موازات ارتباط سفیر آمریکا با ارتباطی که اینجانب از طریق یکی از کارمندان فارسی دان امور بازرگانی با سفیر شوروی برقرار کرده بودم جواب مثبت شناسایی دولت شوروی را از دولت احتمالی جمهوری اسلامی در روز ۱۴ بهمن دریافت کرده و نیز یکی از سفرای اروپای غربی یک ماه قبل از ورود امام به ایران به ملاقات اینجانب آمده دست دوستی و وعده همکاری می داد. همچنین بعد از ظهر ۱۵ بهمن ملاقات و مذاکرات یکساعته ای در زمینه روابط آینده با سفیر کبیر دولت دیگری از اروپای غربی داشتم. بدون آنکه او بداند قرار است بعد از ظهر از طرف امام بعنوان نخست وزیر مأمور تشکیل اولین دولت جمهوری اسلامی به مردم ایران و دنیا معرفی کردم. شورای عالی دفاع در تاریخ ۲۰ بهمن (یعنی دو روز مانده به سقوط رژیم) اعلامیه ای منتشر ساخت که از آن پس ارتش ایران با ملت درگیری و رویارویی نخواهد داشت. این تصمیم که بدنبال جریانها و مذاکرات اتخاذ شده بود موفقیت بزرگی برای ملت و راهگشای امیدی برای آینده نزدیک



محسوب می‌شد. البته جز خدا کسی خبر از غیب ندارد، آنچه پیش آمد شاید مصداق «الخیر فی ما وقع» بوده باشد. المرء یدبر و الله یقدر. ولی چه کسی می‌داند اگر کار به آن ترتیب و تدریج نیز پیش می‌رفت و ارتش و نیروهای انتظامی متلاشی نشده به تسخیر ملت در می‌آمد عواقب امر محکمر سالمت‌تر از آب در نمی‌آید. بعنوان شاهد که از غیب برسد بد نیست نقل روایت از سند زنده که بقلم حریف اصلی داستان یعنی محمد رضا شاه مخلوع آمده و خاطرات خود را اخیراً در کتابی در آمریکا منتشر ساخته بنماییم. مجله اکسپرس قسمتی از این خاطرات را تحت عنوان آمریکایی‌ها مرا مثل موش مرده از ایران بیرون انداختند ترجمه کرده است... به شرح خبری که تیمسار قره باغی رئیس ستاد ارتش از مسافرت ژنرال هایزر رئیس مستشاری آمریکا و قصد ملاقات بی‌اجازه وی با مهندس بازرگان نقل کرده می‌پردازد که شاه را بسیار ناراحت کرده است این می‌رساند که مبارزین تا چه اندازه نظر خود را به آمریکا قبولانده بودند که آنها ناچار شاه را کنار گذاشته و مجبور به مذاکره با رهبران و افراد مورد اعتماد امام و امت شدند." (۸)

البته این نکته قابل توجه است که ارتش آن طوری که نویسنده ویژه‌نامه معترض شده است متلاشی نشد، که اگر شده بود، بختیار و صدام در همان آغاز حمله همه جانبه ۳۱ شهریور ۵۹ در عرض چند روز کشور را گرفته بودند. اتفاقاً این همان ارتش بود که با فرماندهی آقای بنی‌صدر مانع سقوط کشور گردید. چقدر مایه تاسف است که سپهری- نام برای رسیدن به هدف ویژه نامه اش به خاطرات خلبانان و ناخدایان و ارتشیان سلحشوری که در آن روزهای آتش و خون در کنار بنی‌صدر شاهنامه خوان به دفاع قهرمانانه از وطن برخاستند نیز اندک توجهی نمی‌کند تا بیابد که این آقای بنی‌صدر بود که ارتش را احیا کرد یا "آیت الله" خمینی؟

ناگفته نماند که حزب جمهوری اسلامی به رهبری آقای بهشتی که به قول خودش در صدد ایجاد دیکتاتوری صلحا بود، طرحی برای انحلال ارتش را در شورای انقلاب در زمانی که رئیس جمهور بنی‌صدر در خوزستان به سر می‌برد، مطرح می‌کند که مرحوم مهندس بازرگان مانع شده و می‌گوید:

اگر می خواهید سر رئیس جمهور را ببرید، اقلأ صبر کنید تا خودش هم باشد. و بعد هم همین روحانیان قدرتمدار با جسارت تمام گفتند که اگر نصف ایران برود بهتر است که بنی صدر در جنگ پیروز بشود. این اواخر آقای شمخانی در مصاحبه ای، ابراز این سخن بس ناجوانمردانه قدرتمداران روحانی در حق ملت ایران را تایید کرد. آنانی به تضعیف همه جانیه ارتش بر آمدند که سرانش را اعدام کردند، فلاحی و فکوری را کشتند و سرانجام ارتش را به زائده ای از سپاه پاسداران که هم اکنون مانند مار غاشپه بر کل کشور تنیده شده است و ستون فقرات تداوم استبداد نظام فرعونیت فقیه است، تبدیل کردند.

### نتیجه گیری

موضوعی مانند معاملات ارتش و شورای انقلاب که به نقل از شادروان بازرگان در جریان آن قرار گرفتیم و نیز مساله ای به نام ضربه به ارتش را که سپهری-نام به طرز ناشیانه ای به کارنامه بنی صدر مربوط می داند نشانگر ماهیت ویژه نامه زمانه است. موضوع نقش بنی صدر در ضربه به ارتش و زمینه سازی برای حمله صدام از همه ادعاهای دیگر مضحک تر است؛ ارتش که ستون امید بنی صدر در برابر سلطه فقیهان بود و فراوان اسناد و مدارک در باره ارتباط معنوی سران ارتش با رئیس جمهور برای مبارزه با حکومت قرون وسطایی روحانیت وجود دارد را جناب سپهری با یک جهش تاریخی از وقایع سال سال ۵۷ به پاییز ۵۹ و شروع جنگ زیرکانه کوشش می کند وارونه جلوه بدهد. حال خود باید حدیث مفصل از این ویژه نامه نویسی خواند .

mbarzavand@yahoo.com

۲۹ مرداد ۱۳۹۰

## مآخذ:

- ۱- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص ۳۴۴؛  
به نقل از آخرین تلاشها در آخرین روزها، دکتر یزدی، ص ۲۴۰
- ۲- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص  
۳۴۴؛ به نقل از آخرین تلاشها در آخرین روزها، دکتر یزدی، ص ۱۵۵.
- ۳- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، محمد جعفری، ص  
۳۵۲؛ به نقل از مجله ایران فردا، سال هفتم، شماره ۵۲، فروردین  
۱۳۷۸، پشت صحنه انقلاب در پاریس، قسمت آخر، گفتگو با دکتر  
ابراهیم یزدی، ص ۱۵.
- ۴- پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد، ص ۲۲۷ برای مشروح  
آن به همین سند، صص ۲۲۵- ۲۲۷ مراجعه شود؛ به نقل از احزاب  
سیاسی در ایران، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، شماره ۳، صص  
۲۴۱-۲۴۴.
- ۵- سقوط دولت بازرگان، به کوشش: دکتر غلامعلی صاریان مهندس  
فرامرز معتمد دزفولی، چاپ دوم ۱۳۸۳، پشت جلد از سخنرانی مهندس  
بازرگان مورخ ۶۰/۱۱/۲۲.
- ۶- امید ها و ناامیدی ها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، ص ۳۱۲.
- ۷- همان سند، ۳۱۳.
- ۸- گروگانگیری و جان‌نشینان انقلاب، محمد جعفری، ص ۱۹۲ و ۱۹۳، به  
نقل اطلاعات، پنجشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، شماره ۶۹، ص ۲۰۱.

## نامه نگاری ها

جناب آقای فرید حائری نژاد و سایر دست اندرکاران محترم زمانه سلام

در تاریخ ۲۱ مرداد سایت زمانه مقاله ای تحت عنوان "ملاقاتی که در پاریس صورت نگرفت" به قلم شخصی موسوم به سحاب سپهری که همزمان دارای ستون ویژه نامه نیز هست منتشر کرده است. نویسنده در این مقاله مطالبی را به نقل از اینجانب منتشر ساخته است که بسیار مغالطه آمیز و نادرست است. من هر چند قصد پاسخگویی به آقای/خانم سپهری را نداشتم زیرا برایم به لحاظ اخلاقی دشوار است با کسی که هویت اش پوشیده است دیالوگ داشته باشم، اما به دلیل اینکه نوشته های سحاب سپهری و تیمی از کامنتگزاران همراهی، از دید من گاه تا حد دروغگویی و جعلیات آشکار در خدمت یک نظام بی اخلاق سیاسی (نظام ولایی حاکم بر ایران) پیش رفته است، بر خود لازم دانستم مطالب مستندی را برای آگاهی خوانندگان محترم زمانه عرض کنم. بنابر اصول متداول حقوقی و عرف روزنامه نگاری اخلاقمدارانه خواهش می کنم این پاسخ را در اولین فرصت نشر دهید

پیشاپیش از توجه شما متشکرم

موفق باشید

محمد جعفری ۲۹/مرداد/۱۳۹۰

پاسخ زمانه ۲۹/مرداد/۱۳۹۰

آقای جعفری، ممنون از ارسال مقاله.

ما خواهان انتشار انتقاد شما بر نوشته آقای سپهری در "زمانه" هستیم.

این انتقاد اما مطابق ضوابط زمانه، که ضوابط عام روزنامه‌نگاری سالم است، لازم است به صورت محتوایی و غیر شخصی درآید.

این که سپهری اسم مستعار است، یا نویسنده‌ای به نام سپهری شناخته شده است یا نه، ربطی به محتوا ندارد.

شما اگر محتوا را نقد کنید، بر آگاهی خواننده افزوده‌اید و به آقای سپهری آموزانده‌اید که باید در حقیقت‌یابی سخت‌گیرتر باشد. شما ولی به کل نوشته ایشان به عنوان حرکتی مشکوک که زمانه هم به دام آن افتاده است، نگریسته‌اید. این شیوه درست نیست.

ما در مورد نوشته آقای سپهری از نظر ارزش تاریخی آن هیچ قضاوتی نمی‌کنیم. فقط به شما یادآوری می‌کنیم که استنادهای سپهری به نوشته‌های منتشر شده ای است. تفسیر او ممکن است غلط باشد.

شما تفسیر دیگری عرضه کنید و به سندهای تکمیلی دیگری ارجاع دهید. اگر چنین کنید و از برخورد با شخص و اتهام فریب خوردگی به زمانه بپرهیزید، ما بسیار سپاسگزار شما خواهیم بود.

با احترام

**آقایان دکتر نیکفر و ناهید**

با تشکر از پاسختان

من با اصل پیشنهاد شما که نقد تا آنجا که ممکن است باید معطوف به محتوا باشد تا شخص موافقم. اما این حکم بسیار کلی است و با توجه به نوع نوشته و موضوع و زمان و مکان مقاله، این حق نویسنده و در مواردی حق خواننده

است که تا حد امکان به زوایای مختلف امر تحقیق به خصوص وقتی که موضع نقد خودش یک شخص حقیقی است (مثل کاری که سپهری در باره بنی صدر دارد انجام می دهد) بپردازد. با این وجود یکبار دیگر با این دید نوشته ام را خواندم و در مواردی که به نظرم بهتر می شد تصحیح کردم. البته همزمان باید عرض کنم که با شناختی که از دقت و ریزی های علمی، سطح دانش انتقادی و مدارای شما داشتم انتظار چنین پاسخ سانسور طلبانه توام با توجیه تراشی برای نوشته های سطحی، آنتاگونیستی و پراز مغالطه موسوم به سپهری را نداشتم. امیدوارم منطق و لوازم ماشینی-دستگاهی/دفتتری بر قلم آز اداندیشانه معروف شما در اینجا مسلط نشده باشد

با تاسف پاسخ شما در بردارنده چند موضوع است که به نظرم چندان با اصول و ضوابط پیشرفته ازادی بیان، تولرانس و حق متفاوت بودن و متفاوت دیدن سازگار نیست؛ در تعجبم که از قلم و بیان شما که خود دانشمند فلسفی هستید و همه جا توصیه بر تولرانس حداکثری دارید چنین درخواستی می شود که من خودم را در مواردی که درست می دانم و حق خوانندگان نسبت به حقیقت می دانم سانسور کنم. بالاتر از این مایلم بدانم از نگاه فیلسوفی مثل شما معیار علمی برای جداسازی نقد شخصی از نقد محتوایی به خصوص در بررسی های تاریخی چیست؟ برای موارد بینابینی چه نظریه ای دارید؟ اصلا مراد از حقیقت تاریخی محتوایی در زمانی که هدف یک نوشتار نقد شخصیت و منش و راه یک شخص خاص (مثلا بنی صدر) است از دید زمانه چیست که کسانی مثل من متهم به نقد غیر محتوایی نشوند؟ اصولا وقتی ما با هویتی مجازی سروکار داریم، چه معنا دارد که ما کسی را متهم به نقد شخصی کنیم؟ کدام شخص؟ از دید من اگر در موارد دقیقی مثل همین موردی که محل بحث ماست قائل به تولرانس نباشیم نتیجه نهایی کار سردبیری کسی مانند دکتر نیکفر چیزی شبیه ادارات ممیزی نظامهای توتالیتر خواهد بود.

کوتاه اینکه بر این توصیه های جنابعالی دارای چند ایراد اساسی هست که خودش می تواند موضوعی برای مقالات بعدی باشد؛

اولاً؛ نقد من بر شخصی که بی تردید نامش مستعار است را نباید با نقد هویتی/سازمانی/رادیویی به نام زمانه یکی گرفت. پاسخ شما نشان می دهد که نیک می دانید که این اسم مجازی می باشد. آیا برای شما هیچ کنجکاوی ایجاد نمی کند که چرا فردی که روایتش روایت رژیم است باید از اسم مجازی استفاده کند؟ تعجبم این است که شما در موقعیتی که قرار دارید چرا به گونه ای وانمود می کنید که ظاهراً برای خود شما نیز هنوز معلوم نیست این فرد مجازی می باشد و یا واقعی؟ به هر حال، خانم/آقای سپهری هرچند در قالب نامعین و با اسم مستعار در عرصه عمومی که علی الاصول باید عرصه شفافیت و اخلاق و عمومیت باشد با "داعیه حقیقت جویی و مبارزه با ستم ها و دروغهای سالهای اول انقلاب" حضور یافته است و با این کار که بوی فریب و پنهانکاری از آن بر می آید به دیگران حق می دهد همین نوع هویتش مورد نقد اخلاقی قرار گیرد، ولی زمانه "شخص" نیست. پس اینجا نباید نقد این دو موجود را در یک ترازو گذاشت

ثانیاً؛ پاسخ شما با یک پیشفرض بسیار مخدوش همراه است؛ پیشفرض شما این است نوشته های سپهری محتوایی است و نه شخصی. ضمن اینکه پرسش مقدماتی اینجانب جای خود را دارد که این کار را بر اساس چه معیار عینی انجام داده اید، بر من مثل روز روشن است که بخش اعظم نوشتارهای وی نه تنها از کمترین استانداردهای تاریخ نگاری به دور است بلکه اتفاقاً هسته مرکزی نوشته های سپهری نقد شخصی است. شما برای مثال همین عکس دستبوسی و این مانوری را که سایت زمانه با درج چندین و چندباره تصویر آقای بنی صدر و آقای خمینی در آن صحنه به همراه کامنتهای توهین آمیز آن داشته است را دقت کنید. کجای این کار نقد محتوایی است؟ البته در این میان روش آمیزش راست و دروغ و قطعه قطعه کردن وقایع تاریخی و خارج کردن متن از کانتکست همه و همه به کار گرفته می شود .

ثالثاً؛ من برای مشکوک دانستن کار سپهری دلیل آورده ام و در نتیجه گیری نیز با قید احتمال ذکر کرده ام. شما بفرمایید با دلایل من که شامل مقایسه با

نثرهای مشابه مرکز اسناد انقلاب و... می باشد مخالفید یا فقط با نتیجه کار؟  
آیا واقعا همین سخت گیری را با نوشته های سپهری نیز دارید؟

رابعا؛ اتفاقا این خانم/آقای سپهری است که در اکثر موارد از تکه کلامهایی چون "شواهد تاریخی نشان می دهد ولی هیچ دلیل و رفرنسی ارائه نمی دهد. دقت در نوشتارهای سپهری بر هر کسی آشکار می سازد که محتوا و نتیجه گیریهای آقا/خانم سپهری غالبا بر نظر و فرض و ظن و حدس و عرضه آنها به عنوان حق مطلق بنا شده است و زمانه تاکنون هیچوقت به این علت که ایشان نظر خود را مطرح کرده اند و در این نظر، فرد حقیقی دیگری را که بنی صدر می باشد متهم به دروغگویی، فرصت طلبی، ریاکاری و... کرده اند، از انتشار آن خوداری نکرده است. من در همین نوشته و به عنوان یک نمونه از کار استنادی وی به قول شما به "نوشته های منتشر شده" را در همین مقاله ذکر کردم تا خود حدیث مفصل بخوانید. اگر حوصله و فرصت نقد تک تک دایره المعارف وی را در زمانه داشتیم می توانستید با من همراهی شوید که وی چقدر پروژه ای و هدفدار و ناعلمی دارد مطالب چاپ می کند. اگر یکبار دیگر بی شمار صفحات ویژه نامه های ایشان را مرور کنید تصدیق خواهید کرد که در این باره زمانه چه راه پرخطایی را برای وی باز کرده است .

خامسا؛ شما که زمانه را به شخص تقلیل داده اید و از اتهام فریب خوردگی این شخص ناراحت شده اید این پیش فرض را دارید که گویی همه چیز در زمانه برای مخاطبان شفاف و آینه وار است در حالی که این طور نیست. نمونه عرض کنم؛ پاسخ با ایمیل جنابعالی است ولی با امضای علی ناهید. من که سر این کار را نفهمیدم

از دید من هنر و تולرانس زمانه، به عنوان یک نهاد، این است که خودش را بالاتر از شخص بداند و از هر کلمه نقدی بوی توهین برداشت نکند. شدیدترین نقدها را هم پذیرا باشید تا باشد همانگونه که این رسانه مدعی است



الگویی تازه از مدارا در عرصه رسانه ای ایرانیان به نمایش بگذارد. این نوع برخورد با نقد ملایم اینجانب کمترین بویی از این آوانگاری ندارد

بالاخره؛ من عرض کردم بنا بر تجربه سالهای زندان و بعد از آن و ماهیت نوشته و تحریف و سو استفاده غیر اخلاقی از سخنان من، به این نتیجه رسیده ام که کار وی در خدمت دستگاه اطلاعاتی رژیم می باشند. این نظر من است و نه نظر شما و شما حق ندارید به این علت که این نظر با نظر شما موافق نیست از انتشار آن خوداری کنید. برای خوانندگان زمانه ای که مرکزش در آمستردام است این قدر باید بدیهی باشد که این رسانه مسئول نظرات من نیست. من مسئول نظرات خودم هستم و این البته حق خواننده است که در این رابطه به قضاوت مشغول شود و مثل همین وضعیت فعلی که راه برای کامنت گزاری باز است عمل شود. محدودیت از این بیشتر بی تعارف معنای سانسور دارد. از منظر دموکراتیک ما حق نداریم که برای خواننده تصمیم بگیریم که چه چیزی را باید بداند و چه چیزی را نداند. من با این امیدواری که زمانه هنوز بر آوانگاری خودش تاکید دارد مجددا انتظار دارم نقد را این گونه که دریافت می دارید نشر دهید. مسلم است که هیچکس انتقاد به خود را خوشایند نمی یابد، ولی نوع برخورد با منتقد نیز از سویی نشان دهنده روحیه آزاد منشی و یا استبدادی طرف مقابل است.

البته می دانید که در دنیای رسانه ای امروزی نشر مقاله کار سختی نیست و من این توانایی را دارم که آن را نشر دهم. ولی هنوز این شانس را زمانه دارد که ناشر اختصاصی باشد

با احترام

محمد جعفری ۳۰/مرداد/۱۳۹۰

پاسخ ۳۰/مرداد/۱۳۹۰

سلام آقای جعفری،

### نخست توضیحی بدهم در مورد ای-میل.

ای-میلی که دریافت کرده‌اید از یکی از ویراستاران زمانه است. او برای مشورت پاسخش به شما را برای من فرستاد و من گمان کردم که خواسته است پس از گرفتن نظر من خودم آن را برای شما ارسال کنم. خوب بود در بالای نامه توضیح می‌دادم. اکنون دریافته‌ام که در اصل انتظار آقای ناهید این بوده که من نامه را به خود ایشان برگردانم.

در اینجا من در حد اطلاعات خودم پاسخ ای-میل شما را می‌دهم چون من بر بخش اندیشه زمانه نظارت دارم و آقای سپهری را نمی‌شناسم. کاری هم به این که نوشته‌های او آیا با ارزش است یا نیست، ندارم.

من به طور اصولی با اتهام‌زنی مخالفم، اتهام‌زنی در مواردی که پای اختلاف نظر در میان است، اما اتهام از محدوده بحث و نظر فراتر می‌رود و جنبه شخصی پیدا می‌کند و به موضوعی تبدیل می‌شود که یک دادگاه باید بحق یا نابخق بودن آن را تعیین کند.

من در اینجا فقط می‌توانم توضیح دهم که چرا ای-میل آقای ناهید را تأیید کردم. تأیید کردم چون در آن این خواست اصولی طرح شده که از زدن اتهام به شخص، آن هم در حد وابستگی و نیز به رسانه‌ای که مقاله وی را منتشر می‌کند، خودداری شود.

من مطمئن هستم که تأثیر نقد محتوایی بسیار بسیار بیشتر از برخورد شخصی است و بسیار بهتر نیت شما را برآورده می‌کند.

من مقاله شما را هم که ضمیمه کرده بودید، خواندم. به نظر من شما اگر بخواهید تأثیرگذار باشید، بهتر است بر روی حقایق تاریخی متمرکز شوید.

نتیجه‌گیری را باید به خواننده وانهاد. شما سابقه طولانی در روزنامه‌نگاری دارید و مطمئنم به عنوان مسئول یک رسانه‌ای مقاله‌ای را ترجیح می‌دهید که با قضاوت شروع نکند، به جای آن فکت‌ها را برشمارد، آنها را به صورتی مستدل تحلیل کند و بعد پرسش‌هایی تأمل‌برانگیز طرح کند تا خواننده خود به قضاوت بنشیند.

با احترام

م.ر. نیکفر

### پاسخ به آقای نیکفر

جناب آقای نیکفر،

با سلام مجدد و تشکر از توضیح در باره نحوه تدوین پاسخ و ارسال ایمیل قبلی. اما ای کاش این پاسخ را خود دوستانی که آثار سپهری را خوانده اند و برایش ویژه نامه گشوده اند ارائه می‌کردند نه جنابعالی که می‌گویید نوشته او را دنبال نمی‌کنید و برایش اهمیت قائل نیستید.

حق با شماست که اتهام زدن و نقد گوینده به جای گفته کاری مذموم است. من نیز همین نکته اخلاقی را سرلوحه کارم قرار داده‌ام. اگر مقاله را با دقت مطالعه کنید متوجه این حساسیت من می‌شوید. باز بنابر اهمیت این موضوع برای بار سوم مقاله را ادیت کردم و هر جا را حس کردم از حدود متعارف نقد خارج است اصلاح کردم.

باید یک نکته را هم عرض کنم که اگر مسئله زمانه، گشودن راهی برای انتقاد منصفانه از بنی صدر باشد، می توانید به کتابهای خود من که منتشر شده و در دسترس همگان است مراجعه کنید. من در آثارم انتقاداتی را که به خود ما وارد بوده است با صراحت تمام آورده ام و در نوشته هایم کوشیده ام که تمامی انتقاداتی که بر ما وارد بوده است در اختیار عموم قرار دهم چون حق ملت ایران است که برای درس تجربه از اشتباهات، ندانم کاری ها و... مطلع شوند. بنابراین درک این نکته برای خوانندگان من سخت نخواهد بود که در این جا نیز قصدم دفاع از شخص بنی صدر نیست، بلکه وقتی می بینم شخصی مجازی این گونه بی محابا و بی پرنسیب دارد عمل می کند وظیفه روزنامه نگارانه خودم می دانم به دفاع از حق بر خیزم که برخی به راحتی در صدد ضایع کردنش برآمده اند.

و اما در باره اصل موضوع مایلم توجه شما را به چند نکته اصولی جلب کنم؛

۱. اتفاقا من بنابر سابقه روزنامه نگاری ام است که از این نوع برخورد و رفتار سایت-رادیوی زمانه با نوشتارهای حجیم و غیرمتعارف و سلیقه ای به نام "شخصی مجازی" در شگفت شده ام. نوشته های این شخص مجازی که هنوز بر من معلوم نیست چرا در حالی که روایتش روایت رژیم جمهوری اسلامی است هویتش باید نامعین بماند، مملو از ظن و حدس و گزارش های ناصحیح بوده و از سویی بر هر خواننده ای در نگاه اول معلوم می شود که هسته مرکزی سخنش در سراسر این قصه پردازی ها، نقد شخصی بنی صدر است. سوال من واقعا هنوز برجای خود باقی است که چگونه شده است که رسانه پیشرفته ای به نام زمانه که کسان آزادیخواهی مثل شما در آن مسئولیت دارید و هدفش کمک به گسترش مردمسالاری و حقوق انسان و نفی خودکامگی فقیهان در ایران است در خدمت چنین پروژه ای قرار گرفته است. من حقیقتا با صداقت تمام در مقاله این را از زمانه می پرسم. نه چیزی بیشتر، اما نمی دانم شما چرا طرح این سوال را خطا می دانید.

۲. شما از "حقایق تاریخی و فاکت‌ها" سخن گفته‌اید. شما که خود معترفید آثار سپهری را جدی نمی‌گیرید ولی آن شخص یا اشخاصی که در زمانه پشتیبیان ویژه نامه‌های وی هستند و علی‌الاصول باید هم او را و هم نوشته‌هایش را خوب بشناسند بعید می‌دانم قائل به این گزاره‌ستریک باشند که مقالات سپهری گویای حقایق تاریخی و فاکت‌هاست. افزون بر این شما خود دانشورید و به روش‌شناسی علوم اجتماعی نیز بیش از من آگاهید که در مقولات تاریخی و اجتماعی ما همه‌اش با تفاسیر گزاره‌ها کار داریم و به خصوص وقتی موضوع یک شخص یا یک روند در تاریخ نزدیک است ما به ناگزیر با روایتها و حکایتها مواجهیم تا فاکت‌ها. اتفاقاً این خود زمانه و نویسنده ویژه نامه است که با تمرکز روی شخص بنی‌صدر و بازگویی مکرر و ناروای روایت رژیم در باره او به این موضوع شخصی شدن دامن زده است.

۳. شاید تکراری به نظر رسد اما باز لازم است یادآور شوم که حکم اخلاق در باره کسی که با نام مجازی و با تمرکز روی شخص خاصی مطلب می‌نویسد و در ادامه آن نیز تیمی از همفکرانش به کامنتگزاری‌های عجیب و غریب فله‌ای و پر از فریب و کنایه و طعن می‌پردازند و همه نیز بی‌هیچ سانسوری-که حق هم همین است- نشر می‌یابند، با کسی که اسم و رسم و پیشینه‌اش مشخص است و هویت دارد فرق می‌کند. شما در مقاله‌ای که من ارسال کردم من باب مثال دیدید که خانم/آقای سپهری چگونه با آگاهی راست و ناراست (که خود در تعریف دروغ می‌گنجد) را به هم می‌آمیزد تا گزاره‌ای بس عجیب را به زعم خود اثبات کند که بنی‌صدر در متلاشی شدن ارتش نقش فعال داشته است.

۴. واقعا از معیار دوگانه زمانه در برخورد با نوشته‌های من در مقایسه با حمایت ویژه‌ای که از نوشته‌های سپهری که به لحاظ حجمی در حد چند پایان‌نامه دانشگاهی است می‌کنید شاکی‌ام. به جز حکومت قدرتمدار ولایت فقیه که با انواع و اقسام شگردها با شخصیت و جان و مال مردم بازی می‌کند و هیچ اصل اخلاقی را به رسمیت نمی‌شناسد ولی فعلاً دست ما کوتاه

است اما در غرب که آزادی در آن استشمام می شود و ما و شما هم از آن بهره می بریم سایتهای جدی و معتبر به شخصی حقیقی از طریق شخصی مجازی حمله نمی کنند. زیرا خوب می دانند که می توانند تحت تعقیب قانونی قرار بگیرند، پس مسئولیت حقوقی و قانونی و اخلاقی هر مطلبی که در سایت شما منتشر شود با خود سایت زمانه می باشد. و به صرف اینکه ما نمی خواهیم نویسنده را در فشار قرار بدهیم، از مسئولیت آنها نمی کاهد. از دید حقوق مطبوعات، اگر روزنامه/سایت/رادیو... مطلبی را با نام مجازی منتشر کند که در بردارنده اتهام و یا دروغی به شخصی حقیقی باشد و شخص متهم شده بخواهد مسئله را از طریق قانونی تعقیب کند، بر صاحبان چنین وسایلی است که یا خود مسئولیت مطلب را به گردن بگیرند و یا شخص حقیقی را معرفی کنند در صورتی که چنین نکنند معنایش این است که کار، کار خود صاحبان و در مسئولیت مستقیم آنها است. در ایران بعد از انقلاب در یکی دو سال اول و قبل از اینکه دیکتاتوری استقرار پیدا بکند، در روزنامه ها و از جمله روزنامه ما مقالاتی با اسم مستعار می آمد ولی در صورتی که آن مطلب شاکی خصوصی و یا عمومی داشت، مدیر مسئول روزنامه موظف بود که یا نام نویسنده را ارائه دهد و یا خود به دفاع از آن برآید و آن را مطلب خود تلقی کند. ولی برخورد زمانه در این مورد معلوم نیست برچه اساسی است زیرا از یکطرف عملاً برای سپهری که آشکارا راوی تاریخ مخدوش شده مورد تأیید رژیم اسلامی است، ماههاست ستون روزانه و ویژه نامه ترتیب می دهد و از سوی دیگر مدعی است کمتر شباهتی به رسانه های رژیم ندارد و مدافع حقیقت است.

۵. در آخر آنکه به نظر من نشانه فضیلت رسانه ای مثل زمانه با ادعای تولرانس حداکثری و پایبندی به اندیشه انتقادی می تواند این باشد که نقدی را که علیه خودش است نشر دهد. البته بدیهی است مسئولان حامی ویژه نامه های آقای سپهری می توانند به راحتی پاسخ مستدل و قوی خود را ذیل همان نوشته انتقادی نشر دهند. خاصیت این فضیلت این است که شما پیشاپیش دست به سانسور نزده اید بلکه این حق و این فرصت را به خوانندگان داده اید خود

قضاوت کنند. چرا زمانه این که مدعی نوآوری و پیشگامی در رسانه های جدید است این فضیلت را پیش نمی گیرد؟

من مایل نیستم بیش از این اصراری بر نشر مقاله از سوی زمانه داشته باشم. این مواجهه با زمانه برای من تست جالبی شده است تا با ابعاد تازه ای از این رسانه پست مدرن آشنا شوم. فقط دوست داشتم از این طریق نسبت به مسئولیت رسانه ای و حقوقی زمانه که از بودجه عمومی مردم هلند برای پیشرفت مردمسالاری بهره مند است تذکری داده باشم. اگر زمانه مایل بود می تواند این را یک فرصت برای نشان دادن تولرانس و چند صدایی بودن خود بداند و مقاله را نشر دهد و اگر نه امکانات نشر در دنیای امروز کم نیست.

موفق باشید

جعفری ۳۱/مرداد/۱۳۹۰

پاسخ آقای نیکفر ۱/ شهریور/۱۳۹۰

سلام آقای جعفری گرامی،

فکر می‌کنم با تفاهم می‌توانیم مسئله را حل کنیم. من بر حسب اتفاق درگیر این موضوع شده‌ام و حال خواست دوستان این است که بکوشم جهت تفاهم‌آمیزی به آن بدهم.

"زمانه" می‌گوید که حق آقای سپهری است که از اسم مستعار استفاده کند. ما تا آن حد از وی شناخت داشته‌ایم که در یابیم مورد سوءاستفاده دستگاهی خاص قرار نگرفته‌ایم.

و "زمانه" همچنین می‌گوید که ما به آقای سپهری امتیاز ویژه‌ای نداده‌ایم. ایشان مقالاتی را برای ما فرستاده‌اند و ما آنها را به عنوان یک مجموعه که به زودی به پایان می‌رسد، نشر دادیم. از تفسیر آقای سپهری از تاریخ انقلاب حمایت نمی‌کنیم و اصولاً در این موارد قضاوتی پیشاپیش و جهت‌گیری عقیدتی نداریم.

به نظر من در هر دو مورد "زمانه" حق دارد. اینکه آقای سپهری "مشکوک" است و اینکه کامنت‌گذاران سازمانده‌ی شده‌اند، و نیز اینکه خطی در "زمانه" در حمایت از این قضیه "مشکوک" وجود دارد، هیچ یک گزاره‌هایی اثبات‌پذیر نیستند.

شما البته می‌توانید تلقی خود را داشته باشید. اما آنچه می‌تواند مبنای استدلال منطقی قرار گیرد، نقد نوشته‌های سپهری است.

بی‌شک در مورد آقای دکتر بنی‌صدر بسیاری از بی‌انصافی‌ها رواج دارد. نقد و طرد این بی‌انصافی‌ها کار لازمی است. تأثیرگذاری پایدار آن هنگامی است که – بر خلاف شیوه نامنصفان – از تهمت فردی خودداری شود و اساس سخن بر فکت‌های روشن و مستند گذاشته شود.

بر این پایه دوستان ما در "زمانه" می‌گویند که رسانه‌شان آماده است مقاله یا مقاله‌های شما را در مورد این موضوع تاریخی یا دیگر موضوع‌های مطرح انتشار دهد.



در مورد مقاله‌ای که فرستاده‌اید خواهش دوستان این است که: از برخورد به شخص خودداری شود و نیز از زدن این اتهام به زمانه که در آن خاصه‌خرجی می‌شود.

با احترام

م.ر. نیکفر

جناب آقای نیکفر سلام،

من هم واقعا متاسفم که ناخواسته و ظاهراً با اکراه درگیر این موضوع شدید. مستحضرید به قصد تفاهم و به پیشنهاد جنابعالی دو بار نوشته را اصلاح کردم. از این رو پیشنهاد تازه در باره متنی که آخرین بار حضور شما ارسال کردم را منصفانه تلقی نمی‌کنم. چون به تفصیل نظراتم را بیشتر برای شما نوشته‌ام از تکرار آنها صرف‌نظر می‌کنم. فقط حق بدهید هنوز در تعجب باشم که این چگونه است که این چنین شخصی مجازی حق دارد به صورت انبوه و استثنایی در مورد فردی حقیقی داستان پردازی کند و نام آن را هم تاریخ بگذارد؛ وی به شکلی کاملاً پروژّه وار در باره کسی دست به تهمت می‌زند که تا پای جان و به بهای زندگی در تبعید و خطر ترور در برابر استبداد خمینی ایستاد در حالی که اگر قدرت طلب بود این قدر هوش داشت با حفظ مصالح در قدرت بماند. چگونه است این شخص مجازی که هنوز بر من معلوم نیست به چه دلیل "عقلانی" باید از اسم مستعار استفاده کند، با ظن و حدس و گمان و تعبیرهای داستان پروازانه هر تهمتی را که می‌خواهد وارد می‌کند و زمانه هیچ مشکلی با انتشار آن ندارد ولی من با اسم و رسم مشخص و معین حق ندارم که نظر خود را در مورد فردی مجازی اعلام کنم که به تحریف کار خود من دست زده است؟ البته با این پاسخ شما معلوم می‌شود که این شخص برای «زمانه» خیلی هم مستعار و ناشناخته نیست!

آقای نیکفر عزیز شما می فرمائید:

"زمانه می گوید که حق آقای سپهری است که از اسم مستعار استفاده کند. ما تا آن حد از وی شناخت داشته ایم که دریابیم مورد سوءاستفاده دستگاهی خاص قرار نگرفته ایم. و "زمانه" همچنین می گوید که ما به آقای سپهری امتیاز ویژه ای نداده ایم. ایشان مقالاتی را برای ما فرستاده اند و ما آنها را به عنوان یک مجموعه که به زودی به پایان می رسد، نشر دادیم. از تفسیر آقای سپهری از تاریخ انقلاب حمایت نمی کنیم". اینکه زمانه چنین ادعائی می کند چندان جای اشکال نیست اما اینکه شما هم می فرمائید که «به نظر من در هر دو مورد "زمانه" حق دارد». این سخن برای من بسی شگفت انگیز است و البته ناراحت کننده زیرا در حالی که شما مرا دعوت به ملاحظه فاکتها نموده اید مسائلی را می بینم که تعبیر خوبی برایش ندارم؛

۱- چگونه «زمانه» مدعی است از تفسیر آقای سپهری «از تاریخ انقلاب» که روایتگر تاریخ حکومت مطلقه و لایت فقیه است که انقلاب ملت ایران را غصب کرده است حمایت نمی کند در حالی که برای وی "ستون ویژه" آنها در دوجا در صفحه اول به همراه عکس مکرر و اسکن سایت با مطلبی که گاه تا دو هفته هم روی وبگاه دست نخورده ثابت می ماند باز کرده است. باور کنید همه اینها فاکت است. اگر این حمایت «امتیاز ویژه ای» نیست پس بفرمائید امتیاز ویژه کدام است؟ واقعاً اگر کسی این کار را امتیاز ویژه ای نبیند، من حق را به شما می دهم. آیا کار و وظیفه رسانه ای که مدعی است برای ایجاد دموکراسی، آزادیخواهی و حقوقمداری کوشش می کند، این است که ستون ویژه برای مدتها به کسی اختصاص دهد که تفسیرش از تاریخ سی ساله انقلاب و آنچه بر کشور گذشته است، همان تفسیر قدرتمداران روحانیت و غاصبین آزادی و حقوق ملت ایران است؟

۲- بنا به گفته شما «زمانه» «می گوید که رسانه شان آماده است مقاله یا مقاله های» مرا در مورد این موضوع تاریخی یا دیگر موضوع های مطرح انتشار دهد»

از شما می‌پرسم اصولاً آیا این نوع عملکرد برای یک رسانه معتبر زیننده است که تفسیرهای دروغ و ناجوانمردانه‌ای را منتشر کند، و بعد بگوید حالا دیگران پاسخ خود را بدهند تا منتشر کنند؟ در همین جا این نکته را بگویم: وقتی «زمانه» مقاله کوتاه مرا که در نقد یک مقاله سپهری است و همزمان انتقادی اصولی هم به «زمانه» دارد منتشر نمی‌کند، چگونه من و یا امثال من مطمئن باشند که سلسله مقالات ما را نظیر آنچه که در مورد سپهری انجام شده است و هنوز هم ادامه دارد منتشر خواهد کرد؟

همین مقاله من یک نمونه خوبی است که نشان می‌دهد این وعده زمانه نیز واقعگرایانه و مبتنی بر اراده معطوف به عمل نیست. می‌دانید اگر من بخواهم پاسخ تمامی نادرستی‌ها مسلم سلسله مقالات سپهری را بدهم، برای هر کدام از آن سلسله مقالات، مقالات بس طویلی لازم است و شاید یک دائرةالمعارف به سبک ویژه نامه سپهری تا حق مطلب ادا شود. من مطالعات فراوانی در تاریخ انقلاب دارم که در چند جلد نیز منتشر شده‌اند. حال اگر من از همین الان دست به قلم شوم و این کار را این بار برای پاسخ به داستانهای سپهری بکنم و زمانه نیز به قولش بخواهد عمل کند می‌دانید چه نتیجه می‌شود؟ با این نوع عمل کردن تردیدی ندارم اعتبار زمانه نزد مخاطبانش نزول می‌کند زیرا این پلاتفرم را اتوماتیک تبدیل به بحثی درازدامن کند که سرانجامی هم ندارد زیرا به دلیل تمرکز نوشته‌های سپهری روی شخص بنی صدر من نیز به ناچار روایت روی روایت در باره شخص بنی صدر باید بنویسم. در واقع اگر من هم بخواهم به سبک سپهری جواب دهم در واقع زمانه می‌شود محل نشر چند کتاب تاریخ یا پایان نامه‌های تاریخی با محوریت بنی صدر که این هم عمل درستی نمی‌باشد.

دوست عزیز، اینجانب در مقاله خود فقط کوشش کردم که به قصد خیر این نوع نشر مطالب را که به نظر من حتی به لحاظ اصول حرفه‌ای رسانه‌ای نیز نادرست است به زمانه گوشزد بکنم. و الا، البته همانطور که گفتم من نمی‌توانم زمانه را مجبور کنم که آن را منتشر کند ولی بر این نظر بودم و هنوز هم هستم که اگر این کار را بدون سانسور انجام دهید هم یک کار با فضیلت

اخلاقی انجام داده اید؟ می‌خواهم به این گفتگو خاتمه دهم و نمی‌خواهم بیش از این مصدع اوقات شما و دیگران شوم. دیگر امر امر شما است. لطفاً در صورت خودداری، از انتشار با چند کلمه مرا مطلع نمایند. در هر حال از نظر لطف شما سپاسگزارم

موفق باشید

محمد جعفری ۳/شهریور/۱۳۹۰

To:

mbarzavand@yahoo.com

سلام آقای جعفری عزیز

پیش از هر چیز واقعاً متأسفم که نخستین نامه‌نگاری ما درباره‌ی یک موضوع مناقشه‌انگیز است. اتفاقاً هفته‌ی گذشته، همکار عزیزم، آقای حسین نوش‌آذر که مقالات بخش فرهنگ زیر نظر ایشان انتشار می‌یابد، از من جویای ایمیل شما و راهی برای مکاتبه با شما شده بودند. آقای نوش‌آذر از خاطرات زندان شما تعریف می‌کردند و می‌خواستند به شما پیشنهاد دهند که در ادامه‌ی مجموعه مقالات و مصاحبه‌های خانم منیره برادران، شاید شما بتوانید مقالاتی در نقد ادبیات زندان و سال‌های دهه شصت بنویسید و به ما بدهید که در بخش فرهنگ منتشر کنیم. اما، خب، این موضوع را بعداً در یک فرصت مناسب خود آقای نوش‌آذر با شما مطرح می‌کنند.

من اما این نامه را برای شما می‌نویسم تا دوستانه نکاتی را خاطر نشان کنم:

ما برای آقای سپهری امتیاز و حق ویژه‌ای در نظر نگرفته‌ایم. ایشان در قالب ویژه‌نامه‌های ما، از منظر خودشان تحلیلی از پاره‌ای وقایع تاریخی به‌دست می‌دهند. ممکن است بسیاری با نظر او مخالف باشند. شما البته می‌توانید در پاسخ مقالاتی بنویسید و ما هم به حکم وظیفه‌ی مطبوعاتی و اخلاقی‌مان تلاش می‌کنیم نظر شما را در همان ستون و به همان شکل بازتاب دهیم. یقین داریم که شما که خود سال‌های درازی را در کار مطبوعات گذرانده‌اید، حق آزادی بیان و آزادی تحلیل را برای دیگری نیز قائل هستید.

آقای سپهری مانند بسیاری از همکاران ما که در ایران زندگی می‌کنند، با نام مستعار قلم می‌زنند. ایشان متأسفانه از نعمت آزادی محروم هستند و می‌دانید که وزارت اطلاعات همکاری با زمانه را جرم اعلام کرده است. لذا ما نمی‌توانیم به لحاظ امنیتی نام ایشان را افشاء کنیم. اما باز تکرار می‌کنم به لحاظ اخلاقی و حرفه‌ای طبعاً اگر نویسنده‌ای مقاله‌ای در رد نظر ایشان بنویسد، آن مقاله را بازتاب می‌دهیم. این یک تکلیف اخلاقی و قانونی‌ست و جز این تکلیف دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. ما نیز مانند شما به آزادی بیان و تحلیل اعتقاد داریم.

علاوه بر این ما در زمانه نه تنها با جناب آقای بنی‌صدر مخالفتی نداریم، بلکه سلسله مقاله‌هایی به قلم آقای دلخواسته، با عنوان «تبارشناسی کودتای شصت» بلکه در حمایت و حتی در ستایش از آقای بنی‌صدر بوده انتشار دادیم. در آن زمان هم جالب است که عده‌ی زیادی با ما مکاتبه کردند و ما را به هواداری از آقای بنی‌صدر متهم کردند و گفتند زمانه تریبون عده‌ای شده است و ازین بابت اظهار نگرانی کردند. ما از نظر سیاسی به حکم وظیفه بی‌طرف هستیم. باز تأکید می‌کنم اگر شما یا دوست و همکار دیگری مقاله‌ای بدهد، حتماً به طرز شایسته و بایسته‌ای منتشر می‌کنیم.

اکنون با توجه به آنچه که عرض کردم، پیشنهاد من این است که شما که دستی در قلم دارید و در نوشتن توانایی، برای کامل شدن سخن، مقاله‌ای در پاسخ بنویسید و تاریخ را آنگونه که درک کرده‌اید، از دریچه‌ی چشم

خودتان بازگو کنید. طبعاً هر چه از جدال‌های قلمی بی‌حاصل و خدای ناکرده توهین و تحقیر دیگری فاصله بگیریم، به شکوفایی فرهنگ گفت‌وگو و مدارا و تساهل کمک کرده‌ایم. از سوی دیگر گشودن چنین بحثی آن هم از سوی شما به‌عنوان یک فعال سیاسی و روزنامه‌نگار شناخته‌شده که رنج زندان را هم تحمل کرده، می‌تواند به آشکار شدن زوایای تاریک تاریخی یاری رساند. ما فقط به این شکل است که می‌توانیم امیدوار باشیم در آینده‌ای نه چندان دور سایه‌ی سیاه استبداد و تحریف تاریخی و سانسور فرهنگی از کشور ما رخت بریندد و ما در ایرانی آزاد، به تاریخ چنان که بوده و اتفاق افتاده دسترسی داشته باشیم. تردید ندارم که این مهم از همین تلاش‌ها و از همین درگیری و تصادم اندیشه‌ها و تفسیرهای گوناگون آغاز می‌گردد. اطمینان می‌دهم که رادیو زمانه به وظیفه‌ی حرفه‌ای و تاریخی‌اش عمل خواهد کرد.

با احترام

فرید حائری‌نژاد

پاسخ به آقای فرید حائری‌نژاد

آقای حائری‌نژاد ارجمند

با درود متقابل و آرزوی موفقیت

پیشاپیش عرض کنم که تا همین الان درک من از رسانه زمانه، نقش آوانگاردی آن در جامعیت و اخلاق حرفه‌ای بود به خصوص وقتی که می‌دیدم اندیشمندان چون دکتر نیکفر در آن قلم می‌زنند. اما من با این برداشت

مستحکم که این رسانه از زدو-بندهای رایج پشت صحنه رسانه ای به دور است، هر چه قدر به محتوا، نوع و سبک نوشته ها و نیز نحوه انتشار و حتی تکنیکهای رسانه ای به خرج داده شده در انعکاس رسالات/ویژه نامه های شخص موسوم به سپهری دقت می کردم دچار تردید جدی می شدم. و همانگونه که در مکاتبه با دکتر نیکفر عرض کردم برای من در این گفتگوها آنچه بیش از هر چیز مهم است گشودگی و رهایی در رسیدن به درکی مشترک از نقد-خویش است. اما زمانه آشکارا از این مرحله بدون هیچ پاسخی در می گذرد. آنچه که من تا به حال در عین صراحت ولی با صداقت تمام به عنوان استدلال آورده ام نه تنها متأسفانه کمتر پاسخ استدلالی یافته است بلکه در جهتی مخالف آن، زمانه با رد همین مقاله ای انتقادی که در حال حاضر خدمتتان وجود دارد، بیشتر دعوتی کلی و تشویقی به نشر مقالات و یا خاطرات زندان در آینده ارائه می کند.

خدای را شاکرم که نه از دکان دین ارتزاق کرده و نه از راه روزنامه نگاری و یا تحقیق و پژوهشگری چه قیل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، بلکه اگر کاری کرده باشم فقط برای روشنگری و گذاشتن تجربه های خود در حافظه تاریخی کشور برای این نسل و نسلهای آینده است. کوشش هم این بوده است که از این طریق برای خود آب و نان و یا منزلتی و یا قهرمانی نسازم، بلکه رویدادهائی که بر کشور ما رفته است را تا جای ممکن با اسناد و مدارک در اختیار دیگران بگذارم. در نوشته هایم تکیه ام بر اسناد و مدارک متقن است. اسناد و مدارک انکار ناپذیرند، اما تحلیلهایم را کسانی می توانند قبول داشته باشند و کسانی قبول نداشته باشند این حق آنها است. در رویدادهائی هم که منبع آن، خود می باشم به دلیل اینکه در جریان آن قرار داشته ام، مطلب را ذکر کرده ام، بر خوانندگان است که خود با مطالعه آن صحت و سقمش را قضاوت کنند. و غالباً هم از خلال مطالعه تا حدودی می شود، حقانیت مطلب را درک کرد.

و اما در پاسخ به جنابعالی و موضوع مطروحه نکاتی بعرض می رسد:

۱- بنا به نوشته شما «ممکن است بسیاری با نظر او (سپهری) مخالف باشند.» بلی اگر تحلیل باشد ممکن است کسی موافق و یا مخالف باشد، اما این نکته در مورد قلب و تحریف اسناد تا سرحد دروغ گفتن از کسی پذیرفته نیست و حد اقل اخلاقاً و قانوناً وظیفه مسئولین هر رسانه ای است که از انتشار چنین مطالبی خودداری کند و نه اینکه بگویند حالا شما پاسخ بدهید.

۲- بنابر اظهارات شما، معلوم می شود که سپهری یکی از همکاران شما در ایران است. حال واقعا حق بدهید با پیش شناختی که در باره زمانه داشتم سخت باشد بفهمم یا تحلیل کنم چگونه است نوشته آقای سپهری که دقیقاً تکرار روایت رژیم به سبک اثار مرکز اسناد انقلاب اسلامی زیر نظر روح الله حسینیان از آقای بنی صدر است به کمک و حمایت زمانه "نشر ویژه" می یابد؟

بر این نظر بودم که نوشتن با نام واقعی، حتی اگر در سایت زمانه باشد، هیچ خطری برای ایشان در بر ندارد. بنا بر حرفه ام حتی کسانی را می شناسم که در داخل ایران و با نام واقعی خود، مواضع انتقادی صریح به سیاستهای کلی رژیم می گیرند ولی تا زمانی که از افراد نام نبرند، نه تنها دستگیر نمی شوند بلکه از کار دولتی خود هم اخراج نمی شوند. بنا بر این دلیل ارائه شده از سوی زمانه/سپهری معقول نیست. بدون متهم کردن شخصی واقعی، تجربه سی سال اخیر و درگیری قلمی و فکری با استبداد فقیهان به من می گوید که رژیم با کسانی که حتی اگر در "شکل" هم به عنوان مخالف و اپوزیسیون عمل می کنند، ولی در عمل به سیاست کلی آنها کمک می کنند، نه تنها هیچ مزاحمتی ایجاد نمی کند بلکه بسیاری از این تیپ آدمها حتی به ایران هم رفت و آمد می کنند و با کمال تأسف دیده می شود که همین تیپ آدمهای مجازی بر مبنای اخلاق رندانه و مصلحت گرایانه ای که در بین مردم مابقی سابقه هم نیست در صورت امکان در جلسات خاص رژیم شرکت کرده و با قبول صلح های سلطانی به آنها قول یاری هم می دهند.



۴- مسئله آقای دلخواسته با شما مسئله دیگری است و به من و این موضوع ربطی ندارد اما اتفاقاً من تحقیقات دکتر دلخواسته را که شخصی واقعی و تحصیلکرده در دانشگاه شناخته شده ال اس ای لندن است در مورد کودتای خرداد شصت که خود از نزدیک در جریان آن بودم دنبال می‌کردم. از همان آغاز نیز مقالات وی با صراحت تمام بر خواننده معلوم کرد که ایشان به جهت فکری به بنی صدر نزدیک هستند، اما اگر شما یکبار دیگر مجموعه مقالات وی را مرور بفرمایید خواهید دید که سطح علمی کار وی به هیچ وجه قابل مقایسه با مطالب داستانی سپهری نیست. وی در مقالاتش آشکارا عیوب و نواقص اندیشه و عمل بنی صدر را تا آنجا که تحقیق کرده و مطلع است، به خصوص در نحوه شناخت و مواجهه با آقای خمینی و آسیبهای وارده بر وطن را بی هیچ تعارفی بیان می‌کند. دیگر اینکه از دکتر دلخواسته شنیدم که قسمت آخر تحقیق ایشان را زمانه منتشر نکرد، یعنی سرباز زد، و از قرار معلوم علت عدم چاپ بخش آخر این بوده است که زمانه به علت طولانی شدن مطلب از چاپ آن خوداری کرده بوده است، این در حالیست که نوشته های آقای سپهری حجمی بسیار بسیار گسترده تر دارند.

این یک واقعیت است که در زمان انتشار «تبارشناسی کودتای شصت» عده ای با مکاتبه به شما حمله کرده و شما را «به هواداری از آقای بنی صدر متهم کردند». اما نکته مهم این است که آیا آقای دلخواسته فاکتهای تاریخی را قلب کرده و یا دروغی را به کسی نسبت داده و یا کسی را بدون مدرک و سند متهم کرده است؟ که اگر چنین بوده است، بر شما و دیگران بوده که پاسخ روشن و صریحی به دروغها و قلب تاریخ آقای دلخواسته بدهند و بدهید.

۵- من هیچ قصدی در نقد نوشته های آقای سپهری نداشتیم، زیرا کیفیت نازل نوشته های وی مرا قانع کرده بود که خوانندگان هوشیار زمانه نیازی به تذکر خبطهای وی ندارند. اندکی تامل در متنهای وی و همکاران متعدد کامنتگزارش در ارتش سایبری به روشنی بازگوکننده پروژه ای بودن این کار بود. ولی وقتی دیدم که برای پیش بردن سیاست عمومی رژیم که همان

ترور شخصیت بنی صدر است، به تحریف نوشته های خود من دست زده اند، بر خود لازم دیدم که پاسخ بدهم که البته این پاسخ نیز به این داستان فعلی تبدیل شده است.

۶- نظر من این است که مطلب من در زمانه منتشر شود ولی این طور پیدا است که شما با آن کاملاً مخالف می باشید. به هر حال من باور دارم که این "حق" خوانندگان می باشد که با این نظر آشنا شوند.

سرانجام عرض کنم که این مکاتبات ما را آشکارا با مواضع و استدلالهای یکدیگر آشنا ساخت. از این رو امیدوارم دیگر نیازی به مکاتبه در باره مسائلی که ظاهراً تکرار می شوند نباشد. بعد آن من خوشحال خواهم شد که در انتشار خاطرات زندان با شما همکاری کنم.

با بهترین درودها

محمد جعفری ۴/شهریور/۱۳۹۰

## نتیجه گیری و ختم کلام

در مورد سه دسته گفتگوی فوق هر خواننده ای قضاوت خود را خواهد داشت. اما در مجموع می شود نتیجه گرفت که:

الف- در بسیاری از مواقع افراد و شخصیتها کوشش می کنند که اشتباهات و یا نادراستی های خود را نظیر آنچه در مورد گفتگوی اینجانب با آقای صادق طباطبائی اتفاق افتاده است، درست و صحیح و به حق جلوه دهند.

ب- مکاتبات و گفتگوها نشان می دهد که مخالفین جمهوری اسلامی هر دسته و گروهی بر طینت خود می تند و سند و مدرک هم در نظرشان چیزی را عوض نمی کند. و بنا بر ضرب المثل: «نه به خاطر دوستی با علی بلکه برای بغض و عداوت با معاویه»، خیلی ها به خاطر عداوت و دشمنی با جمهوری ولایت مطلقه غارتگر فقیه پیدا شده، بدون توجه به اسناد و مدارک خود را طرفدار این و یا آن نشان می دهند.

ب- مخالفین جمهور اسلامی برای رسیدن به هدف مشترک و با اینکه از بردباری و تلرانس با این و آن داد سخن می دهند، اما در عمل تاب و تحمل نظر مخالف خود را ندارند. امری که در کنفرانس و در برخورد با من که در حقیقت تنها مخالف نظرات مفروض در کنفرانس، در مورد بختیار بودم و روش و منش بختیار را مخالف روش و منش مصدق با ارائه سند و مدرک خواندم. بعد از آن هم قصابی شده مقاله ام در کتاب کنفرانس آورده شد. البته ناگفته نماند که آقای دکتر سیروس بینا هم در مقاله خود تا حدودی روش بختیار را مورد نقد قرار داد. اما این کنفرانس این نتیجه را برایم ببار آورد که به تدوین کتاب «مصدق و بختیار، مقایسه در روش و منش» همت گمارم و چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۹۳ انتشار پیدا کرد.

ج- چه بسا کسانی در لباس مخالف جمهوری اسلامی در تحلیل‌ها و نظرات خود، همان تحلیل‌ها و نظرات جمهوری اسلامی را آگاه و یا ناآگاه، قلم به مزد و یا بی‌مزد ارائه می‌دهند، چیزی که در گفتگوهای اینجانب با مسئولین رادیو زمانه اتفاق افتاد، که شخصی با نام سحاب سپهری که ابتدا مسئولین رادیو زمانه مدعی بودند که نویسنده را نمی‌شناسند، و شخصی با نام مستعار آن‌ها را نوشته و مقاله‌ها را برای روشنگری انتشار داده‌اند ولی در آخرین نامه ایشان به من آشکار گشت که خیر! آقای سپهری را می‌شناسند و «آقای سپهری مانند بسیاری از همکاران ما که در ایران زندگی می‌کنند، با نام مستعار قلم می‌زنند.»، شخص ناشناخته‌ای از نظر رادیو زمانه نیست و از همکارانشان در ایران است که با خود گفتم: «وای اگر از پس امروز بود فردانی».

در هر حال خوانندگان محترم از مطالعه کتاب نظرات و قضاوت خود را خواهند داشت و امید است که در خلال مطالعه حد اقل تجربه‌ای اندوخته باشند و احساس نکنند که با مطالعه آن وقت عزیز خود را بیهوده تلف کرده‌اند. بدان امید

محمد جعفری ماریینی

لندن بهار ۱۴۰۳

